



لقمان حکیم

لقمان حکیم، ص: 9

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگ پروردگارا! از ثناگویت ناتوانم، مهربان خداوندا! از آوردن سپاس به پیشگاه باعظمتت عاجزم، به ربوبیت اقرار دارم، و چرا نداشته باشم که تمام اجزاء آفرینش بر وجودت بختترین دلیل و راهنمایند.

خداوندا، به وجودت به همان صورت که در قرآن فرموده‌ای اقرار می‌کنم:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. «1»

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. «2»

و درود بی‌پایان به روان تابناک انسان کامل حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، و دوازده جانشین او که اول آنان امیرالمؤمنین علیه السلام و آخرینشان مهدی (عج) منجی انسان‌هاست.

برای اندیشمندان و صاحبان خرد در این مسئله تردیدی نیست که مقصد واقعی و اصلی از آفرینش انسان و زندگی او در این عالم جز به کمال رسیدن ماده وجود او و بدست آوردن درجات عالی چیز دیگری نیست.

(1) سوره توحید.

(2) الحشر: 22 تا 24

انسان به اراده عالی حق با همکاری و شرکت عوامل متعددی در جهان خلقت، قدم به هستی گذاشته و در پیرو همین قاعده نمی تواند به تنهایی زندگی کند.

ادامه حیات انسان، در پرتو آمیختگی او و بهره بردنش از عوامل خلقت و کمک گرفتن از انسان‌های دیگر است، و این آمیختگی باید بر پایه اصول صحیحی استوار باشد تا انسان را به سوی يك آراستگی همه جانبه سوق دهد، و در این مسیر موقعیتش محفوظ بماند. خدای بزرگ در قرآن مجید از همکاری و شرکت عوامل متعدد در پدید آوردن نظم جهان و بالخصوص وجود انسان یاد فرموده و بشر را به تدبیر و تفکر در تمام زوایای هستی و وجود پر از اسرار خودش دعوت نموده است. ترجمه آیاتی در این زمینه شما را به این مسئله نزدیک تر می کند.

در آفرینش آسمان‌ها (ستارگان، خورشید، قمرها، سحابی‌ها و کهکشان‌ها، توده‌های عظیم نور و ...) و زمین و توالی شب و روز برای اهل خرد نشانه‌هایی است، آنان که ایستاده یا نشسته یا بر پهلو دراز کشیده، از خدا یاد می کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می اندیشند می گویند:

پروردگارا! این برنامه‌ها را بیهوده نیافریده‌ای. «1» بگو در زمین گردش کنید و بنگرید و دقت نمایید که خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرد؟ و می آفریند آفرینش دیگری. «2» آیا نمی بینید خداوند آنچه را در آسمان و زمین است به فرمان شما قرار داد، و نعمت‌های آشکار و نهان خود را به شما ارزانی داشت. «3» شب و روز، خورشید و ماه و ستارگان به فرمان حق در اختیار شما هستند در این برنامه برای کسانی که خرد خود را بکار بندند نشانه‌هایی است مهم. «4» در هر صورت آیات زیادی در قرآن مجید شرکت عوامل گوناگونی را در عالم برای بوجود آمدن انسان گوشزد می کند و به آدمی هشدار می دهد که همانند سایر موجودات جهان وجودی است هدف دار. می دانید که انسان در اصل نطفه‌ای بیش نبود، برای به ثمر رسیدن این ذره بی مقدار میلیاردها عوامل مختلف با هم همکاری کردند تا از تعاون آنان میوه‌ای بنام بشر پدید آمد، و برای اینکه خوانندگان گرامی بهره بیشتر از این مسئله برگزینند به پاره‌ای از عوامل اشاره کرده و برنامه را با دید وسیعتری تجزیه و تحلیل می کنیم:

(1) آل عمران: 190 و 191.

(2) العنکبوت: 20.

(3) لقمان: 20.

(4) النحل: 12.

لقمان حکیم، ص: 11

زمین

قرآن عظیم زمین را با تمام عواملش که برای آسایش بشر و زندگی او مقرر شده یکی از نشانه‌های بزرگ حق می‌داند. کره زمین که حقیقت بشر زاییده اوست، از نظر وضع وجودیش بسیار دقیق و منظم است، و اگر غیر از این بود زندگی در آن از برای موجودات زنده بسی دشوار و مشکل می‌نمود.

مساحت زمین 509 میلیون کیلومتر مربع

حجم 1083 میلیارد کیلومتر مکعب

وزن 5980 میلیارد تن

فاصله از خورشید 150 میلیون کیلومتر تقریباً

عمر در حدود چهار میلیارد و پانصد میلیون سال

قسمت بیشتری از سطح زمین را دریاها فرا گرفته و به وسیله همین دریاها تمام نقاط زمین به یکدیگر وصل می‌شود.

علاوه بر این، موجوداتی در آبهای زمین زندگی می‌کنند که وجود آنها از هر جهت برای بشر سودمند است.

لقمان حکیم، ص: 12

مقدار زیادی از آبهای دریا به وسیله حرارت خورشید بخار شده و سپس به صورت ابر درآمده، آنگاه بر زمین می‌بارد تا دانه‌های نباتی برای ادامه حیات موجودات زنده به ثمر برسد.

فاصله زمین تا خورشید به قدری دقیق و حساب شده است که ادامه حیات بر روی این گاهواره پرنعمت کاری ساده و آسان است، بطور حتم اگر این فاصله بیشتر بود کلیه موجودات زمین از حیات بی بهره بودند و اگر کمتر بود نیز سخنی از حیات و زندگی به میان نبود.

زمین کروی شکل است و کروی بودن و حرکت به دور محورش باعث پدید آمدن شب و روز است، زیرا همیشه نیم آن روبروی خورشید است روشن، و نیم دیگرش تاریک است، و اگر غیر از این بود يك طرفش همیشه روز و طرف دیگرش شب بود، آن گاه باین وضع زندگی در آن جز با ملالت و خستگی چیزی دیگر نبود، یا زندگی امکان نداشت. گردش زمین به دور خورشید پدید آورنده چهار فصل است، و نباید منافع چهار فصل از احدی پوشیده باشد.

کوهها چون میخهایی محکم بر پشت زمین استوار شده، و اگر وجود کوهها نبود زمین در حال گردش به دور خود و خورشید همیشه دچار حرکت‌های عجیب و غریب بود، و زندگی بر روی آن امری محال می‌شد، پستیها و بلندیها دارای منافع فوق‌العاده‌ای است و برنامه‌ای در زمین عبث و بیهوده نیست.

خورشید

حجم 1 میلیون و سیصد هزار برابر زمین تقریباً

درجه حرارت خارج آن 6 هزار درجه

لقمان حکیم، ص: 13

درجه حرارت مرکزی 17 میلیون درجه

حیات و زندگی موجودات زنده مدیون نور خورشید است، خورشید تقریباً سرچشمه تمام انرژی‌ها است، بی‌نور خورشید گیاه رشد نمی‌کند و مواد غذایی فراهم نمی‌شود، و چون زندگی جانداران بستگی به گیاه دارد پس بی‌نور خورشید جاننداری ادامه حیات نمی‌دهد.

چوب، زغال، و نفتی که هر روز مصرف می‌کنیم کار مایه را در اعصار قدیم از خورشید گرفته و در خود نهفته‌اند.

هوا

اگر به شما بگویند که ما هم از بعضی جهات مانند ماهیهای اعماق دریا هستیم شاید این مقایسه به نظر شما عجیب باشد، ولی حقیقت همین است که ما در عمق يك اقیانوس بزرگ، اقیانوسی از هوا که چند بار از دریا عمیق‌تر است زندگی می‌کنیم.

در این اقیانوس بزرگ و عمیق که آن را هوا می گویند، بسیاری از گیاهان و جانداران زندگی می کنند که بدون هوا زندگی برایشان امکان ندارد، زیرا هوا شامل موادی است که برای حیات موجودات زنده ضروری است، و مهم ترین این مواد اکسیژن است که برای تمام موجودات لازم است.

آب

انسان مانند سایر موجودات زنده به آب احتیاج دارد، شبانه روز باید مقدار شش

لقمان حکیم، ص: 14

تا هفت لیوان آب بیاشامد تا جانشین آب از دست رفته در بدن گردد، انسان مرتباً از بدن خود آب دفع می کند و با هر یک نفس مقداری بخار آب به هوا می فرستد، از این رو از آشامیدن آب برای ادامه حیات نیاز شدید دارد.

آب همراه سبزیها و سایر غذاها به بدن ما می رسد، آب ماده حیات است و بدون آن زندگی امری محال است. علاوه بر اینها عوامل گوناگون دیگری در عالم خلقت به کمک ید دیگر وسائل زندگی را فراهم می آورد تا از مواد بی جان نطفه جاندار ساخته شود و آن نطفه به صورت انسانی زنده قدم به سفره هستی گذارد انسانی سراسر پر از عجایب و اسرار که در خطوط زیر به برخی از تشکیلات وجودیش آشنا می شوید.

تشکیلات بدن

پا 2 عدد تنه 1 عدد

ساق 2 عدد سر 1 عدد

ران 2 عدد اسکلت 243 عدد

دست 2 عدد روابط اسکلت 150 عدد

بازو 2 عدد عضلات 450 جفت

آرنج 2 عدد قلب دارای 4 حفره

باز و بسته شدن در شبانه روز 110 هزار مرتبه

تحویل خون به بدن در 24 ساعت معادل 10520 لیتر

قدرت فعالیت قلب به اندازه آسانسوری که 3 سرنشین را

به ارتفاع صدمتر بالا ببرد.

باز و بسته شدنش در 70 سال 3 میلیارد مرتبه

لقمان حکیم، ص: 15

شبکه لوله کشی بدن به وسیله رگها 560 میلیون متر

گلوبول خون 25 تریلیون

مجموع گلبولها روی هم به صورت یک ستون 37 میلیون و 500 هزار متر.

کلیه دارای 200 میلیون حفره

هر حفره 5 سانتی متر

طول مجموع حفرهها 100 کیلومتر

تصفیه خون به وسیله کلیه در شبانه روز معادل 500 لیتر

ریه دارای 350 میلیون حفره

عمل اکسیژن گیری شبانه روز 700 لیتر

پوست $1/5$ متر مربع

در هر سانتی متر مربع پوست 5000 دگمه عصبی

مجموع مراکز عصبی 4 میلیون

روده کوچک 8 متر

در هر سانتی متر مربع 4000 غده

هر غده دارای 3000 سلول

هر سلول دارای 100 لوله تنفس

مغز 14 میلیارد سلول

شبکه سیم کشی و مخابرات 480 میلیون مترمعاادل 12 مرتبه دور کره زمین

گوش 24 هزار عامل عصبی

و ... و ..

خدای بزرگ در قرآن مجید می فرماید: اگر بخواهید نعمتهای مرا که به شما ارزانی داشته‌ام بشمارید از عهده شما خارج است.

راستی نعمتهایی که در بوجود آوردن انسان و ادامه حیاتش در کارند، قابل شمارش

لقمان حکیم، ص: 16

نیست، اینجاست که باید توجه خوانندگان عزیز را به چند سؤال معطوف داشته و بپرسم با تمام این مراتبی که در سطور

گذشته خواندید، آیا انسان که در تمام برنامه های حیاتیش در سیطره قانون و اراده حق است، می تواند در زندگی

خانوادگی و اجتماعی بی نیاز از قانون الهی باشد؟

آیا آزاد است هر چه دلش بخواهد انجام دهد، و هر عملی خواسته باشد پیاده کند، گر چه به نظام زندگی دیگران ضرر

وارد کند؟

آیا عوامل عالی حیاتی و آنچه در کارند بی هدف و بی نتیجه در کارند؟

آیا انسان جز خوردن و آشامیدن و اعمال شهوت تکلیف دیگری ندارد؟

آیا زندگی مفهوم واقعیش همین است که گروهی بی بند و بار پنداشته‌اند؟

آیا صلح و صفا، و اخلاق پسندیده در سایه هر مکتبی پدید می‌آید؟

آیا بشر در پیروی از برنامه‌های مناسب با حیاتش محتاج به خداوند نیست؟

آیا جز آفریدگار جهان کسی عالم و آگاه به تمام مصالح و مفاسد است؟

آیا روش پیامبران عالی‌قدر و انسان دوست نباید مورد عمل قرار بگیرد؟

آیا در سایه قوانین غیر حق زندگی آرامی بدست می‌آید؟

آیا برنامه‌ای منظم و حساب شده عالم دلیل بر آفریدگار جهان نیست؟

و آیا ... اگر از طرف انسانها اقدام به زنده کردن معارف در وجودشان نشود، و ثروت درونی خود را آشکار نسازند، و فشاری که زندگی فعلی در درون آدمی می‌آورد احساس نکنند، روح در درون آنان همچون سنگ می‌شود و انسان به صورت ماده بی جانی درمی‌آید.

زندگی انسان و حیات جاودانی رو به پیش او بسته به این است که با واقعیتی که روبروی اوست ارتباط برقرار سازد، و آنچه این ارتباط را برقرار می‌سازد معرفت است، و معرفت همان ادراک حسی است که به وسیله فهم حالت کمال و پختگی

لقمان حکیم، ص: 17

پیدا کرده باشد. میوه معرفت يك زندگی به تمام معنی سالم و صحیح است که در پرتو انسان به تمام حقوق انسانیتش دست پیدا کرده و دیگران هم در سایه زندگی آدمی به حقوق خود می‌رسند.

البته در میان تمام مکتب‌هایی که برای نگه داشتن انسان در اصول انسانی پدید آمده مکتبی زنده‌تر و اصولی‌تر همانند مکتب انبیاء نیست، زیرا تمام افکار و نتیجه افکار آن بزرگ مردان از وحی سرچشمه گرفته و با فطرت و طبیعت بشر هماهنگ است.

آنان انسان را به پاسخ دادن به ندای فطرت و طبیعت دعوت کردند، و در این راه تربیت شدگانی بوجود آوردند که نظیر آنان را در هیچ مدرسه‌ای نمی‌یابیم.

*** اسلام یگانه راه نجات

پیامبران پیشروان به سوی ایمان و عمل صالحند، و تربیت شدگان آنان نیز همین‌طور، و جز اینکه بشر را به سوی این اصول دعوت کنند برنامه‌ای دیگر ندارند.

آنانکه از ایشان به حق پیروی کنند به مقام ایمان و عمل صالح برسند و مردمی که دعوت انبیاء را بشنوند و قدرت تحقیق داشته باشند و کوتاهی در تربیت خود کنند چون از دواعی نفسانی و تقلید نرسته‌اند، رستگار نخواهند شد.

نظام اسلام که شاهدی زنده و گویا و چهره‌ای روشن و تابناک از قوانین وضع شده خداوند در تمام ادوار حیات بشری بوده جامع و کامل آن به وسیله خاتم پیامبران در سرزمینی خشک و بی‌آب و علف همانند نقشه‌ای منظم برای نجات تمام بشر پیاده شد.

ساختمان‌هایی عظیم از فضائل انسانی بر سطح خاک بنا کرد که تا ابد از تندباد حوادث در امان خواهد بود.

لقمان حکیم، ص: 18

برای سر و سامان بخشیدن به پراکندگی‌ها قوانینی آورد که امواج خروشان زمان هرگز آن را از دفتر زندگی محو نخواهد کرد.

برای درهم کوبیدن شرک و نفاق و رذائل اخلاقی حقایقی بیان کرده که ماندش آورده نشده بود و نظیرش نخواهد آمد.

اسلام آیینی است ساده و بی‌آلایش، و همین سادگی و هماهنگی آن با اصول زندگی بود که در اندک زمانی بر همه مکتب‌ها فائق آمد و شؤون اجتماعی ملل مختلف جهان را زیر سلطه و نفوذ خود قرار داد.

اسلام که اساس آن بر توحید و یکتاپرستی است، بشر را به پاکی درون و برون و درستکاری، امانت، راستگویی، صداقت و یگانگی و برادری، دستگیری و مساوات، دعوت می‌نماید، و این همان اصولی است که توده بشر را از نادانی به شاهره هدایت و دانایی و تکامل در همه زوایای حیات رهنمون است.

عمل کردن به اسلام نه تنها مفید و آسان است، بلکه هیچ ناسازگاری با سیر تمدن به معنای واقعی ندارد، بلکه وسیله سرعت و پیشرفت واقعی به سوی تمدن حقیقی است.

مسلم آن دینی که دوش به دوش تمدن در حرکت نباشد و آبادی واقعی دنیا را از پی نداشته باشد برای پیروان خود جز هو و لعب ثمری ندارد و تابعین و فرمانبردارانش را به سوی هلاکت می کشد.

با مراجعه به قرآن و فرمایشات پیشوایان دین این نکته روشن می شود که یگانه دین حقی که با سیر تمدن پیش می رود و خود مثل اعلای تمدن است دین مبین اسلام است و منکر این معنی یا دور از خرد است، یا دست نشانده استعمار است، یا با اسلام به خاطر عقده‌های روانی دشمنی دارد.

این مسئله هم ناگفته نماند که بسیاری از مردم مغرب زمین روی خوشی با برنامه‌های دین ندارند، و دین را عامل انحطاط و دور شدن از تمدن می دانند، البته

لقمان حکیم، ص: 19

باید به آنان حق داد، زیرا آیین تحریف شده عهد عتیق و جدید استعداد جوابگویی به نیازمندی‌های بشر را نداشت و در آن قوانینی یافت نمی شد که انسان برای تحصیل سعادت بتواند به آن عمل کند.

با پیشرفت علوم مادی در مغرب زمین حکومت کلیسا خود در خطر اضمحلال می دید، کلیسایی که به جان و مال و ناموس مردم در سایه دینی که داشت مسلط بود، و البته در هم کوبیده شدن این تسلط برای اربابان کلیسا آسان نبود، از این رو با دانشمندان به مبارزه برخاسته و سخت در مقابل آنان ایستادند تا جایی که نزدیک به چند میلیون عالم و دانشمند را برای برای نگاهداری مقاصد غلط خود از بین بردند، دانشمندان و مردم که از دست مظالم کلیسا به جان آمده بودند مبارزه جانانه‌ای را تا سر حد پیروزی با کلیسا و پیروانش پایه گذاری کردند و بالاخره در این جنگ که جنگ با دین بود پیروز شدند و کلیسا و برنامه‌هایش را از تمام برنامه‌های زندگی جدا کردند، و به راه خود کشف برنامه‌های طبیعی ادامه دادند، و برای خالی نبودن جای دین در زندگی یکی دو ساعت از روز یکشنبه را اختصاص به برنامه‌های مذهبی داده، آن هم برنامه‌هایی که هیچ مشکلی از بشر حل نمی کند، بلکه آن برنامه‌ها بشر را به جانب گناه تشویق می کند.

آزاد شدن از آیین خرافی یهود و نصرانیت يك عامل پیشرفت برای مغرب‌زمین بود عامل دیگری که نقش مهمی در پیشرفت اروپا به سوی تمدن داشت آشنایی مسیحیان در طول جنگ‌های صلیبی با علوم مسلمین بود، کتب علمی اسلامی پس از برخورد اروپا با مسلمین به ممالک مغرب منتقل شد و سالها مدار بحث و تحقیق مغربیان بود، در سایه این برنامه بیگانگان به پیشرفت‌های مهمی نائل شدند، در حالی که مسلمین به خاطر ثروت‌های مادی و آبادی سرزمینشان با سرعت هر چه تمامتر به سوی ارضاء شهوات پیشروی می کردند.

مغربیان در سایه کوشش و فعالیت‌های علمی به ترقیات شگفت‌انگیز رسیدند و در

لقمان حکیم، ص: 20

از دیاد قوا و قدرت مادی و نظامی خود کوشیدند، با به دست آوردن قدرت چشم طمع به ثروت‌های مشرق‌زمین دوختند، بدست آوردن ثروت بی‌کران مسلمین برای آنان جز از راه بریدن مسلمین از اسلام و جاهل نگاه-/- داشتن دولت‌ها و ملت‌های اسلامی میسر نبود، برای این دو موضوع به کوشش‌های سخت برخاستند، تا توانستند بر علیه اسلام و قرآن از طرق مختلفه تبلیغات سوء کردند، وسائل بیشتری از برای شهوت‌رانی مشرقیان تهیه دیدند، نور علم را از آنان گرفتند، علماء و دانشمندان اسلامی را منفور ملت کردند، راه نفوذ استعمار را در ممالک اسلامی باز نمودند.

روزگار عجیبی بود مغرب به سرعت بیدار می‌شد، مشرق به سرعت به خواب خرگوشی فرو می‌رفت، گلاستون در مجلس عوام انگلستان به پاخواست و با يك دست اشاره به قرآن و با دست دیگر اشاره به کعبه کرد و گفت که: تا این دو قدرت معنوی در میان مسلمین است حکومت ما بر آنان محال است، و نیز در خلال همین زمان زمامدار روسیه تزاری برنامه‌ای را به این صورت پیشنهاد کرد.

هر چه بیشتر باید به اسلامبول نزدیک شد، کسی که در آنجا حکومت کند سلطان حقیقی جهان خواهد بود.

بنابراین بایستی جنگ‌های مداوم گاهی بر ضد عثمانی و گاهی بر ضد ایرانی‌ها ایجاد کرد، لازم است مؤسسات کشتی‌سازی در ساحل دریای سیاه ایجاد نمود و به تدریج این دریا و دریای بالتیک را که دو نقطه لازم و ضروری است برای پیشرفت و انجام نقشه‌ها به تصرف آورد.

در اضمحلال ایران باید تسریع کرد و بر خلیج فارس دست یافت در صورت امکان راه تجارتي قدیم مشرق را از طریق سوریه تا هندوستان که به منزله انبار دنیا است دایر کرد، وقتی به آنجا رسیدیم می‌توانیم از طلای انگلستان صرف‌نظر کنیم.

خوانندگان عزیز نادانی زمامداران آن روز، و بیدار نبودن مردم بیشتر به برنامه‌های

لقمان حکیم، ص: 21

استعماری کمک کرد تا استعمارگران که خود فاقد اخلاق و فضیلت بودند توانستند چراغ انسانیت را نیز در ممالک اسلامی خاموش کنند.

جامعه مغرب حیاتش تبدیل به حیات مادی محض، و جامعه مشرق هم زیر یوغ استعمار، فضایل روانی را باخت در نتیجه جهان يك پارچه تبدیل به جهنمی سوزان شده امنیت و آسایش از زندگی رخت بست، امروز کم و بیش جهان دریافته که مبارزه با اسلام و با اخلاق و فضیلت کار احمقانه‌ای بوده.

جهان می‌بیند که نسل جدید در گردابی مهلك از رذائل و جاده‌ای پرخطر از معاصی افتاده، فساد از هر طرف چون باران می‌بارد، نسل برای نجات تشنه يك متر مکتب اصیل و ریشه‌دار است.

جهان دریافته که هسته مرکزی برای نگهداری وجود انسان از آفت‌ها و بلاهای خائمانسوز شهوات، عقیده به خداوند و عمل به مقررات کامل اوست.

امروز بر عقلای جهان بنابر اعترافات خودشان ثابت شده که اسلام با تمام برنامه‌هایش در رأس تمام برنامه‌هاست و تنها راه نجات بشر از بدبختی‌ها اسلام است.

در این کتاب سعی شده يك دوره اصول اخلاقی و مبانی محکم آن در پرتو شمع وجود لقمان حکیم که خود از مصلحین بزرگ بشری بوده نگاشته شود، و امید است با مطالعه این کتاب چهره اخلاقی و شخصیت روحی انسان برای شما روشن شود.

و آنان که می‌خواهند به نعمت اخلاق آراسته شوند، و کسب سعادت دو جهان کنند از سرمایه‌های تربیتی اسلام بهره‌مند گردند.

این نکته را ناگفته نگذارم که نوشتن این کتاب انگیزه‌اش سوره مبارکه **لقمان** که سوره 31 قرآن و در جزء بیست و یکم است بود، تا آنجا که در حد و توانایی من بوده در معرفی لقمان بزرگوار و شرح حکمت‌هایش از قرآن و روایات کوشیده‌ام.

حسین انصاریان

لقمان حکیم، ص: 25

بخش اول

* انسان غربی * انسان اسلامی

انسان غربی

قوانین و قواعد بی‌مایه کلیسا، و قدرت مطلقه اربابان آیین تحریف شده انجیل، به تدریج مردم مغرب زمین را در جدا شدن از همه امور معنوی، و بدبین شدن به خط دین، و گرایش به مسائل مادی در تمام زمینه‌های حیات، و میدان دادن به شهوات و آمال، و آزادی بی‌قید و شرط، و در يك كلمه خود فراموشی که میوه، بسیار تلخ خدافراموشی است، آماده کرد.

برنامه‌های کلیسا که هیچ‌گونه هماهنگی با فطرت و نیازهای معنوی انسان نداشت و جنایات اربابان کلیسا به جان و مال و ناموس انسان، باعث گرایش انسان به فرآورده‌های عقل تنها، و تکیه کردنش به علوم تجربی شد.

انسان در مغرب زمین دریافت‌های خود را ملاک حق و باطل قرار داد، و خود بت خود گشت.

فکر می‌کرد علوم تجربی و امور حسّی، و محصولات عقل جزئی می‌تواند ته تمام نیازهای مادی و معنوی او پاسخ دهد، ولی گذشت زمان به او ثابت کرد که این مجموعه، ظاهری غذای کاملی برای او نیست.

به خیال اینکه شکستن قیود و شروط اخلاقی، و دست برداشتن از حالات انسانی، و آزاد گذاشتن شهوات و امیال، و باز گذاشتن دست غرائز، او را سیر و سیراب خواهد کرد، وارد این میدان وحشتناک شد، و در نتیجه خود را با آفات و بلاهایی

لقمان حکیم، ص: 26

دچار ساخت که امروزه از دست خودش بجان آمده، و پوچی و بی‌هدفی، خلأ سنگین باطنی او را آزار می‌دهد.

احساس پوچی و پوکی در سنین بالا در مرد و زن غربی بیش از سنین پایین حس می‌شود.

پیرمردان و پیرزنان مغرب زمین اگر دست به خودکشی نزنند، و اگر دچار جنون نشوند، در کمال افسردگی بسر می‌برند، و هر لحظه در انتظار مرگ هستند، تا سایه شوم حیات را از سر خود باز کرده، و با تبدیل شدن به خاک گور به خیال خودشان برای همیشه راحت شوند، ولی نسل جوان غرب به خاطر شور و هیجان جوانی کمتر احساس پوچی و پوکی کرده، و در این سنین دلخوش به انواع لذات و شهواتند آنان هم پس از فروکش کردن هیجانات جوانی، و از کار افتادن ابزار شهوات، ورشکسته شدن بدن، به همان کاروانی که احساس پوچی و بی‌هدفی آنان را در رنجی جانکاه فرو برده وارد می‌کند و به افسردگی یا جنون، یا خودکشی دچار می‌سازد.

محصول خدا فراموشی غربی‌ها خودفراموشی، و محصول خودفراموشی روی آوردن به عقل جزئی و علوم تجربی، و نتیجه روی آوردن به عقل جزئی و علوم تجربی غرق شدن در منجلاب لذات حیوانی، و شهوات غریزی و پس از آن دچار شدن به پوکی و پوچی، و افتادن در بند افسردگی شدید، یا بیماری روانی و یا خودکشی است. من تمام این مسائل را در طول سفرهای مکرری که به اروپا داشته‌ام از نزدیک لمس کرده، و با صحبت‌های مفصلی که با مرد و زن غربی داشته‌ام دریافت نموده‌ام.

تعدادی انگشت شمار از دانشمندان غربی امثال کارل فرانسوی، و دی لانزاد فاستو، که برقی کم سو از بیداری و بینایی در وجودشان جلوه کرده، به اوضاع وحشتناک حیات در غرب پی برده و فریادشان از فاجعه و بلایی که بر انسان غربی آمده بلند

لقمان حکیم، ص: 27

شده، و غرب را نسبت به خود فراموشی هشدار داده، و عاقبت بسیار خطرناکی را برای تمدن غرب و بندگان و بردگان آن تمدن پیش بینی کرده‌اند.

آنان می‌گویند:

1- تمدن جدید که واقعیات و حقایق و نصوص اصیل و محکم قدیم را لغو کرده، ناچار است مجموع بلاهایی که به سرش آمده با خودیت خود اندازه‌گیری کند، که این اندازه‌گیری بدون تردید نمی‌تواند مقیاس شناخت حق از باطل گردد، از این جهت بشر غربی چاره‌ای برای علاج دردهای خطرناک فردی و اجتماعی، و ظاهری و باطنی خود نمی‌بیند، و خود را در این زمینه دچار بن‌بست مشاهده می‌کند!

2- انسان غربی امکانات و مواهب مادی و زمینی را مالک است، ولی از يك چیز با تمام وجود عاجز می‌باشد، و آن خودشناسی و تأمل در باطن خویش است، و تنها همین موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است.

3- بدون تردید غربی‌ها از هوش و درک قابل قبولی برخوردارند، ولی شك نیست که از حیث آشنایی با حکمت عملی، و حیات معنوی فقیرترین مردم روی زمین‌اند!

4- تمدن غربی اگر غربی‌ها را مبتلا به خوردن مشروبات الکلی و گوشت خوک و انواع مواد حرام نموده، و به اعمال جنسی و شهوات بی‌قید و شرط مبتلا کرده، به خاطر این است که غربی بجای خویشتن جویی در پی فراموشی و هدر ساختن خویشتن خویش است، اغلب کارهای بزرگ و قهرمانی و حتی اعمال نیک غربی و چیزی جز محصول فراموشی و بیهودگی نیست، قدرت عملی او بر اکتشاف و اختراع، و تهیه وسایل جنگی ناشی از فرار غربی از خویشتن است نه قدرت و تسلط استثنائی بر خود.

5- ترس از تنهایی و سکوت، وحشت از خلأ باطن و درون و توسل به پول، غربی را از شنیدن ندای باطن عاجز ساخته، و انگیزه فعالیت مداوم او همین امور است.

لقمان حکیم، ص: 28

6- محرك وی در جهانگشایی، ناتوانی او در حکومت به خویشتن است، به همین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیا است. «1» ذلت و زبونی انسان در غرب، و در هم شکستن شخصیت او ناشی از آن است که نتوانسته حقیقت وجود خود، و ارزش گوهر شخصیت خویش را دریابد، انسان در مدرسه غرب به خیال خودش حیوانی مانند سایر حیوانات است، و ارزش او مانند و برابر ارزش موجودات زنده دیگر روی زمین است.

به نظر غربیان از آنجا که میزان و مقیاس ارزش هر موجود در نظام تطور و شبکه نشو و ارتقاء، پایداری و بقاء است، بنابراین همگی موجودات زنده که غربال انتخاب طبیعی باقی مانده، و در مبارزه حیات یارای مقاومت آورده‌اند، از نظر ارزش برابرند.

معنای این ارزیابی این است که گاو و مورچه، پلنگ و روباه، الاغ و خرگوش، مار و عقرب، گرگ و سگ، کلاغ و خوک و انسان و شتر در يك ارزش و مقیاسند!!

انسان غربی که با تمام وجود مغرور فرآورده‌های علمی و تمدن شده، در تشخیص ارزش و موقعیت خود دستخوش خبط و اشتباه گشته، و در شناخت حقیقت راه خطا رفته، تا آنجا که خود را به سطحی برابر با مورچه و موش فرو کاسته!! انسان غربی با اثر گرفتن از افکار دانشمندان ملحد خود از دایره نفوذ و حمایت حضرت حق و ولایت و حاکمیت پروردگار بیرون رفت، و تصورش این بود که با خروج از مدار توحید به خوشبختی موهومی که فرض کرده بود می‌رسد، در حالی که پس از بیرون رفتن از حوزه نفوذ ربوبیت حق به چنگ شیاطین و خدایان مجعول و موهوم گرفتار شد، و دامن به انواع مفسد و معاصی آلوده کرد.

فشار اربابان کلیسا به مردم، و قانع نبودن روح انسان در برابر آیین کلیسا، و فعالیت‌های مرئی و نامرئی یهودیان اروپا به خصوص سردمداران صهیونیست در اوضاعی که امروز غریبان گرفتار آن هستند تأثیر به سزا داشت.

(1) مذهب من به نقل اقوال الأئمه، ج 7، ص 48.

لقمان حکیم، ص: 29

امروز درصد بالای از مردان و زنان غربی به خاطر خدا فراموشی دچار خود فراموشی سختی هستند، و این خودفراموشی اگر علاج نشود، به فاجعه‌ای عظیم در جهت نابودی انسان و تمدن او خواهد انجامید.

انسان اسلامی

انسان در فرهنگ اسلام یعنی احسن تقویم، خلیفه خدا، ظرف علم اسماء، عرصه‌گاه هدایت، منبع کرامت، سزاوار رشد و کمال، مسجود فرشتگان، و بالقوه یعنی: متقی، طاهر، شاکر، صابر، ذاکر، عادل، محسن، مجاهد، مهاجر، مؤمن، زاهد، تائب، سلیم، اصیل، شریف، کریم.

انسان اسلامی موجودی است که برای شکوفایی اصول انسانیت، و حقایق وجودی او انبیاء الهی مبعوث به رسالت شدند، و وظیفه باغبانی این نُهال بی نظیر هستی بر عهده آنان قرار گرفت.

انسان اسلامی وجود با عظمتی است که کتب آسمانی، برای رساندن او به کمال مطلوب، از جانب حق برای او فرستاده شد.

انسان اسلامی انسانی لایق حریم قرب، و شایسته‌ای برای مقام لقاءالله و وجودی سزاوار بهشت ابد و رضوان الهی است.

انسان اسلامی، انسانی است دارای چراغ فطرت، نور و وجدان، عقل نظری، و مستعد بدست آوردن بزرگی و عظمت بی نهایت.

انسان‌هایی که در پرتو اسلام خود را یافتند، و به خویشتن خویش آگاه شدند، و از برکت برنامه‌های اسلامی در جهت عقاید و اخلاق و عمل به مقامات ملکوتی رسیدند کم نیستند.

شماره کردن این منابع فضیلت، و نشان دادن چهره همه آنان برای این اوراق محدود میسر نیست، در این زمینه تنها به چند نمونه می توان اشاره کرد، تا دورنگایی از

لقمان حکیم، ص: 30

شخصیت انسان و تأثیر اسلام و هدایت الهی در او روشن شود.

سلمان ایرانی روح انسانی و فطرت الهی اش با آیین زردشتی سیراب نشد، به اشاره کسی به کلیسا روی آورد، آنجا هم خبری از حقیقت و شکوفایی مایه های انسانیت ندید، با هدایت و راهنمایی کسی به مدینه آمد، و محضر نورانی آخرین فرستاده حق را درک کرد، خود را لب چشمه آب حیوان دید، و کنار گنجی بی پایان یافت، از آن چشمه عشق وضو گرفت و از آن گنج بی پایان کسب بهره کرد، قلبش از پرتو اتصال به حق و قیامت روشن شد، نفسش به مقام تزکیه رسید، اعضا و جوارحش در مدار عمل صالح قرار گرفت، درخت شخصیت او میوه داد، تبدیل به کلمه طیبه شد، به مراحل عالی ایمان رسید، خورشید حقیقت از افق وجودش طلوع کرد، بجای رسید که پیامبر اسلام درباره او فرمود: **سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ وَيُؤْتِي الْبُرْهَانَ.**

سلمان از ما اهل بیت است، حکمت می بخشد، و برهان می نمایاند.

و درباره او فرمود:

بَخْرٌ لَا يُنْزَفُ وَ كَنْزٌ لَا يَنْفَدُ.

سلمان دریایی است که كشیده نمی شود، و گنجی است که پایان نمی پذیرد.

و فرمود: ایمان را ده مقام است، و سلمان دارای آن ده مقام می باشد.

خداوند پیامبر را به محبت چهار نفر دستور داد، یکی از آنها سلمان بود.

او در دنیا از تحفه های بهشتی بر اثر یکی شدن با اهل بیت تناول کرد، و بهشت عاشق او بود.

منصور بن برزخ می گوید به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتیم از سلمان فراوان یاد می کنید، فرمود: آری به سه علت:

اختیار خواسته امیرالمؤمنین برخواسته خودش در تمام شؤون حیات، دوستی با تهیدستان، عشقش به علم و دانش و دانشمندان.

لقمان حکیم، ص: 31

زمانی که عبدالله بن یعفور از دنیا رفت حضرت صادق علیه السلام درباره عظمت و شخصیت آن انسان رشد یافته به مفضل بن عمر کوفی نوشت:

عبدالله بن یعفور که صلوات خدا بر او باد از دنیا رفت، در حالی که به عهدی که از خدا و پیامبر و امام خود بر عهده داشت وفا کرد، از دنیا رفت، صلوات خدا بر روح او، اثرش نیکو بود، سعی و کوشش او مشکور شد، غفران الهی او را دریافت، از برکت رضای خداوند و پیامبر و امام واجب اطاعه‌اش به رحمت حق پیوست. به حق فرزندم در رابطه به رسول خدا، در زمان ما احدی نسبت به خداوند و رسول حق و امامش مطیع‌تر از او نبود، این پیروی را در برنامه زندگی خود داشت، تا خداوند او را به جانب رحمتش سوق داد، و وی را با رسول خدا و امیرالمؤمنین در بهشت ساکن نمود، منزلش را بین منزل پیامبر و امیرالمؤمنین قرار داد، گر چه آن منازل و درجات در آن جایگاه رفیع یکی است خداوند به رضایتی که از او دارم رضایت و مغفرتش را بر او بیفزاید. «1» عبدالله بن مسعود می‌گوید، تنها يك آرزو دارم که رسیدن به آن آرزو بر من محال شده:

در جنگ تبوك در دل شب از خواب بیدار شدم، شعله آتشی در گوشه اردوگاه دیدم پیش رفتم ببینم چه خبر است، دیدم عبدالله مزنی جان سپرده، پیامبر و دو نفر از مسلمانان برای دفن او آتش افروخته‌اند، من وقتی که این منظره را دیدم ایستادم تا ببینم چه می‌شود؟ قبر آماده شد پیامبر میان قبر رفت و فرمود: برادرتان را نزدیک بیاورید، آن دو نفر عبدالله را بدست رسول خدا دادند، حضرت او را در میان قبر گذاشت و گفت: خداوندا من از او راضی هستم، تو هم از او راضی باش آرزو دارم ای کاش صاحب آن قبر من بودم، ولی پیامبر از دنیا رفته و من از عاقبتم بی‌خبرم، و آن آرزو بر دلم مانده، و رسیدن به آن برایم غیر ممکن است!

(1) رجال کشی، ص 215.

لقمان حکیم، ص: 32

مدرسه‌های جهان، و مکتب‌های شرق و غرب از تعالیم لازم برای انسان سازی خالی است، انسان‌ها در آن مدارس و مکتب‌ها تغذیه روحی و فکری و اخلاقی نمی‌شوند، به ناچار پس از مدتی از آن منابع بی‌خیر روی گردانده، به آزادی بی‌قید و شرط، روی می‌آورند و يك پارچه بنده و برده شهوات و امیال می‌شوند، و چون حیوانات و بلکه بی بند و بارتر از آنان اسیر شکم و شهوت می‌شوند و فرهنگ و تمدن و علم و صنعت و همه مواهب و نعمتها را در خدمت شکم و غریزه جنسی می‌گیرند.

جوامع غربی در این روزگار حیات و زندگی را در کار مادی، و شکم چرانی و شهوت رانی معنا می‌کنند. و جز این سه برنامه برای بشر برنامه‌ای دیگر نمی‌شناسند.

و با کمال تأسف چنانکه از گفتگوهام با آنان در اروپا شنیده‌ام مرگ را پایان همه چیز و خاموش شدن چراغ حیات و فرو رفتن در عدم مطلق می‌دانند، به این خاطر توجهی به عقاید حقه، و اخلاق حسنه، و اعمال صالحه، و امور مثبت، و حالات انسانی، و فضایل روحی، و کمالات نفسی ندارند، زیرا برای پیاده کردن این امور، در وجود خویش انگیزه‌ای حس نمی‌کنند.

آنان از اهداف مثبت و انگیزه‌های حقیقی، به تمام معنی خالی هستند، از این جهت برای ادامه حیات و رسیدن به لذات چاره‌ای جز کار و کوشش و خوردن و آشامیدن و ارضای غریزه جنسی به هر شکلی که ممکن باشد برای خود نمی‌بینند.

آنچه من در اروپا دیده‌ام و در رابطه با ملت آمریکا شنیده‌ام از نوشتن و بیان شرم دارم، تنها چیزی که می‌توانم در رابطه با غریبان اظهار کنم، این است که غریبان با تمام وجود از هویت انسانی خالی شده، و تبدیل به حیواناتی غیر از حیوانات صحرا و دریا و هوا شده‌اند، حیواناتی که در میان تمام حیوانات اعم از وحشی و اهلی نمونه ندارند.

این حقیقت را هم ناگفته نگذارم که از نظر علمی و حاکمیت قوانین مربوط به امور

لقمان حکیم، ص: 33

مادی، و رعایت نظم و انضباط کاری برای زنده ماندن و شکم‌چرانی و شهوت‌رانی بی‌قید و شرط در سطح بالایی قرار دارند.

شما نمونه مسائل تربیتی و اخلاقی اسلام را در جهت رشد و تکامل انسان، در هیچ مکتبی از مکاتب موجود جهان حتی ادیانی که در ادعای آسمانی بودن آن را دارند نمی‌یابند.

در این زمینه به گوشه‌ای از واقعیات و حقایق اسلامی که برای شکوفا کردن شخصیت انسان و رسانیدن او به اوج کمال و عظمت است اشاره کرده، باشد که دل مشتاقان بیش از پیش متوجه این مدرسه الهی گردد، و این هدیه حق را غنیمت دانسته وجود خود را به آن حقایق بیارایند.

معاذ می‌گوید از جانب رسول خدا مأمور به برنامه‌ای در یمن شدم، به وقت وداع مرا نصیحت کرد، و به آراسته شدن به مسائلی دعوت نمود، در قسمتی از آن سفارشات آمده:

أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ، وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ، وَادَاءِ الْأَمَانَةِ، وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ، وَحِفْظِ الْجَارِ، وَرَحْمَةِ الْيَتِيمِ، وَلِينِ الْكَلَامِ، وَبَدَلِ السَّلَامِ، وَحَسَنِ الْعَمَلِ، وَقَصْرِ الْأَمَلِ، وَلِزُومِ الْإِيمَانِ، وَالْفَقْهِ فِي الْقُرْآنِ، وَحُبِّ الْآخِرَةِ، وَالْجَزْعِ مِنَ الْحِسَابِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَسِبَ حَكِيمًا، أَوْ تَكْذِبَ صَادِقًا، أَوْ تَطِيعَ آثِمًا، أَوْ تَعْصِيَ إِمَامًا عَادِلًا: «1» تور سفارش می‌کنم به تقوای الهی یعنی خود داری از همه گناهان، و راستی در گفتار، و وفای به پیمان، و ادای امانت، و ترک خیانت، حفظ حقوق همسایه، و مهربانی بایتم، و نرمی گفتار، و سلام به مردم، و نیکی عمل، و کوتاهی آرزو، و پای بندی به ایمان، و فهم قرآن، و عشق، به آخرت، و وحشت از حساب روز قیامت، و فروتنی و خاکساری از این که حکیمی را ناسزاگویی، و راستگویی را تکذیب کنی، و زشت کاری را پیروی نمایی، و از امام عادل سر پیچی کنی پرهیز.

در معارف اسلامی بر اساس آیات قرآن و روایات انسان تشبیه به درخت شده، که

(1) بحار، ج 74.

لقمان حکیم، ص: 34

دانه اولیه و مایه اصلی آن درخت لطف حق، و باغبان و برزگر آن نبی و امام، و مالک درخت خداوند، و سرزمین آن روح انسان است.

برای آن درخت عروقی در هفت مقام، و شاخی در هفت مرحله، و هفت برگ و هفت میوه، شمرده‌اند که از هفت آب و از هفت بر سیراب می‌شود، و چون به لقاء حق رسد هفت جایزه نصیب او می‌گردد:

1- عروق: یقین، توکل، رضا، صبر، خوف از مقام حق، رجا، تسلیم.

2- شاخه: طهارت، نماز، صدقات، روزه، جهاد، حسن خلق، امر به معروف.

- 3- برگ: صفا، حمد، ثناء الهی، اخلاص، خضوع، حرمت، وفا.
- 4- میوه: انابت، حیا، تجرید، قلب از ماسوی اللہ، تفرید، زهد، محبت- / شوق.
- 5- باران: کفایت، ولایت، هدایت، رعایت، قرب، نعمت، عنایت.
- 6- ابر: رحمت، کرامت، جود، لطافت، احسان، امتنان، مغفرت.
- 7- تعهد بر: فقر، مسکنت، زهد، جوع، ذلت، انکسار، افتقار.
- 8- جایزه: جزاء، عطا، نعماء، خلد، بقاء، رضا، لقا. «1» این امور که همه و همه در ظرفیت انسان است، و هر مرد و زنی از نظر اسلام لیاقت آراسته شدن به آنها را دارند، اگر بخواهد تفسیر شود، بدون تردید کتاب مفصلی خواهد شد.
- انسان غربی دچار حجاب‌های سنگینی است که آن حجاب‌ها مانع از تاییدن نور حق در وجود آنها شده، حجاب جسم، حجاب شهوات، حجاب غرائز، حجاب مال و منال، حجاب دانش و صنعت، حجاب منیت و غرور، ولی انسان اسلامی با اتصال به اسلام مهاجر از همه حجاب‌هاست.
- انسان اسلامی هر حجابی را که از پیش روح جان برمی دارد، نوری در دلش می‌تابد، و آن نور با رفتن هر حجابی هوی‌تر می‌شود، تا جایی که تمام فضای جان و دل را فرا

(1) روح الأرواح، 123.

لقمان حکیم، ص: 35

می‌گیرد، و برای او شرح صدر حاصل می‌شود، پس از شرح صدر حقایق برای او کشف می‌گردد، و برای او یقین حاصل می‌شود، که هر چه را خداوند و انبیا و امامان به آن دعوت کرده‌اند نظام اتمّ تشریحی و باعث خیر دنیا و آخرت انسان است، و نتیجه این انشراح پاک شدن دل و جان از لوث صفات ضمیمه است، صفاتی که هر کدامشان می‌تواند علت خذلان انسان در دنیا و آخرت گردد.

این ذمائم عبارتند از: شرك، كفر، نفاق، عجب، ریا، غرور، حسد، حرص، طمع، تكبر، كینه، خودبینی، خودپسندی و ...

وقتی قلب و جان به نور حق روشن شود، نتیجه آن اطاعت از تمام اوامر حق و انبیاء و امامان، و اجتناب از محرمات و معاصی و آلودگی‌ها است.

امام علی علیه السلام در رابطه با اینگونه انسان‌ها می‌فرماید:

قد خلع سراپیل الشهوات، و تخلی من الهموم الا واحداً، انفرده به، فخرج من صفة العمی، و مشاركة اهل الهوی، و صار من مفاتیح ابواب الهدی، و مغالیق ابواب الردی قد ابصر طریقته، و سلك سبيله، و عرف مناره، و قطع غماره، و استمسك من العری باوثقها و من الجبال بامتنها، فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس. «1»

جامه شهوات را از وجودش بدر آورد، و از تمام اندیشه‌ها جز اندیشه رسیدن به مقامات ملکوتی جالی شد، از گردونه کوردلی در آمد، و از مشارکت در شکل زندگی اهل هوا دوری گزید، ابواب هدایت را کلید بازگشایی شد، و ابواب ضلالت و گمراهی را قفل بستن شد، راهش را شناخت، مسیرش را پیمود، نشانه هدایت را یافت، سختی‌ها را پشت سر گذاشت، از دستگیره‌ها به محکم‌ترینش چنگ زد، از ریسمان‌ها به قوی‌ترینش متصل شد، او در یقین بهحقایق همانند نور آفتاب است.

اگر چه من در این نوشتار قصد نشان دادن گوشه‌ای از حیات حضرت لقمان حکیم را که از چهره‌های برجسته مکتب الهی است دارم، ولی بیان و تفسیر این واقعیت را

(1) نخب البلاغه: خطبه 86.

لقمان حکیم، ص: 36

لازم می‌بینم که انسان دارای مایه‌ها و استعدادهای شگرفی است که اگر این مایه‌ها در سایه آفتاب هدایت حق قرار بگیرد، از انسان موجودی برتر از تمام موجودات و حتی بالاتر از فرشته مقرب می‌سازد، و اگر دور از خورشید هدایت بماند، گر چه در عمل و صنعت و تمدن و مدنیت پیشرفت چشمگیری کند از او موجودی پست تر از تمام حیوانات بوجود می‌آید!

دلیل بر وجود آن مایه‌ها و استعدادهای اعجاب‌انگیز و رشد و کمالش در سایه هدایت حق وجود انسان‌های با عظمتی است که در گردونه نبوت و امامت و ایمان و عمل صالح ظهور کردند و صفحات تاریخ حیات را به نور خود روشن نموده و به انسانیت و تمدن آبرو دادند.

لقمان حکیم، ص: 37

بخش دوم

* چهره انبیاء بهترین دلیل بر حقایق و کمالات انسانی* چهره‌ای پیروز و جاودان

* کمالات روحی و جاودانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

* عواقب وخیم مادیگری

* فساد در تمام زوایای حیات

* سیر و حرکت انسان مادی از زبان امام علی علیه السلام

لقمان حکیم، ص: 39

چهره انبیاء بهترین دلیل بر حقایق و کمالات انسانی

جسم و جان انسان هر کدام وسیله بقاء می‌خواهند، درست است که هر یک در دیگری تأثیر دارد، اما در عین حال دو وجود کاملاً از هم جدا و متباین هستند، پس هر کدام غذایی مخصوص و مناسب به خود لازم دارند.

انواع خوراکی‌های پاک و حلال برای تقویت جسم و انواع قوانینی که از وحی سرچشمه گرفته برای تقویت روح است.

این مطلب ناگفته نماند که اسلام دینی جامع و کامل است که هم سعادت دنیا و هم خیر آخرت را تأمین می‌کند و از این لحاظ وظایف راجع به بدن را نیز مانند تکالیف مربوط به تربیت و تزکیه روان بیان فرموده قرآن مجید با صراحت کامل فریاد می‌زند:

آرایش زندگی مادی را که خدا بر بندگانش مباح کرده و در دسترس آنان قرار داده، و نیز روزی‌های پاک و خوب را چه کسی ممنوع نموده. «1» ولی به این مطلب دقیق باید توجه داشت که نه اسلام و نه هیچ دین دیگر حتی مرام‌های ضد دین که نه به روح معتقدند و نه به عالم پس از مرگ کسی را برای خوب خوردن و خوب پوشیدن ستایش نکرده‌اند، بر عکس در تمام ملت‌ها از مردمی که برای واقعیات و کمالات و حقایق انسانی ارزش قائل بودند و خود آراسته به آن انوار بودند تمجید و ستایش

(1) الاعراف: 32.

لقمان حکیم، ص: 40

شده، و این بهترین دلیل است بر توجه فطری انسان به فضایل انسانی و اصولاً وجود آنچه‌ان مردان بافضیلت بهترین دلیل بر ثابت بودن و حق بودن کمالات و واقعیات روحی و نفسی بوده.

زندگی انبیاء و ائمه و پیامبران بزرگ و مصلحین عالیقدر گواه صادقی بر این واقعیت است که در صفحات قبل در اطراف آن سخن رانه شد.

آن راهنمایان پاک خود دارای آراستگی کامل در تمام زوایای حیات بودند، و از نظر هدف نسبت به توده حلق جز برای پرورش روان و رساندن انسان به مقام قرب حضرت لایزال برای چیز دیگری ارزش قائل نبودند.

البته توجه آنان به امور مادی يك مسأله طبیعی ولی باید دانست که آنان به تمام نمودهای ظاهر جهان به عنوان وسیله برای رسیدن به مقامات عالیتر نظر می‌کردند، هیچگاه يك برنامه مادی را هدف قرار ندادند تا به رسیدن به آن برایشان حالت توقف و سکون پیش بیاید.

در تاریخ بشر حضرت موسی علیه السلام از شدت زهد به سبزی صحرا قانع بود و در آن موقع که از سیراب ساختن گوسپندان شعیب فارغ شد بنابه قول قرآن: در پناه درختی گرسنه و مستمند بر زمین نشست، از خدا قرص نانی طلبید که آن هم پس از چند روز در دهان گذاشت آن زمان هم که در اوج ریاست بر قوم بنی‌اسرائیل بود عادی‌ترین زندگی مادی را داشت، ولی از نظر فضایل و مکارم اخلاقی سرآمد جهانیان بود.

داود آن سراینده آسمانی که پادشاهی عظیم‌الشان و مقتدر بود با دست خود از لیف خرما سبد می‌بافت و بدان وسیله امرار معاش می‌کرد و این قانون را فرزند بزرگوارش سلیمان که از نظر حشمت شاهی از اولین و آخرین فوق العاده‌تر بود به ارث برد.

پسر مریم عذراء عیسی مسیح از خاک بستر می‌گرفت و کاخ پادشاهیش دامن کوه و

لقمان حکیم، ص: 41

چراغ خانه او مهتاب شب افروز و آن قدر به گرسنگی عادت کرده بود که احتیاج به نان و خورش نداشت، با علف شیرین و سبز بیابان با گرسنگی مبارزه می‌کرد، جهان را نور می‌داد، کور مادرزاد را شفا می‌بخشید، جذام را از بدبختی می‌رهاند، مرده را زنده می‌کرد، نفوس خاکی مادیرگان را به عالی‌ترین عالم صفا و مهر و محبت و اشتیاق به حق می‌رساند.

مرکب سواریش پاهای او بود، و دست‌های پاک و بی‌گناهش او را از خدمتکار مستغنی می‌داشت. «1» این تاریخ پرارزش پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ شیعه است که تمام نشان دهنده کمالات و فضایل و حقایق عالی انسانی است.

هیچ دلیل و شاهی برای صدق پیامبران و پیشوایان دوازده گانه شیعه محکم‌تر از تاریخ زندگی و وضع نفسانی و گفتار و رفتار آنان نیست، زیرا انگیزه نبوت و وحی که پیامبران را برمی‌انگیخت و برای گرفتن ابلاغ بر آنان غلبه داشت حقیقی بود که آنان را به آن کمالات آراست و می‌خواست دیگران را هم بیاراید، و واقعیت این وحی با تحلیل‌های روانی امروز قابل شناخت نیست.

وحی را جز از طریق آثار نمی‌توان شناخت، همچنان که منشأ هر نیرویی را جز با آثار و قدرتی که درمظاهر شخصی آن پدید می‌آید نمی‌توان شناخت، و چنان که تاریخ نشان می‌دهد نبوت يك پدیده فردی نبوده بلکه در آفاق مختلف و فواصل زمان پیوسته و مکرر پدید آمده و همه پیامبران در سایه آن خصایص و اوصاف مشترکی داشتند، و در اصول دعوت و راه و روش برای ایجاد مکارم اخلاق در بشر با هم شبیه بودند.

وضع روحی و اخلاق و جسمی آنان برای مردم هر عصر و قومی که در میانشان قیام می‌کردند بسی روشن بود، چنانکه هیچ محقق و بی‌جوئی نمی‌تواند ادعا کند: که

(1) نخب البلاغه، جواد فاضل- / ص 15.

لقمان حکیم، ص: 42

آنان دچار انحراف‌های روحی یا اخلاقی یا بدنی یا تشنج‌های عصبی بوده‌اند.

از سوی دیگر هر چه تاریخ حیات آنان به وسیله آثار مختلف و منقولات ملل رسیده مبین این است که: آنان پیش از قیام به دعوت نمونه کامل سلامت جسم و اعتدال خلق و قدرت عقل و تشخیص بودند.

آنان هستند که نام نیکویشان بر تارك فلك اطلس چون خورشید فروزان نوربخش زمانها و اعصار تا پایان زندگی این جهان است.

بزرگ و بزرگ‌زاده در جهان زیاد بوجود آمده ولی امروز کوچکترین خبر تاریخی از آنان در دست نیست، و از آنانی که هست خالی از نقاط ضعف خصوصاً در اخلاق و روح نیست.

در زمان هر سردار تاریخ و فاتح مادی هر دوره، و هر غاصب زورگویی صفحه کتابها و متن دیوانها و گنجینه دلها و لوح زیانها از مدح و ثنای او لبریز می‌شد، اما پس از پایان قدرت وی دلها و زبانها و کتابها و دیوانها دست‌افزار فاتح و زورگوی دیگری می‌شد و از فاتح قبل جز چند سطر در تاریخی کهنه بجا نمی‌ماند. با گذران عمر روزگار، حوادث جهان‌افزون می‌گردد، و ناچار صفحات تاریخ نخواهد توانست همه قصه‌ها و داستان‌های جهان‌گشایان و دژندگان آدمی صورت را در گنجینه خود نگاه بدارد.

اندک اندک سهم آنان در دفتر تاریخ کمتر می‌شود، تا آن که از هر يك نامی مختصر بجای می‌ماند و بس و آن هم دیر یا زود از حوصله تاریخ خارج می‌گردد و نصیب فراموشی می‌شود، زیرا عرصه فعالیت و تکاپوی حیات جای آن نیست که افسانه نفرت‌انگیز خونخواران و نام‌بی‌ارزش دیوانگان همیشه در آن بر جای بماند.

رفته رفته زینت افتخارات موهوم از بر و تارك آن ستمگران و آن سرداران ظالم فرو می‌ریزد، و آنان از زمره نیکان رانده می‌شوند، و در دولا بچه موزه‌های جنایی قرار می‌گیرند تا نمودار شقاوت نسل و درجه انحطاط بشر باشند.

لقمان حکیم، ص: 43

در این میان نام و اثر آن کس جاوید است که قدرت بشر دوستی داشته، و در راه سعادت توده‌های بشری که پایه تکامل و قانون ثابت حیات است، روزگار گذرانیده و هدفش با هدف طبیعت زنده و حساس یکی بوده.

اینسان عمر زودگذری، به زمان ابدی و بی‌منتها متصل می‌شود نام آن کس در دفتر خاطرات بشر، جاودانه ثبت است که از سطح تنعم و خودخواهی بالاتر رود و در افق پهناور و بی‌انتهایی که انسانیت نام دارد پرواز کرده، و چندان غرقه زیبایی‌ها و مسحور حیات حقیقی بوده‌اند که به خوراک و پوشش توجهی نداشته و از لذایذ حقیر و ناچیز دست شسته و شیفته آزادی و پیشرفت بشر بوده‌اند.

یاد آوازه مردان حق با ترانه جاوید حیات هم نواست، به این دلیل در تاریخ بشریت هر روز ورقی بر فصل زندگی انبیاء و مخصوصاً پیامبر اسلام و شرح تعالیم او می‌افزاید و این ورق هرگز فرسوده و کهنه نخواهد شد.

چهره‌ای پیروز و جاویدان

تاریخ زندگی و خصایص روحی و نفسی و اخلاقی پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، که خود مصدق دیگر پیامبران است روشنتر و مدوّن‌تر از کسانی است که در گذشته دور و نزدیک به هر صورت اثری در تاریخ بشر داشته‌اند، تا آنجا که پس از کار تدوین تاریخ و ظهور چاپ نیز زندگی و راه و روش اینگونه اشخاص چنین باز و روشن نیست.

نام و نشان پدران و مادران و خویشان و افراد قوم و قبیله تا آداب و اخلاق گفتگوهای آنان در برابر خوانندگان تاریخ مستند این پیامبر چنان نمایان است که زندگی نامداران هم‌عصر و گذشتگان نزدیک آنان نیست.

در این نمایش تاریخی اوضاع پیش از ظهور و مقدمات ولادت، و دوره‌های شیرخوارگی و طفولیت و کفالت به هنگام جوانی، اخلاق و آداب، مسافرت و

لقمان حکیم، ص: 44

ازدواج، جنگ و صلح و آراء و افکار، کناره‌گیری و قیام و بعثت و دعوت و هجرت، و اوصاف شخصی گروندگان و دشمنان سلوک و سیر او در تمام مراتب زندگی، کلمات و فرمایشات تا وفات حضرت واضح و روشن دیده می‌شود.

در سراسر زندگی و احوالات مختلفش با آنکه در شهر و بیابان و در میان قومی بت‌پرست و جاهل و ستمگر و بدخوی و بدکردار و قمارباز و شرابخوار و متعرض به مال و ناموس و جان مردم بسر می‌برد، تاریخ از او اندک سبک‌سری، طغیان و بدخوی، رفتار ناروا و بیماری جسمی و روحی نشان نمی‌دهد، اینها نتیجه وحی بود، آراستگی او به کمالات و فضایل

که علت پیروزی او بر تمام برنامه‌ها بود و باعث جاویدان شدن چهره‌اش در تاریخ، اینجاست که پوچی سخنان و افکار فروید و فرویدیسم‌ها روشن می‌شود.

آری، آنان بی‌خبر از چنین چهره‌های پاك به قضاوت درباره روان و حالات عالی درونی برخاستند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طوفان هواها، و گرد و غبار عقاید و خواهی‌های جاهلیت اثری بر چهره روحش دیده نمی‌شود، و سبک‌سری‌ها و هوس‌ها و سرکشی و بی‌بند و باری جوانان و غرور و نخوت پیران مکه را در دوران‌های حیاتش نمی‌توان یافت.

گروهی بودند که در طی زندگی آنان ضعف‌ها و زبونی‌ها بسیار بود در پیشرفت‌ها شاد و مسرور گردیده، آن هم پیشرفت‌های ظالمانه و در شکست‌ها

لقمان حکیم، ص: 45

اعتدال خود را از دست می‌دادند، در راه سرافرازی و پیشرفت به خطاهایی دست زده‌اند که از زبونی آن گریسته، یا در برابر موفقیتشان نعره شادی کشیده‌اند، و خلاصه هم سطحی خود را در بسیاری از امور با مردم زبون نشان داده و ثابت کرده‌اند که اعصاب و دماغشان در حد تعادل و نظم نبوده و حوادث و برنامه‌های مؤثر آن را منحرف می‌کرده و نیز در تعالیم و دستورهایشان ضد و نقیض و اشتباه فراوان دیده می‌شود، و احکام و افکارشان همیشه با واقع و سلامت نتیجه مقرون نبوده است.

اما پیامبران و رهبر بزرگ اسلام برخلاف این مردان تاریخی در شکست‌ها زبون نشده، و در فتح‌ها فریاد شادی نکشیده، پیروزی به حق بوده و در راه حق، در میدان شکست پناه به خدا می‌برد، و از سرخوردگی مسلمین در جنگ برای مسلمین پند و عبرت می‌ساخت، و خلاصه فتح و شکست، رنجوری و سلامت بر دل و جان‌ش چیرگی نیافت.

او در تمام زوایای حیات برای حق بود، و به حق فعالیت می‌کرد و حق می‌شناخت و حق می‌گفت و حق می‌خواست.

در محیط مکه روابط مردم و گفتگو هایشان در حدود افتخارات و اختلافات، و جنگ و تجارت، و شعر و ادب، و زن و شهوت، و در خواب و خیال، و آرزوها و احلام، و عشق و رجز، و شعر در وصف شمشیر و اسب و نیزه، و غزل‌های امرؤ القیس بود همین‌ها آنان را به سوی قهرمانی‌های گذشته و خانه زبانی که بر بام منزلشان علامت قومز بود می‌کشاند با این وصف در حالی که پیامبر بزرگ دوران جوانیش را در میان همین جوانان گذرانده بود، این آرزوها و احلام و پلیدی

ها اثری در خاطرش نگذاشت، و پایش را نلغزاند، و سخن و عملی در این گونه برنامه ها حتی از دشمنانش دربار او نقل نشده، او آنقدر پاك و با فضیلت زیست که پس از اظهار دعوت گروهی از گروندگانش از همان همسالانش بودند.

لقمان حکیم، ص: 46

آری، فطرت پاك انسان جز این که در برابر فضیلت تسلیم شود راه دیگری دارد؟

آیا گردش زمان و حرکت تاریخ اینگونه چهره‌ها را می‌تواند در ورق فراموشی بگذارد؟

می‌دانید که گروهی از فرزندان تاریخ گردنکشان و جهان‌گشایانند که با قتل و غارت‌ها از تل لاشه‌های انسانی به تخت مراد بالا رفته و از چپاول و دسترنج مردم بخشش‌ها و تصدق‌ها کرده‌اند. اعراض و اموال مردم را در تمام زمینه‌های زندگی خود بازیچه هوس نموده‌اند و از جهل بشر سوء استفاده برده‌اند، و از حاصل حیات دیگران شکوه و جلال ساخته‌اند و چندان نادان برده‌اند که از مداحی و چاکری کردن دیگران نسبت به خود، خویشتر را بزرگ و گرامی پنداشته‌اند.

این گروه در زندگی ننگین خود کشتند و سوزاندند و بردند و دعاگویان گدا و پست پیرو شدند و مزرع سرسبز بشریت را به قربانگاه حماقت و مطامع خویش مبدل کردند.

اما پیامبر بزرگ اسلام، در جنگ خیبر پس از گشودن دژهای دشمن و خلع سلاح عمومی و گردآوری آنچه در جنگ بدست آمده دستور دادند غنایم خاصی جمع شود و يك سرباز بین ارتش اسلام فریاد بزند که:

بر هر فرد مسلمانی لازم است هر چه از غنایم بدست آورده، گر چه نخ و سوزن باشد به بیت المال باز گرداند به خاطر اینکه صرف مصالح اجتماعی شود، زیرا خیانت مایه ننگ و روز رستاخیز آن مال به جان انسان آتش می‌شود.

پیامبر بزرگ و پیشوایان عالی قدر شیعه در مسئله امانت فوق العاده سختگیر بودند، حتی باز گرداندن امانت را یکی از علائم ایمان و خیانت در آن را نشانه جرم می‌دانستند. روزی که پیامبر از میان باقی مانده اموال يك سرباز مال دزدی بدست آمد بر جنازه او نماز نخواند و تفصیل مسئله بدین قرار بود:

که روز حرکت سربازان اسلام از سرزمین خیبر تیری بر غلامی که مأمور بستن

لقمان حکیم، ص: 47

کجاوه‌های پیامبر بود اصابت کرد و هماندم جان سپرد مأمورین برای پیدا کردن قاتل به جستجو پرداختند ولی تحقیقات آنان به جایی نرسید، همگی گفتند بهشت بر او گوارا باد، ولی پیامبر فرمود: من با شما در این جریان هم عقیده نیستم، زیرا عباى تن او از غنائم جنگی است، و این سرباز در آن حقی نداشته، خیانت ورزیده و روز رستاخیز به صورت آتشی او را احاطه خواهد کرد، در این لحظه یکی از سربازان گفت: من دو بند کفش از غنائم جنگی برداشته‌ام فرمود: برگردان وگرنه روز رستاخیز به صورت آتشی در پای تو خواهد بود.

آری، او می‌خواست هر انسانی در مکتب تربیتش به تمام حقوق انسانی خود برسد، لذا نسبت به حق دیگران از يك جفت بند کفش بی‌قیمت هم چشم پوشی نداشت، تمام اموالی که در جنگ ها بدست آورد برای اعلاى کلمه حق خرج کرد و خودش روز از دنیا رفتن چیزی نداشت.

اینجاست که مشیت گروهی از خاورشناسان خائن باز می‌شود، آنان که نبردهای اسلام را به عنوان غارتگری قلمداد کرده و از اهداف معنوی آن چشم پوشیده‌اند، زیرا يك چنین نظم و انضباط در يك رهبر، و ملت غارتگر قابل تصور نیست، رهبر يك ملت یغماگر هرگز نمی‌تواند رد امانت را نشانه ایمان و فضیلت بداند، و آن چنان سرباز خود را تربیت کند که از بردن بند کفش از بیت‌المال آنان را باز بدارد.

آیا خیانتکاران و اسیران هوای نفس نتیجه اعقابى هستند که در راه خدمت به بشریت عمر گذرانیده‌اند و جهاد و فداکاری برگه سرافرازی خانوادگی آنان است؟

یا از سلاله دودمانی هستند که در مخزن یادگار خودشان شرف و فضیلت اندوخته‌اند و این میراث گرانبها را به اخلاف خود سپرده‌اند؟

یا کسانی هستند که گذشتگان‌شان با زشت‌ترین راه و رسم باغ و بوستان ساخته و مال و جاه ساخته‌اند و خلاصه خاندانی از مردم بسیار اما زیانکار تشکیل داده‌اند. زندگی بی‌بند و بار مردم غرب را بخوانید و اوضاع نسل فاسد و گمراه و جاهل قبل از بعثت

لقمان حکیم، ص: 48

را مطالعه کنید آن ملت از پیامبر اکرم قبل از بعثت چه می‌دیدند؟ صفا و وقار، فضیلت انسانیت، امانت و پاکی و آنچه می‌شنیدند سخنان کوتاه و پرمغز و قضاوت به حق بود، امانت‌داریش در آن محیط فاسد بر همه آشکار بود، آن چنان

لقب امین بیش از نام‌های دیگرش معروف بود او را همیشه به این لقب توصیف رسایی از راه و روش و خوی آن حضرت بود می‌خواندند و همه با چشم احترام و تجلیل به او می‌نگرستند، محیط اعتقادی که در آن نشو و نما یافت ترکیبی از انواع شرك و بت پرستی بود، از توحید ابراهیمی تصور مبهم و پیچیده‌ای که اثری در عقاید شرك‌آمیز عرب نداشت در بعضی اذهان مانده بود، مقاومت شدید عرب در برابر دعوت به توحید شاهد بر همین مطلب است، ولی در سایه عنایت خدا قبل از بعثت راه رشد و کمال می‌پیمود، و پس از برانگیخته شدن وحی او را به سرحد عالی کمالات رهنمون بود درباره چنین مردان بزرگی با اوصافی که در دریای روان آنان موج می‌زد لا براتوار مغز پوسیده فروید و فرویدیس‌ها چه می‌گویند و چه تجزیه و تحلیلی دارد؟

کمالات روحی و جاودانی پیامبر اسلام (ص)

گروهی از مردان تاریخ سیاستمدارانند که اغلب با تزویر و ریا حقوق ملت‌ها را بر باد داده‌اند و برای افتخار و دوام بی‌ارزش خود به هر نیرنگ دست زده‌اند.

و گروه دیگر فیلسوفانند که اغلب عاری از قدرت اراده و هنر بوده‌اند دستشان آن مایه نیرو نداشته است که به احکام منطقی خود جامه عمل بپوشانند.

باری در راه پرحادثه تاریخ غالباً به قیافه‌هایی برمی‌خوریم که خشونت و درندگی آن را ساخته، و با رقه‌ای از مهر بشری در طرح آن دیده نمی‌شود، یا به چهره‌هایی مصادف می‌شویم که حساسیت و نازکی بر آن سایه انداخته، و از اراده و قدرت

لقمان حکیم، ص: 49

روحی اثری بر آن نقش نبسته.

این فرزندان نامی جهان یا به کلی از واقعیت زندگی به دور بوده یعنی غرق در زندگی مادی بوده و مانوس محیط قلابی خندان در میان مثبت کاری‌های اخلاقی که در تالالوی قصرها ساخته شده، بی‌خبر از وادی خشک و تیره فقر که آنجا نخال ظرائف اخلاقی پا نمی‌گیرد و آلام حیات خوش‌باوری و رأفت را ریشه‌کن می‌کند دست افشان و پاکوبان تا خانه‌گور رفته‌اند.

یا هیچ آیین و سنتی را گردن نهاده، همه چیز را برای خود خواسته‌اند، و فقط مرگ، دهان باز و طمع کارشان را به هم بریسته است.

بالجمله بیشتر از ناموران خاندان بشری یا ژن و چنگیز، و کالیس و هیتلر، و تیمور بوده‌اند یا شبلی و بایزید و امثال اینها.

اما چه بسیار کم‌اند، مردان برانده‌ای که در عین شجاعت و قدرت پرعاطفه و کریم‌النفس، و در کمالات صراحت پرشرم و حیاء، و در نهایت بزرگی متواضع باشند، و در طوفان حیات سر آن نداشته باشند که تنها گلیم خویش را از موج حادثه به در برند، بلکه با نبرد و تلاش شگفت‌انگیز و برای نجات جمعیت بشری کوشیده باشند، و نبی بزرگ اسلام به خاطر کمالات روحی و فضایل نفسانی که خدایش عطا کرده بود و از راه فکر و بندگی به دست آورده بود در رأس همه آنانی بود که این صفات را دارا بودند.

او در برنامه‌های زندگی انسان بی نظیری بود، و در جنگ بدر که هفتاد نفر بدست سربازان اسلام اسیر شدند اعدام نکرد، بلکه برای آزادی آنان طرق مختلفی را پیشنهاد کرد، که یکی از آن طرق آن بود که هر اسیری برای آزاد شدن ضمانت کند ده نفر مسلمان را تعلیم دانش دهد.

در جنگ‌ها قبل از حمله دشمن فرمان یورش نمی‌داد، هنگام فتح مکه برای جلوگیری از جنگ، و بروز حوادثی مانند جنگ روابط محابراتی را با شهر قطع کرد و

لقمان حکیم، ص: 50

بعد از فتح مکه فرمان اعدام دشمنان سرسخت را که بیشتر از بیست سال با او مبارزه کردند نداد، بلکه با این که همه در قبضه او و تحت سیطره حکومتش بودند، حکم آزادی همه را صادر کرد، و فرمود: با شما کاری می‌کنم که یوسف با برادرانش انجام داد و آن کار جز اظهار محبت و حفظ خون گرمی چیز دیگری نبود، این برنامه حضرت او در صف جنگ و در صحنه میدان، اخلاق و رفتار او در مراحل غیر جنگی حدیث بسیار مفصل و فوق‌العاده‌ایست که هر انسان آشنای به حقایق را دچار تعجب می‌کند.

به راستی کم هستند مصلحان دلاوری که به حیات واقعی بشر اهمیت داده و واقعیت را با خیال هوسناک نشناخته، در موفقیت‌ها خود را بناخته و تسلیم احلام نشده استعداد خویش را ضایع نگذاشته تا پایان عمر با گام استوار به سوی مقصودی بزرگ پیشرفته و با دست نیرومند به افکار عالی خود جامه عمل و واقعیت پوشانده باشند.

از افکار و حالات نفسانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنچه به وسیله تاریخ بدست ما رسیده یا از قرائن بدست می‌آید پیداست که به خداوند یکتا و توحید فطری که جدش ابراهیم خلیل به آن دعوت کرد ایمان کامل داشت،

از شرك و انحراف و عقاید باطل قوم خود که وارثان دعوت و ساختمان خانه حق بودند، رنج می کشید و اندیشناك بود، هیچ گونه افکار و فلسفه و نظریات اخلاقی و اجتماعی مکتب‌های دیگران در ذهنش سایه نیفکنده بود.

از اندیشه‌هایی که در اعماق روحش و حوادثی که در محیطش می گذشت هیچگاه نگرانی و اضطراب در او مشاهده نشد.

اگر هم گاهی از مردم کناره می گرفت روش عزلتش مانند مرتاض‌ها و مثل کاهنان و صوفیان برای منظور و مقصد خاصی نبود، همان اندیشه‌های درونی و جوانب معنوی و ناسازگاری محیط بود که به خلوتگاهش می کشاند تا مدتی از میان مردم و

لقمان حکیم، ص: 51

آلودگی‌ها و سرگرمی‌های غلط زندگی دور بماند، و به اعماق ضمیرش و اندیشه‌هایی که از آن می جوشید و جمال و جلال و شکوهی که از عالم دلش مشاهده می کرد مشغول باشد، و دور از چشم قومش به عبادت خدای بزرگ روی آرد، و برابر قدرت و جلالی که سراسر وجودش را پر کرده است خضوع نماید.

اوست که با فکری بلندتر از همه افکار، و با چشمی نه از پس پرده وهم و پندار رنگ واقعی حیات و راز سعادت آن را دریافته، با عزمی آهنین در سراسر زندگی به سوی هدئی بزرگ و مقدس یعنی سعادت انسان راه سپرده و بی هیچ هراسی از خطر، و بی هیچ دریغ از فداکاری مردمان را با زنجیر معنی به سوی بهشت سعادت کشیده و هیچ شادی جز این بر قلب شجاع و پر مهرش دست نیافته تا آنکه يك دنياى عظیم و جاوید از معنویت و کمال را پی ریخت.

در سیر حوادث روزگار چنین اتفاقی افتاد که دودمانی برای از رنگ دروغ و تزویر و از ننگ و زبونی و تسلیم از قرن‌های دراز به این طرف هر يك مشعلدار وجودی باشند و پدران و مادرانی با دست‌هایی که هرگز به خون بی گناهی آلوده نشده، و هرگز گنهکاری را رها نکرده و فشار دستبند تعدی و بندگی نپذیرفته و برای تعظیم و زبونی در مقابل هیچ کس بر سینه نخورده و در برابر بت به نیایش بلند نشده، این مشعل فروزان وجود را نسل به نسل حمل کنند تا وقتی که شعله آن در افق جهانی تیره تیغ کشد و بالا گیرد و در جبین بلند و با عظمت پیامبر پرتو اندازد.

هنوز کودکی خردسال بود که گرد یتیمی بر چهره زیبایش نشست و این سایه اندوه مانند که هاله به دور ماه رخسارش چرخ می خورد، قیافه معصومش را جذاب‌تر جلوه می داد.

هم آن روز ستاره نبوغ و عظمت بر پیشانی بلندش می درخشید، و با چشمان سیاه و گیرنده خود جهان را خردمندانه می نگرست که گویی مقدرات مذهبی و اجتماعی گیتی را در انقلابی عظیم می بیند، گوهری بود که دست قدرت او را در عالی ترین

لقمان حکیم، ص: 52

کان هستی پرورش داده و نمال وجودش را باغبان آفرینش با آب فضیلت و تقوا سرسبز و سیراب ساخته بود.

نسبش به پیامبران بزرگ می پیوست، و در آغوش زنان پاکدامن و پرهیزکار آن دردانه عزیز نوازش می شد.

در خانواده کهنسال و نجیب قریش تنها عمویش ابوطالب افتخار پرستاریش را دریافته بود و آن پیرمرد مهربان یگانه یادگار برادرش را همچو جان شیرین گرامی و عزیز می داشت، تا آنکه اندک اندک قدم در میدان زندگی گذاشت، و با جامعه آنروز که فاقد هر گونه فضیلت و اخلاق بود تماس پیدا کرد.

سپس مسافرت‌ها و گردش‌ها و تماشای در روحيات افراد و سازمان‌های محیط شروع شد، مدتی را به چوپانی رمه گوسپند گذراند تا مانند دیگر پیامبران شبانی بشر را از شبانی گوسپندان آغاز کند، همین که در چهلمین مرحله عمر پا گذاشت خدای توانا او را به پیامبری خویش برگزید، آن چهل ساله مرد را که سخت غریب و بی کس بسر می برد، و بر هیچ قبیله و خانواده‌ای تکیه نداشت با مردمی وحشی و خونخوار به مبارزه در انداخت روزگاری بود که جهان در دریای آشوب و فساد غرق بود، تمام ملت‌ها مخصوصاً عرب در آتش فجور می سوختند، برای نخستین بار که فرشته رحمت این آیت آسمانی را خدای یگانه را بپرستند تا رستگار شوید، به نیروی خدا در فضای خاموش گیتی طنین انداز ساخت، معلوم است که اعراب جاهل و خونخوار با چه قیافه‌ای با او روبرو شدند، ولی روح پشتکار و استقامت که بر بالای سر پرشورش آشیانه داشت از سنگباران قوم، و زبان بدگوی دشمن ترك آشیان نگفت، او همچنان بر اراده خود متکی بود تا آنکه پایه اسلام را که سازنده کمالات و منعکس کننده حقایق است مانند کوه در جهان استوار و محکم کرد، و قرآن مجید را در آسمان دیانت چنان پرتو افکن ساخت که کتاب‌های کهنه آسمانی را مانند ستارگان کوچک در اشعه خیره کننده‌اش محو و پنهان کرد.

لقمان حکیم، ص: 53

گفتار حکیمانه‌اش مانند یاران رحمت آتش نفاق و کینه را خاموش کرد، و کاروان گمراه بشر را که در ایام جاهلیت بی سر و سامان بود به شاهراه سعادت باز آورد.

موهومات طبقاتی را لغو کرد و مسلمانان را در برابر قانون مقدس قرآن بدون استثناء مساوی قرار داد.

دیگر توانگران خیره‌سر که از میراث دیگران سیم و زر اندوخته بودند و بر کارگران تمیذست و رحمتکش کبرپایی می‌فروختند نمی‌توانستند از موقعیت منحوس خود استفاده کنند، زندگی او در میان مردم آن چنان ساده بود که اگر در میان جمعی می‌نشست تازه واردین ناچار بودند از برای شناختن او از او بپرسند، تا روز مرگ که بر جهان حکومت می‌کرد جز به نشر کمالات و تعلیم حقایق و نشان دادن راه و رسم زندگی انسانی برنامه‌ای نداشت، برای خود سنگی به روی سنگ نگذاشت تا چه رسد که کاخ ستم بپا کند.

دنیا را با چشمی عفیف و پرهیزکار می‌نگریست و همواره گرسنه و نهی دست بسر می‌برد، زیرا هر چه بدست می‌آورد برای حیات انسانیت خرج می‌کرد و حتی در روز رحلت هم گرسنه بود.

یکی از همسرانش روزی پرده‌ای نسبتاً زیبا بر در خانه آویخته بود گویا آن پرده اندکی نقش و نگار داشت، گونه‌هایش از فرط خشم گل انداخته بود آن بانو تأکید کرد که بی‌درنگ پرده نگارین را از خانه نبوت بردار، زیرا انبیاء به تحمل و آرایش محتاج نیستند.

دست پرورده آن مکتب بزرگ، دوم شخصیت روحانی و ملکوتی عالم پس از از پیامبر نیز در ایام حکومتش می‌فرمود:

مرا ببینید که چگونه زندگی می‌کنم، بر این جامه که پوشیده‌ام چندان وصله خورده که از وصله کننده آن شرم دارم، روزی به من گفت این پیراهن مندرس را که دیگر وصله نمی‌خورد به دور انداز، گفتم: آرام باش، ما سبکباران آسانتر به منزل می‌رویم.

لقمان حکیم، ص: 54

یکی از غلامان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: هیجده سال در خدمتش به سر بردم، در تمام این مدت يك حرکت یا سخن ملال‌آور از او ندیدم و نشنیدم در جنگ نهایت شجاع و دلیر بود، از هیچ خطری فرار نمی‌کرد و با وصف حال هیچ وقت هم بدون جهت خود را در مخاطره نمی‌انداخت.

در این دو بخشی که گذشت تجزیه و تحلیل کوتاهی درباره کمالات و حقایق عالی در پرتو وجود مؤدبان به آداب الهی و انسانی خصوصاً نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه فرمودید، فطرت و طبیعت دست نخورده و سالم هر انسانی چه در شرق و چه در غرب به این واقعیات تمایل دارد و همین‌هاست که نمی‌گذارد انسان متجاوز شود یا مورد هجوم و

تجاوز زورگویان قرار بگیرد، بگذار فروید و فرویدیسم‌ها هر چه می‌خواهند درباره فضائل بگویند آنان غیر متخصصینی هستند که در برنامه‌های تخصصی دخالت کرده و جز این‌که در میدان علم خو را رسوا کرده باشند کاری نکرده‌اند.

شما می‌توانید به جهانی که در سیطره تربیت الهی بوده و جهانی که در نفوذ افکار این یاوه‌گویان بوده نظر کنید آن‌گاه با وجدان و انصاف خود قضاوت کرده که کدامین راه برای انسان راه صحیح است؟

عواقب وخیم مادبگری

آری، آنان که با افکار پلید خود گمراهی ایجاد کردند، دانسته و یا ندانسته بشر را در تمام برنامه‌های حیات به میدان فساد کشیدند، آنان که دست انسان را از دامن تربیت انبیاء کوتاه کردند، دنیای حیات را مبدل به خانه‌ای پر از شرک و تجاوز و پستی و پلیدی نمودند.

انسان مادی و مغرور و شیفته افکار آن گمراه‌کنندگان این حقیقت را درک نکرده است که سلسله حیات ممکن نیست با گذشت این مدت محدود و موقت در کره

لقمان حکیم، ص: 55

زمین پایان پذیرد، و دوران زندگی با این همه مبارزات و مخاصمات و مظالم نامحدودش هرگاه در چنین افقی تنگ و محصور به پایان برسد و اگر پس از انقضاء حیات در این کره خاکی حیاتی دیگر وجود نداشته باشد بی‌گمان چنین زندگی و حیاتی موضوعی لغو و عبث خواهد بود و حق و باطل آن از هم جدا نخواهد شد، و هیچ انسان عاقلی به چنین عقیده غلطی تن نخواهد داد، تا چه رسد که تنظیم‌کننده نظام حیات خداوند حکیم انسان را موجودی رها شده آفریده باشد، پیامبران راستین از دنیای دیگری به نام آخرت خبر داده و از آنجا به عنوان روز جزا یاد کرده و مطابق با منطق وحی درباره جزای اعمال بشر به این دقت خبر آورده‌اند: *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ* «1»، انسان معتقد به آن جهان هرگز راضی نمی‌شود در این جهان کوچکترین حقی را از کسی پایمال کند، و خود را مانند حیوانات غرق در شهوات نمی‌کند.

تصور اینکه حیات محدود به اینجاست نتیجه وخیمی دارد، و آن قطع رابطه با خدا و انکار تربیت روح و مبارزه با حقایق و کمالات است.

امروز بر همه روشن است که نتیجه محدود شمردن حیات، در افق زندگی دنیای مادیت این شده که مردم صورت حیات را زشت و زنده و بی معنی و ناقص یافتند و از این رو زبان حال بیشتر مردم بی بند و بار و مادیگر این است که حیات سراسر باطل و عبث و بی قاعده است، و روی این عقیده تمام همت و فکر و قریحه و مصنوعات خود را در مبارزه و زد و خورد وحشیانه بر سر تمتعات و لذات دنیا بکار می‌برند، زیرا زندگی در نظر اینان فرصتی زودگذر و بی ثبات است و چه بهتر که در این فرصت کوتاه از بردن هر نوع لذت فروگذار نشود.

تاریخ مبارزات و جنگ‌های دوره‌های اخیر بشر را مطالعه کنید که همه به ناحق پایه گذاری شد و به ناحق هم به سود ارتش فاتح پایان یافت.

(1) زلزال: آیات 7 و 8.

لقمان حکیم، ص: 56

علت این مبارزات چیزی جز طغیان شهوات بشر و روح مادیگری او نبود، موادی که باید صرف رفاه بنی آدم شود در این جنگ‌ها و برنامه‌های استعماری مصرف نابودی بشر و شعله‌ور ساختن فساد در همه زوایای حیات شد.

هارولد ایکس، منشی سابق وزارت کشور آمریکا در مقاله‌ای تحت عنوان ما نمی‌توانیم با جنگ دیگری روبرو شویم، در یکی از مجلات آمریکا انتشار داد: مقدار مواد اولیه‌ای که در آمریکا در طی پنج سال جنگ از تاریخ اول ژانویه سال 1940 به مصرف رسانید به قرار زیر است:

زغال 3 هزار میلیون تن

آهن 516 هزار تن

سرب 2 هزار تن

روی 3/5 هزار تن

مس 5 هزار تن

بوکسیت 14 هزار تن

گوگرد 17 هزار تن

نمك 68 هزار تن

پتاس 3 هزار تن

نفت 1 هزار تن

مولیبدن 112 هزار تن

تونکستن 10 هزار تن

این اجناس که در خوان طبیعت برای آسایش بشر قرار داده شده به وسیله انسانهای مادی و شهوت‌پرست در خراب کردن دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها، دبیرستان‌ها، مدرسه‌ها، پارک‌ها، بیمارستان‌ها، مخزن‌ها، کشتن بی‌گناهان و مظلومان بکار برده شد. تازه این آمار مصرف شده انگلستان، فرانسه، شوروی، آلمان، بلژیک، هلند،

لقمان حکیم، ص: 57

مجارستان، اطریش، لهستان، نروژ، دانمارک، بسی بیش از آنهاست، تازه پس از این همه بلا و بدبختی درس عبرت نگرفته و از آن پس تاکنون هزاران بلاهای فکری و جسمی و اجتماعی بسر بشر آورده‌اند، آری این است نتیجه زندگی مادی صرف و این است میوه تلخ افکار فروید و فرویدیسم، تعجب این است که پس از این همه ناراحتی باز گروه کثیری از تحت تأثیر همان تربیت‌های مادی و غلط، انکار فضایل و ترکیه روح می‌کنند، راستی بشر را باید از چه راهی غیر از تهذیب روان تربیت کرد تا این همه وحشیگری نداشته باشد.

شك نیست که نتیجه این طرز تفکر و تصور جز این نیست که انسان از سطح عالی روحی و معنوی خود تنزل کند، و با انکار حقیقت روح و فضایل انسانیت که عده‌ای از دانشمندان غرب نوایش را ساز کرده‌اند، در شمار دیوان و ددان و درندگان قرار گیرد، و زندگی از هر گونه هدفی و غایتی و دلیلی تهی ماند، و آرامش و آسایش و رفاه و سعادت و نوع‌دوستی از عرصه حیات رخت بندد، و در نتیجه اگر بشر پیرو مکتب داروین و فروید شده و ما او را جز حیوانی پست ندانیم، دیگر از جهان انتظاری غیر از فساد جنگ و شهوت‌پرستی و ستیز و هرزگی نباید داشت.

فساد در تمام زوایای حیات

تقریباً از بیست سال «1» قبل گروهی از روانشناسان سوئد با سرسختی هر چه تمامتر اعلام کردند که: محدودیت‌های جنسی سبب بیماری‌های روانی شده، و عقده‌های روحی پدید آورده که بسیار خطرناک‌تر از بیماری سل و وباست، خلاصه این نظریه اینکه غرایز جنسی در مردم سوئد نباید تحت محدودیت باشد، باید آن را آزاد گذاشت.

بدنبال این نظریه کار به جایی رسید که دولت سوئد در صدد برآمد تعلیمات جنسی

(1) تاریخ مربوط به روز نشر مقاله در روزنامه‌های سوئدی است.

لقمان حکیم، ص: 58

را در برنامه‌های مدارس متوسط و ابتدایی بگنجانند عده‌ای از روانشناسان کتاب‌های مخصوصی در این باره نوشتند و حتی بعضی از آموزگاران با تجربه را مأمور تعلیم جزئیات این برنامه کردند.

پس از بیست سال آزادی بی‌حد و حساب جنسی و عشقی و هزاران فجایع دردناک و پدید آمدن اطفال نامشروع و طغیان وحشتناک جوانان، اینک خود این آزادی یکی از مهمترین مشکلات دولت و ملت سوئد شده است.

هفته گذشته کابینه سوئد تشکیل جلسه داد، و در آن مسئله نسل جوان عصیان‌گر را مورد بحث قرار داد، این جلسه هشت ساعت تمام یعنی تا دو بعد از نیمه شب به طول انجامید، بی‌آنکه هیچ گونه نتیجه‌ای از آن گرفته شود، جالب توجه اینکه در تمام این مدت هزاران پسر و دختر بی‌بند و بار کاخ نخست‌وزیری را در میان جار و جنجال عجیبی محاصره کرده بودند.

دامنه این بحث به پارلمان آن کشور نیز کشیده شد و یکی از نمایندگان یعنی نماینده شهر کارلسکوکا همان شهری که بر اثر میتینگ عده‌ای از جوانان آشوبگر و بی‌بند و بار دچار تشنج سختی شده بود شدیداً به دولت حمله کرد، بالاخره نخست‌وزیر سوئد عظمت این فاجعه را در يك کلام خلاصه کرد و گفت:

برای جبران اشتباهی که بیست سال تمام ادامه داشته چهل سال وقت لازم داریم، معنای این جمله این است که باید نسل نو با تربیتی را از ابتداء تربیت کنیم تا فردا جامعه سالمی داشته باشیم.

این قسمتی از آلودگی انسان است که در سایه سیستم مکتب‌های غربی گرفتار آنست، بیچاره‌تر و ننگین‌تر از آنان مشرقیانی هستند که آزادی پسران و دختران را حلال مشکلات می‌دانند.

این نکته را نیز در ضمن این برنامه از هارلوك آلیس، بشنوید که قابل توجه است

لقمان حکیم، ص: 59

مخصوصاً برای غرب‌زدگانی که کورکورانه همه چیز را به غرب باخته‌اند، این معلم غربی می‌گوید:

تنها معلمی که مسائل جنسی بشر را با کمال صداقت و پاکی و دقت مورد بررسی قرار داده، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود.

خبری هم از شیکاگو بشنوید:

200 دختر پس از آنکه با آهنگ جاز رقصیدند شورش کردند، و ماجرای وحشتناکی بوجود آوردند، دویست جانور در این جا دارند می‌غزند آنها شورش کرده‌اند، برق آسا کمک برسانید، انی جمله را رئیس دارالتأدیب شیکاگو تلفنی به رئیس پلیس اطلاع داد، و بی‌درنگ ده‌ها پلیس با باتون و بمب‌های گاز اشک‌آور و سلاح‌های آتشین به طرف مرکز شورشیان هجوم بردند.

شورشیان دویست دختر عاصی بودند، از خشم جیغ می‌کشیدند و وحشیانه هر چیز را می‌شکستند و خورد می‌کردند و چیز سالم باقی نمی‌گذاشتند.

آنها بچه‌های دارالتأدیب بودند ولی حالا در و پنجره‌های دارالتأدیب را خورد می‌کردند و مراقبان را کتک می‌زدند تا جایی که بیهوش شوند.

پلیس‌ها بی‌درنگ آمدند، اما دخترها باز هم رحم نکردند و وحشیانه به سویشان حمله بردند، پلیس به هیچ‌گونه نمی‌توانست آنان را آرام سازد ناگزیر رفتار خشنی در پیش گرفت، بمب‌های گاز اشک‌آور را در میان ختران شورشی ترکاند وقتی گاز اثر خود را کرد دخترها به جانب دیگر گریختند و از آنجا اشیائی که دم دستشان بود وحشیانه به سوی پلیس پرتاب کردند مگر چه شده بود؟

آنها پیش از این که شورش کنند برای اولین بار دو ساعت موزیک جاز شنیده بودند و دچار هیستری‌های ناشی از آن گشته و عامل این مسئله یکی از پزشکان بود که

لقمان حکیم، ص: 60

برای اولین بار برای آزمایش روحيات آنها صفحات جاز گذارده بود. «1» پزشك آری، پزشك مردی که در هنگام گرفتن گواهی طب قسم یاد کرده برای بنی آدم مضر نباشد آن هم در کجا دارالتأديب، آری دارالتأديب راستی بهت آور است مشابه این اوضاع فعلاً در تمام جهان زیاد است می‌گویند: روح یعنی چه؟

تهدیب روان چه منطقی است؟

فضایل و کمالات، شرف و غیرت، حمیت و آدمیت اوهام و خیالات.

از چهل و هشت ایالت آمریکا هم خبر بگیریید تا ببینید افکار فروید و فرویدیسمی و خروج بشر از حوزه هدایت حق چه کرده؟

در سال 1985 میلادی در چهل و هشت ایالت آمریکا 248439 دختر و زن به جرائم مختلف از قتل گرفته تا جیب‌بری و قاچاق دستگیر کردند، طبق آمار جدید این قبیل جرائم در میان زنان آمریکایی سی درصد نسبت به دو سال قبل افزایش یافته.

این وضع منحصر به آمریکا نیست، آماری که از کشورهای اروپایی جمع آوری شده نشان می‌دهد که جرائم و جنایات بانوان در کشورهای اروپایی نسبت به پنج سال قبل از 20 تا 45 درصد افزایش یافته است نکته مهم و تأثیرآوری که در این قبیل جرائم به چشم می‌خورد این است که بیش از 40 درصد مجرمین از دختران و زنان جوان کمتر از بیست سال می‌باشند، و ارتکاب جرم و جنایت از طرف دخترانی که سنشان بین 12 تا بیست سال است نشان می‌دهد که انحطاط اخلاقی به چه پایه خطرناکی رسیده است.

افزایش جرائم و جنایات زنان، روانشناسان و دانشمندان علم الاجتماع را در

(1) اطلاعات هفتگی.

لقمان حکیم، ص: 61

این اواخر اندیشناك ساخته و با كشف علل این افزایش خطرناك راههای چاره‌ای هم پیشنهاد کرده‌اند، از جمله كنترل شدید فیلم‌های سینما، جلوگیری از انتشار داستان‌ها و نشریات فسادانگیز، ایجاد محدودیت‌ها و قیود تازه در مناسبات مردان و زنان و پسران و دختران. «1» از فرانسه پرچمدار حقوق بشر هم خبری بشنوید:

گانگسترهای فرانسوی (یعنی مردان مسلحی که در يك دزدی به چند میلیون دلار قانع نیستند) برای كسب مهارت حرفه خویش يك دانشكده مخفی درست کرده بودند، آنها قبل از شروع بکار مدتی در این دانشكده در میان مزارع ناحیه تیوزن مخفی بود، تمرین می‌کردند.

موقعی که خبرنگاران در معیت افراد پلیس به دانشكده گانگستری رفتند در اطاق بزرگ آن تخته سیاهی دیدند که روی آن اصول حمله به مغازه‌ها و بانکها تشریح شده بود.

تحقیق مأمورین ژاندارمری و پلیس درباره يك حادثه دزدی منجر به كشف این دانشكده شد.

پل گواعینی، رئیس گروه گانگسترها و مدیر این دانشكده برای این که سوءظن پلیس را جلب نکند يك اتحادیه کشاورزی تأسیس کرده و آن را به ثبت رسانده بود.

او گانگسترهای تحت تربیت خود را از میان قماربازان پارسی انتخاب کرده بود و این عده هر کدام در کاری كسب تخصص کرده بودند.

راننده کارشناس، گشاینده در صندوق، تیرانداز و ... عده زیادی از گانگسترهای فرانسوی هر يك مدتی در این دانشكده مشغول تمرین بوده‌اند و برنامه روزانه تمرین بدین قرار بود:

صبح ورزش، سپس تیراندازی با مسلسل و طپانچه و بعد از ظهر تمرینهای مختلف دیگر.

البته بعد از ظهرها درس جنبه نظری داشت، نقشه مورد محل نظر با تمام جزئیات

(1) سپید و سیاه.

آن برای شاگردان تشریح می شد تا هنگام عمل دچار اشتباه نشوند.

در حمله‌ای که شاگردان دانشکده گانگستری فرانسه به بانک توتون کردند پنج مأمور پلیس مجروح شد، و یکی از گانگسترها دم مرگ رفت.

از ایران هم مدت‌هاست غربزده شده و انواع مفاسد و پلیدی‌ها در آن راه پیدا کرده خبری بخوانید:

تعداد بیماران روانی کشور در حال حاضر از سی هزار تجاوز می کند و بیست دو درصد «1» آنان را جوانان تشکیل می دهند.

طی سی سال اخیر تعداد بیماران روانی ایران 13 برابر شده، در حالی که تعداد بیماران روانی در آلمان در 40 سال اخیر 3 برابر، و در آمریکا 5 برابر شده، و آمار نشان می دهد که بیماران روحی به تدریج در زنها بیش از مردها می شود.

این آمار تنها مربوط به بیماران روانی است، اگر بخواهند آمار مفاسد و پلیدی‌های دیگر از قبیل دزدی، جیب بری، قتل، خودکشی، و تجاوز به عفت، فرار دختران از خانه‌ها، روابط غیر مشروع، قمار بازی، شرابخواری، و ... منتشر کنند راستی وحشتناک است، این همه بدبختی مولود فرار از حریم هدایت، و دور شدن از مقررات اصیل الهی است.

نوشته‌اند: مواد مخدر، موزیک‌های تند، رقص‌های شلوغ، روابط دختران و پسران، سینما و تلویزیون، داستان‌های عشقی از عوامل مساعد کننده بیماری روانی است و فشارهای عصبی باعث بسیاری از مرگ و میرهاست.

آن زمان که دین و شرف، انسانیت و فضیلت، حریت و عصمت، و عفت و پاکی، صلاح و سداد، وقار و تربیت، بردباری و برابری و خلاصه قرآن و قوانین اسلامی تا حدودی در خانواده و جامعه حاکم بود، از این عیوب و پلیدی‌ها، به این اندازه خبر نبود. اما اگر روزی خدای ناکرده تمام جامعه از تربیت اسلامی جدا شود، اوضاع چه

(1) آمار مربوط به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است.

لقمان حکیم، ص: 63

خواهد شد؟!

سیر و حرکت انسان مادی از زبان علی علیه السلام

در بیابان وحشتزای عدم مسافری سرگردان، راهی طولانی و تاریک را در پیش گرفته آهسته به جانب دنیا روی نهاده بود. گاهی به صورت شیر در شریان نباتات روان می‌شد، و زمانی مانند شیر از خون و گوشت حیوانات سرچشمه گرفته در نهرهای باریک رگ راه باز می‌نمود تا به خلیج پستان فرو ریخت، عاقبت شکل قطره آبی که آن را نطفه می‌گویند درآمد، و در نتیجه هیجان غریزه از پشت مردی به شکم زنی تغییر مکان داد و مانند تخمی که بدست باغبان در دل زمین دفن شود در خلال پرده‌های رحم به انتظار روز موعود پنهان گردید.

این راهگذار غریب که از هر چیز به سایه که بین وجود و عدم سرگردان است شبیه‌تر بود، در این مسافرت خسته کننده و دشوار چه ها کشید و چه شهرهای ندیده و نشنیده را تماشا کرد، و در مدت نه ماه که مهمان رحم و همسایه امعا و احشاء بود تا موقع عزیمت چگونه پذیرایی شود به چه صورت ها درآمد.

خون بود کم گوشت شد، رفته رفته قیافه‌ای گرفت و مهندس آفرینش بر اندامش خطوطی ترسیم کرد تا وقت رفتن با چشم و گوش و با دست و پا باشد.

شیی گذشت و روزی آمد، و سرانجام انقلاب و فشاری در زندگی خود احساس کرد و بیهوش گردید، ناگهان چشمان ناتوان و خسته‌اش را در محیطی پر جنجال و غوغا بر جماعتی گشود که همه می‌خندیدند و دست می‌زدند، آری به دنیا آمده معلوم نیست که در نخستین لحظه با چه هیولایی ترس آور و وحشتناک برخورد کرده که در میان هلله شادی و فریاد مسرت دیگران با تمام نیرو شیون برآورده مانند ابر بھاری زار زار بگریست.

لقمان حکیم، ص: 64

درست در همان موقع که این مسافر از آن جهان ابھام‌آمیز به سوی اقلیم وجودی روی آور شده بود، پروانه‌ای رنگین پر و بال هم از آشیان عالم قدس به همراهی او رخت بریست و از آسمان به زمین میل نزول کرد (روح) وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي.

«1»

آن پرنده زیبا و سبک پرواز که با فرشتگان همبازی بود بر گل‌های ستارگان می‌نشست، و به دور شمع ابدیت چرخ می‌خورد، بنا به فرمان ایزد متعال دل از چمن سبز آسمان و چراغ مهر و ماه برکنده به دنبال مقدرات مجهول خود بال و

لقمان حکیم، ص: 65

پر گشود.

این دو همسفر مانند جسم و سایه، پیش و دنبال به جهان می آمدند و ندیده عاشق یکدیگر بودند، ولی در نخستین ملاقات خوب با هم آشنا شده، انس گرفتند به طوری که بی اختیار این در آغوش آن و آن در قلب این فرو رفت.

اندک اندک چهره هولناک دنیا در نظر نوزاد قیافه‌ای زیبا و محبوب گرفته، هر چه بزرگتر می شد احساس می کرد که این محیط و این فضا را بیشتر دوست دارد، تا کار به جایی رسید که همه چیز را فدای دنیای محبوب و عزیزش نمود (این نتیجه دور ماندن از حوزه هدایت و غفلت از وطن اصلی و بی توجهی به تزکیه جان است، انسان چه موجود عجیبی است دستگاه آفرینش محصولی شگفت انگیزتر از بشر به دنیا نفرستاده، هر قدر هم که سالمند و بزرگ باشد باز هم به کودکان خردسال می ماند که بی سبب خوش دل و بیهوده آزرده و ملول است.

گاهی به افراط پیش می رود، و زمانی به تفریط باز پس می گردد، و اگر امیدوار باشد بر حرص و طمع می افزاید، و اگر مایوس گردد از شدت تأسف جان می سپارد. چنان خشمگین می شود که خود را بی اختیار به هلاکت می اندازد، و چنان خرسند و خوشحال می شود که احتیاط و پیش بینی را فراموش می کند.

در موقع ترس به قدری ضعیف و عاجز است که از سود نیز می پرهیزد و هنگام ایمنی کورکورانه در چاه نیستی فرو می افتد.

در مصیبت سخت ناپردبار و کم طاقت است، و همین که به عیش و خوشگذرانی رسید جهان را دمی می شمارد.

روزی اگر گرسنه ماند از شدت ضعف بر خاک می نشیند و بر سر سفره چندان می خورد که باز هم سنگینی و کسالت به او مجال جنبش و حرکت نمی دهد، باری همیشه افراط کار و تفریط پیشه است و کمتر در این طبیعت موجودی معتدل و با اراده می توان یافت.

لقمان حکیم، ص: 66

آن طفل ناتوان و بی چاره که يك دم در گهواره نمی توانست بی پرستار بسر برد، و از پشه‌ای بدین ناتوانی درمانده و عاجز می شد جز جرعه‌ای شیر که از خون انسانی دیگر تهیه می گردید هیچ غذایی را نمی توانست هضم کند به مرور زمان کار را به جایی می رساند که با بلعیدن جهانی بدین با عظمت باز هم همیشه گرسنه است.

همان كودك شیرخوار درنده و خونخوار می گردد، اما چندان طول نمی کشد که دوباره روزگار عجز و ناتوانی بدو باز گشته از صورت نخستین هزاران باز هولناک تر جلوه می کند یعنی گهواره روز ولادتش به گور تنگ و تاریک مبدل می گردد.

در آنجا در زیر سنگ لحد تنها و بیگانه سر به خاک و خشت می گذارد و از آن دنیای زیبا و از آن کاخ عالی و از آن سیم و زر و خلاصه از همه چیز دل کنده فقط به مشتی خاک قناعت می کند، در این موقع کردار زشت و پندار فاسد و تباہ کاریها و خونریزیها و قتل و غارتها همه با منظره‌ای وحشتناک از پیش چشمش رژه می روند و به صورت او زهرخند می زنند، اما از همه جگرگدازتر نمای همسفر عزیز اوست که فریاد پشیمانی و افسوسش را به فلک می رساند.

آری، همان یار ملکوتی و شیرین کار، همان روح عزیز که از افق مجردات پایین آمده و در آغوش او جای گرفته بود، اکنون سراپا آلوده و ننگین بال شکسته و پر سوخته، مستمند و اندوهناک به بالینش حاضر شده او را به سختی سرزنش و ملامت می کند که: ای کاش هرگز با تو دوست و آشنا نمی شدم.

این ترانه را خردمندان و افراد پرهیزکار هم در دوران حیات به خوبی می شنوند و این همان ترانه‌ای است که وی را ندای جان نامند.

در این جا آهنگ امیرالمؤمنین علیه السلام قدری رقت انگیز و آهسته شده، اشک به دور چشمان خدا بینش حلقه زد: خداوندا، آنها کجا رفتند؟ آن پادشاهان جهانگیر، آن ستمگران خونریز، آنها پی که برای افتخار موهوم، برای تصرف یک وجب خاک هزاران خاندان را بر باد می دادند اکنون به چه چیزی سرگرمند؟

لقمان حکیم، ص: 67

آیا از تخت و تاج زیباتر، از نفوذ سلطنت بهتر، از عیش و عشرت شیرین تر چه چیز را بدست آورده اند که با آن خوش کرده یک باره از این جهان رخت برستند؟

هیچ، فقط در قبر جای گرفتند و پیراهن کفن پوشیدند خاک بودند و سرانجام نیز با خاک سیاه همدم و هم آغوش گردیدند.

«1»

(1) نهج البلاغه جواد فاضل با کمی تغییر: ص 133.

لقمان حکیم، ص: 69

بخش سوم

* کمال کدام است؟

* کمال در پرتو تربیت روح و روان

* شخصیت معنوی انسان

* پرورش روان بهترین عامل جلوگیری از فساد

* حالات گوناگون روح

* نقش مری کامل در حیات انسان

* اخلاق چراغ راه زندگی

* در حریم قرآن

لقمان حکیم، ص: 71

کمال کدام است؟

بزرگ خدای مهربان هر يك از موجودات جهان را به دو قسم از کمال مخصوص ساخته که یکی در اصطلاح دانشمندان کمال اول و دیگر را کمال دوم می‌نامند.

کمال اول هر موجود وجود اوست، زیرا هر موجود به وسیله هستی از نقص عدم و نیستی پیراسته می‌گردد، و کمال دوم هر موجود به ظهور آمدن استعداد و قابلیت هائی است که در نهاد او به ودیعت نهاده شده.

مثلاً کمال اول يك بذر گل وجود آن بذر است، و کمال دومش آن است که بروید و ساق و برگ و شکوفه و میوه پدید آورد.

برای اینکه موجودات این جهان از مرتبه کمال اول به مرحله کمال دوم برسند، خدای بزرگ در زندگی آنان قوانین و مقرراتی به نام سنن و نوامیس طبیعی مقرر فرموده که با پیروی از آن قوانین تدریجاً به کمال خود می‌رسند و چون فاقد اراده

و اختیارند ناچار از این قوانین پیروی می‌کنند، و از حدود مصلحت خود گامی فراتر نمی‌روند و منحرف نمی‌شوند. ولی انسان چون دارای اختیار و اراده است، برای اینکه از این نعمت سوءاستفاده نکند و این مواهب را در راه فساد و انحطاط بکار نبرد محتاج به راهنما و مربی است که او را در رسیدن به کمال مطلوب خود ارشاد کند، و البته راهنما باید از طرف خداوند تعیین شود، تا اولاً به انجام این وظیفه عالم

لقمان حکیم، ص: 72

و قادر باشد، و ثانیاً از هوی و هوس پیروی نکند و تحت تأثیر عوامل محیطی نباشد لذا پروردگار عالم به آیین لطف از میان بشر کاملترین و صالحترین افراد را اختیار کرد و طرق تربیت و هدایت نوع انسان را به ایشان آموخت و به هدایت و تربیت مردم مأموریت داد که این افراد برگزیده در اصطلاح دین پیغمبر نامیده می‌شوند. همانطوری که در ناحیه جسمی انسان در معرض حوادث گوناگون و امراض مختلف است، و برای رفع آلام بدنی انسان نیازمند به طبیعت و دارو است، و برای ادامه سلامت رعایت برنامه های بهداشتی بر او لازم و واجب است به همان شکل ناحیه روان در معرض امراض گوناگون و آلام خطرناک است و برای دفع و رفع امراض انسان هیچ چاره‌ای جز مراجعه به طیبیان روحانی ندارد، و می‌دانید که مریض معمولاً برای مبارزه با درد به متخصص فن مراجعه می‌کند و متخصصین علاج امراض روحی و بیماری های ... روانی جز انبیاء و ائمه و تربیت شدگان مکتب آنان کسی نیست.

آری، حسد، کبر، دو رویی، دشنام، تهمت، غیبت، عادت به رشوه، تقلب، بی رحمی، تعرض و تجاوز به حقوق دیگران، جنایت، شهوت پرستی، مادی‌گری صرف، بد خلقی، جبن، زنا، قمار بازی، وطن فروشی، شراب خواری، کم فروشی، شرک، جهالت، ریا و ... مرض است و قابل معالجه و تنها گروهی که این امراض را در بشر معالجه کرده‌اند و می‌کنند انبیاء و مقرررات الهی است، که به وسیله آنان به بشر عرضه شده، تاکنون هیچ مکتبی نتوانسته بشر را آراسته به فضیلت و واقعیت کند، تنها اصولی که انسان را آراسته به تربیت واقعی کرده اصول تربیتی انبیاء علیه السلام بوده، اینان بشر را از کمال اول به کمال دوم راهنمایی کردند.

پیامبران بزرگ بدون چشم داشت و توجه به منافع شخصی در ایام بعثت خود به معالجه بیماران روانی می‌پرداختند و به مردم می‌گفتند: چیزی ما پیغمبران را وادار به مداوای امراض روحی شما نمی‌کند مگر فرمانی که از طرف حق داریم.

لقمان حکیم، ص: 73

بودجه شخصی انبیاء از کارهایی اداره می شد که هر يك مشغول به آن بودند، در دوران عمر هیچکدام کمترین چشم طمعى به مال مردم نداشتند، ترویج اخلاق و فضیلت را بجای بر عهده داشتند و در این راه از هیچ کوششی مضایقه نمی کردند.

مقصود اساسی و نظر اصلی از بعثت پیامبران دعوت خلق به سوی خالق، و استخدام نیروهای فردی و اجتماعی و طبیعی و روانی در راه کسب سعادت دنیوی و اخروی، و بکار گماشتن شهوات تحت فرمان عقل بود تا بوسیله انسان به کمال مطلوب خود که سعادت ابدی است برسد و از نقص و عذاب جاودانی برهد امیرالمؤمنین علیه السلام در اولین خطبه نهج البلاغه درباره پیامبران این چنین می فرماید:

خدای سبحان از فرزندان آدم پیامبرانی برگزید و بر تبلیغ وحی از ایشان پیمان گرفت، و آنان را بر این وظیفه بزرگ امین قرار داد، پس چون بیشتر آفریدگان پیمان خدا را تغییر دادند و حق او را نشناختند و شرکایی با خدا قرار دادند و شیاطین ایشان را از شناسایی خدا بگرداندند و از عبادتش باز داشتند، رسولانش را در میان ایشان برگزید و انبیاء خود را به سوی ایشان برانگیخت تا به رعایت پیمان فطرت الهی وادارشان کنند، و نعمت فراموش شده او را به یادشان آرند و به وسیله تبلیغ پیام الهی با ایشان احتجاج کنند، و گنجهای عقولشان را استخراج نمایند و خاک های جهل و نسیان را از روی گوههای مشاعرشان برطرف سازند.

آیات قدرت خدا را از آن سقف که بر فرازشان افروخته و آن گهواره که زیر پایشان ساخته، و معیشتهایی که بدست فناشان بسپارد، و امراض و آمالی که پیرشان می کند، و حوادثی که پیبایی به سرایشان وارد می شود به آنان نشان می دهند.

این وظیفه اساسی انبیاست، ولی چون تأمین این منظور مستلزم آن است که زندگی دنیوی مردم منظم و بر اساس عدالت استوار باشد لذا باید برای اداره امور دنیا و حفظ جان و مال و نسل و ظاهر زندگی و پیشبرد حیات جسمی و حفظ عقل مردم، و برای جلوگیری از ظلم و فساد و بطالت و ضرر و فریب و خدعه نیز قوانین و

لقمان حکیم، ص: 74

نظاماتی برقرار کنند و حدود حقوق مردم را تأمین و تعیین و تضمین نمایند، و بطور کلی زندگی دنیوی مردم را بر اساس صحیح استوار سازند روی این اصل احکام معاملات و حدود حقوق نیز مورد توجه و عنایت پیغمبران قرار گرفته است. «1» سیاست دنیوی و برنامه های بزرگداشت جسم و مسائل مادی از نظر مکتب انبیاء وظیفه عرضی و در مرتبه دوم است، و از این جهت هیچ يك از احکام و سیاستی که دین برای مردم برقرار می سازد خالی از منظور اخروی و تهذیب

روحی نیست، و عدالت که روح اجتماع و میزان سعادت است از آن جهت منظور دین است که به وسیله رعایت آن شهوات و هواهای مردم مسخر عقل می‌گردد، و ظلم و جور از آن سبب مذموم و منفور است که عقل را در راه خدمت شهوات بکار می‌دارد و شخص را از رسیدن به کمال معنوی و سعادت اخروی و قرب به خدا که آخرین مرحله کمال انسانیت است مانع می‌شود.

به همین جهت مردم در امور زندگی و شؤون دنیوی خود نیز هیچگاه از پیروی شرایع آسمانی و قوانین الهی بی‌نیاز نخواهند بود زیرا بهترین قوانین و کاملترین نظاماتی که بشر آن را وضع کند تنها خاصیتش این است که امور زندگی دنیا را منظم کند ولی نمی‌تواند ضامن سعادت اخروی و کمال نفسانی انسان باشد، در حالی که قوانین و نظامات ساخته بشر حتی از عهده اصلاح امور دنیوی مردم هم برنیامده تا چه رسد به امور معنوی و اخروی.

کمال در پرتو تربیت روح و روان

موجوداتی که از آنها آثار مختلف بروز می‌کند نبات و حیوان و انسان است، آثار نبات نمو و برومندی و تولید مثل و شاخ و برگ و میوه و گل‌های رنگارنگ و

(1) به کتاب‌های کافی، تہذیب، من لایحضرہ الفقیہ، وسایل الشیعہ، بحارالانوار علامہ مجلسی مراجعه کنید.

لقمان حکیم، ص: 75

عطرهای گوناگون و اقسام خواص شیمیایی و غیره است.

در حیوان علاوه بر نمو و تولیدمثل، حس و حرکت و میل و نفرت و اراده وجود دارد، در انسان اضافه بر ماتب نبات و حیوان استدلال و استنباط و اختراع می‌بینیم که به تعبیر جامع تفکر نامیده می‌شود، و ناشی از قوه عاقله‌ای که خود او شأنی از شؤون حقیقت انسانی و روح و نفس اوست می‌باشد.

با چراغ علم و استدلال نمی‌توان به حقیقت نفس رسید، فقط از راه تفکر در آثار است که می‌توان به عظمت و جامعیت این ودیعه الهی پی برد.

به همین خاطر انسان صحنه دو قسم آثار و اعمال است: یکی محسوس و مشهود، مانند اعمال دوران خون و ترشح صفراء از کبد، و عملیات جهاز هاضمه و غیر آن.

دوم غیر محسوس و نامشهود، مانند تفکر، خوشحالی تنابع افکار و نقش بندی‌های خیال که فقط به وسیله آثار و وجدان قابل درک می‌باشد و به حکم اینکه اختلاف اثر دلیل بر اختلاف مؤثر است باید اینگونه اعمال را به دو مبدأ و منشأ نسبت داد آثار اول را به جسم و دوم را به روح و باید تحت دو عنوان این دو آثار را خواند آثار جسمانی و آثار روحانی.

در اعمال جسمانی انسان‌ها با تفاوت صورت و قیافه با حیوانات برابر ولی تمایز او و سایر موجودات به وسیله اعمال روحی است و همین منشأ دوم است که شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد و آدمی را به سوی کمال حقیقی رهنمون می‌گردد.

انسان هر قدر از امور محسوسه و مادی غیر مناسب با خود دور، و پا بر شهوات حاد و هوی و هوس بگذارد با صفات، و بر درک حقایق عالیه علوم و وصول به سعادت و به آرامش خاطر توانا می‌شود، و هر اندازه به طرف امور مادی و حیوانی تمایل پیدا کند به عالم حیوانیت نزدیک‌تر و بلکه چوب اسباب کارش آماده‌تر است پست‌تر از حیوان خواهد شد. انسان مانند آن حیوان کور- / دلی نیست که در اعماق دریا

لقمان حکیم، ص: 76

مشغول ساختن جزیره مرجانی می‌شود، در حالی که خودش نمی‌داند چکار می‌کند، یعنی نمی‌فهمد که به زودی روی این جزیره انسان‌هایی اشرف‌تر از خودش زیست خواهند نمود، مبارزه در راه زندگی در انسان به خاطر قوه تفکر و عالم عالی روح باید از حدود مادیات قدم بر دایره روحیات نهد، انسان باید شرف خود را دریابد و برای رهایی خویش کوشش و مبارزه آغاز نماید و در این مبارزه نباید وجدان و اعمال روحی را فراموش کند.

همواره باید از عمیق‌ترین انگیزه‌ها پیروی نماید، جرقه نورانی به قرب حق رسیدن در ظروف وجدانی و روحی نهفته است، آینده انسان وابسته به تکامل و شخصیت روحی اوست و انسان هنگامی دارای شخصیت تکامل یافته خواهد بود که در جهات مختلف به برطرف کردن نقص خود پردازد شخصیت انسان عبارت از عاطفه، عقل، وجدان، بیداری فطرت، کمک به هم‌نوع، ایجاد مساوات و برابری، حسن نیت، صلح و سلامتی وقار، بزرگی شرف و غیرت، عصمت و عفت، منزلت و کرامت، راستی و درستی، احسان و عدل است.

انسان فقط عبارت از سلول و اعصاب نیست که دارای يك كمال باشد آن هم كمال جسمی، تكامل واقعی انسانی یعنی كمال یافتن شخصیت او، انسان دارای هویت و شخصیت واقعی محفوظی است که در عین تمام تغییراتی که عارض به جسم او می شود آن هویت پا برجاست و این هویت در ناحیه روان و روح است که مبدأ آثار غیر محسوس و ظرف تمام کمالات و حقایق می باشد، علمای علم بدن شناسی تبدل کلی جسم را تا استخوانها منتهی درجه هفت ماه تعیین کرده اند، ولی روح یعنی آن جهت مابه الامتیاز انسان از اول تا به آخر یعنی هنگام مفارقت از بدن هویت خویش باقی و برقرار است.

آری، بدن از نسوجها و سلولهایی ترکیب یافته که دائماً در حال مرگ و حیاتند، ولی بدیهی است که شخصیت انسان بانساج و ترکیب و تجزیه و تحلیل شیمیایی

لقمان حکیم، ص: 77

سر و کاری ندارد.

جسم و اعصاب و نیروی آن مانند ماشینهای معمولی در نتیجه کار فرسوده شده و عادتاً تا چهل سالگی توانایی و نشاط دارند، ولی کمال روحی و عقلی از چهل سالگی شروع می شود و هر قدر این نیروی معنوی بیشتر کار کند کامل تر می شود و به هر نسبت که قوای مادی سستی گرفته و فرسوده شوند و شهوات و هوسها کاسته گردند، ظهور و بروز نتایج عقل و روح بیشتر می گردد و در این مسیر هم خستگی مفهومی ندارد.

در ذات و سرشت انسان تنها نیروی شگرف روح است که قید و حدی نمی شناسد و زمان و مکان نمی داند و ابتدا و انتها را بلد نیست، و بالاخره فنا در ذاتش راه پیدا نمی کند، روان و روح تنها نیرویی است که آنچه عقل حس و درك نمی کند می تواند دریابد و بدان پیوندد.

آری، او تنها چیزی است که می تواند به جاودانگی و ابدیت پیوسته و بدان راه پیدا کند و بالاخره چیزی است که می تواند به خدا نزدیک شود، و این است منتهای کمال روح که وسیله آن تربیت صحیح است و آن تربیت هم جز در مکتب الهی یافت نمی شود.

شخصیت معنوی انسان

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

آیا هنوز هنگام آن فرا نرسیده که مؤمنان در برابر خدا و آنچه از جانب حق نازل گردیده دل به فروتنی وادارند؟ و مانند اهل کتاب نباشند که باگذشت زمان قلب‌هایی سخت پیدا کردند و بیشترشان فاسق شدند، بدانید خدا زمین را پس از مردن آن دوباره زنده می‌کند، ما آیات خود را بیان کردم شاید شما اندیشه کنید. «1»

(1) الحدید: 16- / 17.

لقمان حکیم، ص: 78

در این آیه فراهم آمدن شخصیت واقعی را در پرتو فروتنی در برابر اصول تربیتی حق می‌بینیم، و جمود و سنگدلی در برابر آیات حق را پستی و زبونی می‌یابیم.

هر چیزی در عالم وجود برای خود شخصیتی دارد، شخصیت ملاک تحقق وجودی و باز شناختن چیزی از غیر اوست، اگر به ما بگویند چیزی را بدون در نظر گرفتن شخصیتش بازگو کن چیز مشت پر کنی نیست تا مشخص نباشد مورد نظر قرار نمی‌گیرد و شرایط مربوط به او به آن تعلق نمی‌گیرد.

وجود بر دو گونه است:

1- / وجود حسی که باید دارای شخصیت حسی باشد.

2- / وجود معنوی که شخصیت معنوی دار شیء هنگامی از وجود کامل برخوردار است که صاحب هر دو شخصیت باشد هم حسی و هم معنوی، زیرا در این صورت در ظاهر و در معنی کمال یافته یا کمال می‌یابد.

افراد بشر داری دو بعد از شخصیت هستند: محسوس و معنوی، اما وجود حسی آنان شخصیت اضافی محسوس آنان است که عبارت است از سیما و صورت، حرکت و سکون، خوردن و آشامیدن، رفتن، و برپا ایستادن.

و اما شخصیت معنوی آنان مربوط به داشتن نیرو و ضعف عقل و کودنی و ثبات و دو دلی و خلاصه بهره و زیان است، هر گاه افراد را از روحی که منشأ آثار وجودیشان هست جدا سازیم و مرز هستی‌شان را فقط در حدود شخصیت محسوس قرار دهیم از وجود معنوی عاری می‌گردند، آن وقت جز حیوان دوپایی بیش نیستند در این هنگام خود سایه دیگران می‌شوند که حرکتشان به حرکت آنان و فکرشان به طرز فکر آنان و رفتارشان تابع رفتار ایشان خواهد بود، و به این منوال موقعیت انسانی و شخصیت روحی خو را در این جهان از دست می‌دهند چه آثار انسانی و روحی دیگر از وجودشان

ساطع نیست، به عبارت دیگر چرخ گرداننده کارخانه شهوات و هوس‌های دیگرانند، جامعه نیز مانند فرد دارای دو شخصیت

لقمان حکیم، ص: 79

محسوس و معنوی است، با هر کدام نوعی از وجود خود را ثابت می‌کند، شخصیت محسوس ملت وجود وی در منطقه خاصی از زمین است که روی آن و زیر آسمانش به جنب و جوش پرداخته از فرآورده‌های زمین و نعمت‌های آسمانی استفاده می‌کند.

اما شخصیت معنویش تابع مقدار درکی است که در صحنه عام زندگی پیدا کرده و نیز آن مقدار نفع و ضرری که از طرز سلوک خود کسب می‌کنند و راه‌های خیر و شر را در پیش پای خود هموار می‌نماید.

این را باید دانست که هر کدام از جسم و جان و روان و تن و فرد یا اجتماع وسیله بقاء می‌خواهد، درست است که هر يك در دیگری تأثیر دارد لکن در عین حال دو وجود کاملاً متمایز هستند تن دارای شخصیت و روح دارای شخصیت دیگر همانطور فرد و جامعه.

وسيله بقاء شخصیت محسوس فرآورده‌های زمین و آسمان و شخصیت روح وحی و قوانین آسمانی است هم در ناحیه فرد و هم در عرصه اجتماع.

اگر انگیزه شخصیت معنوی ملتی معدوم یا ضعیف گردد و همگی به حدود شخصیت محسوس خود اکتفاء کنند، قطعاً از داشتن برنامه‌های معنوی محروم یا کم بهره خواهند شد، در چنین وضعی ملت خوار می‌شود اگر چه در خانه خود به سر برد و به تنگدستی می‌نشیند اگر چه برایش از آسمان مائده نازل گردد، و بی‌مقدار خواهد شد گرچه دارای نفرات زیاد باشد. پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: ملت فاقد معنویت، گویا خار و خاشاکی هستند که همراه با کف یا سیل می‌روند، در این هنگام است که ملت مقتدر چون گرسنگانی که بر سر کاسه غذا بنشینند اطرافش را احاطه کرده مرعوب و محکومش می‌کنند.

البته هر چه به خلاف کاری‌ها و تباهی‌ها اضافه شود، و معصیت و گناه شدت

لقمان حکیم، ص: 80

بگیرد شخصیت معنوی به افول نزدیک‌تر می‌شود.

ممنوعیت شرک، ریا، دروغ، تهمت، شراخواری، قماربازی و ... از طرف حق به خاطر زنده ماندن شخصیت معنوی انسان است و این برنامه‌های ممنوع تا روز بپا بودن نظام عالم به مصلحت بشر ممنوع است گرچه با ذائقه ترقی خواهان و متجددین ناسازگار نباشد.

پرورش روان بهترین عامل جلوگیری از فساد

ممنوعیت معاصی و برنامه‌های ضد اخلاقی از طرف خداوند برای این است که سایه برنامه‌های شوم و خلاف انسانیت که شخصیت عالی بشری را دستخوش تنزل و ناپاکی می‌کند، و او را از روش اصلی زندگی منحرف می‌سازد از صحنه حیات برطرف شود.

انسان باتریت، وجودی که شرف روحی او در سایه برنامه‌ای الهی پابرجاست به خود اجازه ورود به میدان مراحل ممنوع نمی‌دهد، اما محروم از تربیت نسبت به آنچه برایش ضرر دارد گوش شنوا ندارد.

مدتها قبل در کشور فرانسه، کشوری که پرچمدار انقلاب است و سرزمین اعلام حقوق بشر، آن بشری که بدست همین فرانسه برای آزاد کردن کشورش الجزایر یک میلیون کشته داد.

خلاصه کشوری که با همه علم و دانشش به خاطر آزادی‌های غیر منطقی مهد فسوق و فجور و منکرات است، زنی از نمایندگان پارلمان به پا خاست، و با اصرار و تأکید تمام خواهان تحریم و منع مسکرات شد ولی به خواسته او حتی کوچکترین توجهی نشد، با این که نمایندگان می‌دانستند مسکرات مبدأ بسیاری از فجایع و گناهان است.

آنان از این نکته غافلند که عادت انسان به معاصی و فساد به وسیله وضع قانون و

لقمان حکیم، ص: 81

دخالت حکومت از بین نخواهد رفت، زیرا این عادت‌ها از عوارض بیماری‌های اساسی اجتماع است، و جای تردید نیست که تا ریشه مرض قلع و قمع نشود مبارزه با آثار و عوارض مرض کاملاً بیهوده و بر خلاف عقل و منطق است، و روی همین حساب مبارزه با شرب خمر که یکی از گناهان است در اجتماع و محیطی که به زندگی تجملی و کامرانی و عیاشی خو گرفت بی حاصل است.

آری، مبارزه با گناه در جامعه‌ای که روان را از یاد برده و تنها به برنامه‌های محسوس خو کرده بی‌فایده و برآثر است، مبدأ تمام انقلابات و حرکت‌ها روح است، و بدون توجه به مسأله نفس و روان جامعه به سوی فضایل و حقایق عالی انسانی

سیر نخواهد کرد. شرب خمر اجتناب‌ناپذیر در جوامع مترقی، معلول دلباختگی نسبت به لذت‌ها و کامرانی‌های جسمی است که کام و لذت را حتی در انواع سموم جستجو می‌کند و مال و جان خود را برای رسیدن به آن قربان می‌سازد، و بدهی است که وقتی کار لذت‌ها و کاجویی به این مرحله پیوست به وسیله تبلیغات و نشر مجلات و القاء خطبه‌ها و تعیین مجازات‌های شدید نمی‌توان با آن مبارزه کرد.

ترك این عادت و سایر گناهان در درجه اول محتاج به ایجاد يك نوع تحول عمیق روحی است و در غیر این صورت هر گاه از این عادت به زور جلوگیری شود برنامه‌های خطرناکتری جان آن را خواهد گرفت.

اینکه گفتیم جز با توسل به عظمت روح و انقلاب در جان نمی‌تواند عادت به معاصی را دور کرد بهترین شاهد آن تاریخ مبارزه حکومت آمریکا با استعمال مسکرات است که هیچگونه نتیجه مثبتی دربر نداشت زیرا در آن مبارزه به انقلاب روحی توجهی نشده بود، بلکه دولت آمریکا می‌خواست از طریق توسل به زور و جهات ظاهر این منکر را از جامعه دور کند ولی با شکست روبرو شد.

حکومت آمریکا برای مبارزه با این عادت زشت و زیانبار به کلیه وسایل و اسلحه

لقمان حکیم، ص: 82

از قبیل مجازات‌های سخت و پخش مجلات و جرائد و سخنرانی‌ها و فیلم‌های سینما متوسل شد، و برای تبلیغات بر ضد مسکرات مبلغی افزون از شصت میلیون دلار مصرف کرد و بالغ بر ده میلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه بدین منظور منتشر ساخت، و در ظرف 14 سال مبارزه در حدود دویست و پنجاه میلیون لیره برای تنفیذ و اجراء قانون منع مسکرات خرج کرد و سیصد نفر را در این جریان به دار و اعدام سپرد، و پانصد و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر را به زندان انداخت، و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه مسکرات گرفت، و برابر چهارصد و چهار میلیون لیره املاک مصادره کرد، اما کلیه این مبارزات جز عشق و شیفتگی نسبت به مسکرات سود و حاصلی نداد، تا آنجا که سرانجام در سال 1933 به ناچار آن قانون را نقض کرد، و انواع مسکرات را به کلی آزاد ساخت، و پس از آن همه تجربه تلخ دریافت که علاج این بیماری و مشابهنش با توسل به قانون آن هم ساخته بشر و همچنین اعمال زور میسر نیست، و اجتماعی که اختلاف طبقاتی شدید بر آن حکومت می‌کند ناچار گرفتار انواع مفاسد خواهد بود.

آنجا که يك طبقه در عیش و کامرانی مفرط، و طبقه دیگرش هم در محرومیت و ناکامی شدید به سر برند توقعی جز این نیست.

زیرا طبقه اول در اثر خوشگذرانی و کامرانی بی حد و حساب احساساتشان خاموش و محتاج به تحریک است پس پناه به مسکر می برد، و طبقه دوم برای تسکین آلام و ناکامی ها محتاج به بیخودی و فرار از تلخ کامی زندگی هستند و هیچ کدام از این ملت خود را از مسکرات بی نیاز نمی دانند وجود این معاصی و خلافکاری های مشابه آن دلیل بر وجود بیماری های اجتماعی است، و علاجش مستلزم کوشش درمبارزه با علل و موجبات شیوع آن است چنانچه اسلام به هنگام تحریم شرب خمر و سایر گناهان این موضوع را از حساب دور نداشت و نخستین بار در قلع این ماده فساد و ریشه کن کردن موجبات و علل آن منتهای کوشش را بکار

لقمان حکیم، ص: 83

برد.

قبل از تحریم شروع به تزکیه روح مردم کرد، آنگاه که اخلاق انسانی و فضایل معنوی را در روح آنان مستقر نمود برنامه ممنوع بودن معاصی را به میان آورد، مردم آن روزگار هم پس از قوت گرفتن روح و نیروی اراده سخنان حق را از جان و دل شنیدند و در مدت کمی از معاصی و آنچه با شؤون انسانیت منافات داشت دست برداشتند.

اولین شرط معالجه بیماری های خطرناک اجتماعی تنظیم امور اقتصادی و فکری و جسمی است، و برای رفع نگرانی ها چاره ای جز این نیست و همین برنامه هدف پیامبران را تشکیل می داد توجه نمودن به شخصیت مادی تنها زیانی غیر قابل جبران دارد، از این جهت باید در احیای شخصیت معنوی مردم کوشید تا ملتی زنده و جاوید پدید آید.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در اندرون شخصیتی که ملت ها برای تحقق بخشیدن به وجود معنویشان برای خویشتن کسب می کنند شخصیتی دیگر هست که چگونگی آن از عقل بشری استنباط گردیده، این شخصیت که بر اساس مادیات می چرخد، زاییده الهام و درک خود بشر است، و از جهت مبدأ و هدف به صورت های مختلفی درمی آید، این شخصیت با مسائل روحی و افکار عالی که وحدت انسان ها را بر اساس حفظ حقوق متقابل قرار می دهد هرگز کاری ندارد، توجه يك جانبه انسان به این شخصیت که زاییده عقل یا محیط است برایش بی خطر نیست.

نباید فراموش کرد که راه ملت ها در لوای شخصیت مادی تنها از هم جدا می شود، و هر يك بر اساس ویژه خود دست به بنیانگذاری موجودیت خویش می زند، در این جا رقابت و کینه توزی ها سر برآورده، طمع، استعمارگری، استثمار، آشوبگری، جنگ های کوبنده و ساختن انواع وسائل جنگ و تخریب

لقمان حکیم، ص: 84

زاییده همین فکر است، و جهان در حالی که اصول نیکی را یکی پس از دیگری از دست داده روح صلح و امنیت را قالب نمی کند و بر لب پرتگاه مخوف گناه به جانب سقوط می رود تا کی سرنگون گردد؟

داستان اتم و متعلقات آن، زورگویی و اختناق در کشورهای ضعیف بازگو کننده قسمتی از این برنامه های شوم و اسف انگیز است، ملت های قلدر بر اثر تحکیم شخصیت هایی که همگام با شهوت بشری رشد کرده اند و حالا می خواهند همه جا مردم را به نفع خویشتن تسخیر کنند دنیا را به ماتم فرو برده اند.

جهان از حریم نیکی دور شده، و راه ورود به انواع پلیدی ها را همچنان ادامه می دهد، این وضع اسف بار تا هنگامی است که ملت ها بر دو دسته اند:

یکی فاقد شخصیت روحی و معنوی، ذلیل و ناتوان و فقیر، دیگری صاحب شخصیت بافتگی و قلابی که سرگرم سرقت شرف و اراده ملت های سست - عنصر است.

جهان هرگز از طغیان نیروهای سرکش نمی شود، مگر آن که ملل زورگو که به شخصیت بشری طغیان گر خویش می بالند خواهان شخصیت معنوی شوند، یعنی به راهی بروند که خداوند دانا به اقتضای سرشت انسانی برای آنان قرار داده و توسط امین وحی به رسولانش ابلاغ کرده است.

آری، در سایه شخصیت معنوی است که ملت ها در يك رشته یعنی توحید با یکدیگر مرتبط شده و در جنب آن از جمیع خطرات مصون خواهند ماند.

حالات گوناگون روح

بیشتر صاحبان بصیرت و مراقبت در نتیجه کنجکاوای حالات درونی و تحولات ناگهانی نفس خود دیده اند که قوه های گوناگون و منفی در درون ایشان به نوبت تسلط و حکمرانی می کنند، چنانچه گاهی دیو غضب و زمانی هیولای شهوت، و

لقمان حکیم، ص: 85

وقتی عفریت حسد و مدتی هم اهریمن حرص و آز و نخوت زمان اختیار عقل و دل ایشان را در دست گرفته و آنان را به هر برزن و برزخی می کشند و می برند، اما صاحبان قلب آگاه و ژرف بین بدین نکته هم پی برده اند که در عین حال هر شخصی هر قدر هم غرق و گرفتار چنگال هوس ها و شهوات حیوانی و مغلوب و اسیر طبیعت پست و ذمائم نفسانی

باشد باز دارای يك روح عالی ملکوتی که در پس پرده حیوانی نماند و نگران است می باشد به این سبب هر فرد انسان باز در دقیقه های مخصوص عمر خویش، در دل خود تجلی يك حس شریف عالی و لطیف خدایی را احساس نموده که ولو چند ثانیه باشد مانند آفتاب از زیر ابرهای تاریک نفس شیطانی جلوه نمایی کرده است، مراتب حیوانی در انسان بیشتر با جسم مادی و شخصیت ظاهری او ارتباط و پیوستگی دارد و همیشه می کوشد که حقیقت روحی را به طرف خود بکشد، و نیروهای او را در راه احتیاج و آرزوهای خود بکار برد، و از طرف دیگر روح انسان با عالم ملکوت و حقیقت علاقه و ارتباط دارد و همواره می کوشد بلکه مکلف است که طبایع و نیروهای نفس حیوانی را از رسیدن به مقصد خود ساخته، پیرو اوامر خود نماید، یعنی او را پاك کند و با خود هم جنس و هم طراز ساخته به عالم ملکوت پروازش بدهد و با روح علوی همنشین گرداند، زیرا که مقصد اصلی از فرود آمدن او بدین جهان مادی و تن خاکی یا زندان جسمی این است که با کمك مقررات عالی آسمانی به دنیای بندگی و فضیلت پرواز کند.

که سودها بری از این سفر توانی	به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی
به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد	بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
که خدمتش چو نسیم سح توانی کرد	گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد	تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد	جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

لقمان حکیم، ص: 86

چو شمع خنده زنان ترك سر توانی کرد	دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی
طمع مدار که کار دیگر توانی کرد	ولی تو تا لب معشوق و جام خواهی

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

به شاهراه طریقت گذر توانی کرد

انسان وقتی از هر قیدی آزاد شود بالطبع با کمک هوای نفس آماده هر کاری خواهد شد، و چون در راه خود مانعی نمی بیند آنچه این نفس به او تلقین کند انجام می دهد، از اینجاست که هرج و مرج و ویرانی و فساد در جهان شیوع پیدا خواهد کرد. نفس مادی مرکبی است سرکش و تندرو که چون به حال خود بماند و به میل خود راکب را حرکت دهد، بالاخره او را به سقوط خواهد کشید، و اگر انسان بخواهد از شر او در امان باشد باید بر او قید نهد و آن قیدی که بتواند از سرکشی او مانع شود فقط دین است دین واقعی برای تصفیه روح و آماده کردن انسان برای انجام تمام نیکی ها و دور شدن از بدی ها بهترین و مؤثرترین مرحله است، و هیچ برنامه ای برای تزکیه روح و برقرار کردن عدالت در حالات گوناگونش به اندازه دین تأثیر ندارد، و علت تأثیر تعلیمات دین در نفس این است که مبدأش حق و قوه بی نهایت حاکم بر عالم است، و می دانید که آیین یهود و نصرانیت از تعلیمات و احکام خالی است، تنها اسلام است که برای تمام زوایای زندگی دارای مقررات دیشه دار و مثبت است. و با روی آوردن به آن و تسلیم شدن در برابر مقرراتش فساد از جهان ریشه کن می شود.

نقش مربی کامل در حیات انسان

از مطالعه فصول قبل به این نکته رسیدید که انسان علاوه بر جنبه ظاهر دارای دنیایی است باطنی، و ریشه تمام برنامه های مثبت و منفی را باید در این قسمت از وجودش جستجو کرد.

لقمان حکیم، ص: 87

تربیت صحیح و یا غلط بالاترین و مؤثرترین نقش را در حیات انسان به عده دارند، چنانچه انسان سایه نشین تربیت صحیح شود روی زمین مبدل به بهشت خواهد گشت و در مقابل اگر انسان در معرض تربیت غلط واقع شود دنیا را پر از جور و ظلم خواهد کرد، وضع امروز جهان روشن ترین دلیل بر این مطلب است که بشریت گرفتار تربیت غلط شده و عجیب است که از دورن همین برنامه غلط می خواهد به اصلاح حال و قال برخیزد انسان بدون بازگشت به حوزه هدایت الهی چهره صلح و صفا را در جوانب مختلف حیات نخواهد دید، انسان بدون دست زدن به دامن مرییان واقعی روی سلامت نمی بیند.

آری، تربیت صحیح است که آدمی را بیدار کرده و او را به سوی عالی ترین مقصد رهنمون می شود.

تربیت واقعی بیش از آنچه جنبه علمی دارد دارای جنبه علمی است و این هم بسته به مری حقیقی است، مری باید با يك سلسله کارهایی که بیشتر جنبه روانی دارد در روح افرادی که تحت تربیت او هستند نفوذ کند، و در اعمال دل و جان آنها دست بیندازد و به تعدیل و پرورش غرایز پردازد.

مری کامل آن کسی است که علاوه بر آشنایی کامل به خوبی‌ها و بدی‌ها و اطلاع دقیق از اسرار رموز وجود انسان شخصاً يك فرد کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا انتظار تربیت از ذات نیافته تربیت انتظار بی‌جایی است. آنقدر که صفات و اخلاق مری در تکمیل و تربیت افراد زبردست مؤثر است هیچ چیز حتی علم و دانش او مؤثر نیست. ممکن است بی‌خبران بگویند: دنیا فعلاً دنیای مادی است پرداختن به امور معنوی برنامه‌ای است بیهوده و باید همرنگ جماعت شد، در جواب آنان باید گفت:

اولاً: با اقرار اربابان خودتان جهان فعلی جهان پر از فساد و آشوب و اضطراب

لقمان حکیم، ص: 88

است و طبع هیچ انسانی به این زندگی راضی نیست پس سخن شما کاملاً بیهوده است.

و ثانیاً: اصل همرنگ شدن یکی از اصول مسلم روانی است، و مطابق این اصل انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دگران حس می‌کند و در اثر آن به طرف اعمال و صفات آن کسانی جذب می‌شود، چرا با مطالعه در احوال بهترین مریبان اخلاق و انسانیت آدمی به همرنگی درنیاید؟

این احساس و انجذاب البته در برابر افرادی که انسان به آنها ایمان دارد یا ایمان پیدا می‌کند خیلی نیرومند و قوی‌تر است، و بدین ترتیب مسلم می‌شود که مری کامل علاوه بر این باید يك فرد جامعی باشد و مورد اطمینان و علاقه تامردمی که می‌خواهند در سایه تربیت او پرورش یابند روی اصل همرنگ شدن تحت تأثیر او قرار گیرند، و این کمال در شخص ممکن نیست مگر اینکه از ناحیه يك مبدأ مطمئن و غیر قابل تردیدی جامع بودن آن مری در تمام زوایای زندگی تضمین شده باشد.

آیا چنین کسی جز پیامبر معصوم و امام پاك می‌تواند باشد؟ پیامبر و امامی که از طرف آفریدگار جهان به عنوان مری و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار از هر گونه گناه و انحرافی مصون است.

آری، رسیدن به منزل مقصود، و راه یافتن به حریم کمال و پاکی روح بدون بعثت انبیاء و امامت ائمه ممکن نبود، و خداوند بزرگ که از خلقت ما انسان‌ها هدئی مقدس داشته، چنین مریبانی برای ما قرار داده تا در سایه تربیت آنان روح انسانی صفا گیرد و از هر گونه آلودگی پاک گردد، و انسان اگر بخواهد از اصل همرنگ شدن استفاده کند چه بهتر که همرنگ انبیاء شود، و در مکتب آنان طریق رشد و هدایت را بیاماید.

اخلاق چراغ راه زندگی

لقمان حکیم، ص: 89

دانستید که تنها راه نجات از آلودگی‌ها تزکیه و تصفیه روح است و منکران این مسئله که گروهی عقده‌ای و شهوت‌راندن برای اثبات انکار خود هیچ دلیلی در دست ندارند.

تعلیمات انبیاء الهی و برنامه‌هایشان را سه بخش تشکیل می‌دهد:

1- قواعد اعتقادی.

2- اصول اخلاقی.

3- مسائل عملی.

آنچه مایه تصفیه باطن و پاکی جان است مقررات اخلاقی است، و از اینجا بدست می‌آید که مسائل عالی اخلاقی چه نقش مهمی را در تهذیب حیات بشر از آلودگی‌ها به عهده دارد.

اخلاق علم و فنی است که به انسان چگونه زیستن را می‌آموزد و باقی علوم دارای این مزیت نیستند، زیرا ممکن است فردی چگونه علاج کردن امراض، یا کیفیت تدبیر ترکیبات شیمیایی، یا طرح نقشه‌ها و به پایان آوردن ساختمان‌های عالی و غیر این معلومات را بداند، اما از جهت اینکه در معاملات و آداب و رعایت سکنات و حرکات خویش، و کیفیت رفتار با افراد جامعه چگونه باشد در تاریکی جهل به سر برد، از این رو به جای سود از آنچه می‌داند زبان حقیقی و مادی نصیبتش شود، و در عوض محبوبیت نزد خدا و خلق مبعوض و منفور گردد، ولی اشخاصی هستند که هیچکدام از این مزایای تخصصی و فنی و علمی را ندارند، اما خوش و مرقه‌زندگی می‌کنند و حیاتی دارند قرین سعادت و نیکبختی.

امام علی ابن الحسین علیه السلام در یکی از دعاهای خود از خدای بزرگ فروغی را که در پرتو آن در میان خلق به درستی زندگی کند، مسئلت می نماید، و این نور و چراغ جز اخلاق حسنه و پاک چیزی نیست.

همه کس به اعمال بشری عنوان نیک و بد، و صواب و خطا، و حق و باطل، و

لقمان حکیم، ص: 90

ثواب و گناه می دهد، این حکم و حکومت بر تمام اعمال بزرگ و کوچک، و بر افکار و اندیشه و نیات گوناگون در هر عرف و هر زمان جاری بوده و هست، و در طبقات مختلف مردم متداول و معمول است، حتی اطفال هم در بازی های خود حرکات و اعمالی را بر نیکی و بدی متصف می نمایند.

این حکم و تشخیص از زبان قانونگذار و سیاستمدار، و طبقات کارگر و کارفرماهای اجتماع و زارع و مالک شنیده می شود، بنابراین آنچه در این مسئله مهم است شناخت معنای نیک و بد و خیر و شر می باشد، و باید میزانی در دست داشت که اعمال و افعال را با آن از حیث حسن و قبح و خیر و شر و درجات مختلف سنجیده و معلوم کرد که فلان عمل ارادی خیر است یا شر، یا در چه درجه ای از نیکی و بدی است؟

علم اخلاق علمی است که به ما معنی خوب و بد و خیر و شر را تعلیم و نشان می دهد که رفتار انسان نسبت به خود و دیگران باید چگونه باشد، و هدف نهایی چیست؟ و راه رسیدن به آن را نیز روشن می کند.

همانطوری که طب خادم صحت جسم است، اخلاق خادم صحت روح است، به همانگونه که علم منطق راه استدلال را بر عقل باز و صاف می کند اخلاق نسبت به اراده و اعمال همان تأثیر را دارد، انتفاع جسمی از طب به اندازه دستور پزشک است و عقل گمراه از فن منطق به قدر بکار بستن قواعد آن بفرماند می شود، چنین است حال بیماری که مرض روحی دارد در پیروی از اصول اخلاقی که آن را طب النفوس می خوانند.

خلاصه: سعادت بشر وقتی تأمین می شود که مغز و قلب بشر با هم پرورش یابند، تمدن اروپایی این عیب را دارد که مغز را بیش از اندازه تقویت کرده و ترقی علوم و صنایع نتیجه این تقویت است، ولی قلب و روح را متروک گذاشته از این جهت عشق به فضایل که ثمره تقویت روح است ضعیف یا نابود شده و جمیع

لقمان حکیم، ص: 91

بدبختی ها در این دوره ناشی از عدم توجه به امور معنوی است.

در حریم قرآن

تمدن عصر فعلی از جهات علمی و صنعتی و آثار مغزی تقریباً نقصی ندارد، فقط فاقد وجدان اخلاقی و عرفان دینی است که همین نقص برای نابودی آن تمدن بدست خود بشر کافی است.

این تمدن فاقد اخلاق و نور دینا را با همه نعمت‌ها و لذایزش به جهنمی سوزان تبدیل کرده و امروز برای رهایی از این بدبختی جز توسل به وحی و پیروی از انبیاء و تقویت ایمان چاره‌ای نیست.

تنها روشی منشأ حرکت گشته، تحولی در تاریخ ایجاد می‌کند که عملاً به روی زمین و زندگی اجتماعی اعمال گردد.

تاریخ این معنی را نشان می‌دهد که همیشه منشأ حرکت و تحولات عمیق تاریخ انبیاء بوده و بالخصوص چهره تابناک رهبر بزرگ اسلام این مسأله را بهتر و نمایان‌تر بازگو می‌کند.

خداوند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را بهترین سرمشق برای مردم جهان قرار داده، و صورت کاملی از برنامه‌های عالی اسلام را در وجود آن حضرت گذاشت که در مسیر تاریخ چهره‌ای جاودان و زنده است، و می‌داند که نقشه جامع و کامل تربیتی اسلام قرآن است، و در حقیقت نبی اکرم جلوه عملی و اخلاقی کتاب خداست و هر کسی در حد توانایش آراسته به دستورات آن شود، پس نمونه‌ای از انسان کامل و واقعی است.

از شخصی خلق و خوی پیغمبر را پرسیدند، گفت: خلقت قرآن بود جوابی دقیق، عجیب و مختصر کامل و جامع، خلقت قرآن بود، زبانی زنده و گویا برای روح قرآن، برای این که نقش قرآن در جامعه نشان داده شود.

لقمان حکیم، ص: 92

احکام و اوامر این کتاب منحصر در وظایف دینی تنها نیست، در تمام جهان قرآن را به عنوان یک کتاب فقهی نظر نمی‌کنند، بلکه می‌دانند و می‌بینند که قرآن قانون اساسی است شامل رویه قضایی و نظامات مدنی و جزایی، حاوی قوانینی که تمام عملیات و اخلاقیات و امور اقتصادی بشر را اداره می‌کند و همه این امور که به موجب احکام ثابت و لایتنغیری انجام می‌شود ناشی از اراده خداست.

به عبارت دیگر، قرآن مجید دستور عمومی و قانون زندگی، و دارای قوانین دینی، اخلاقی، دینی، اجتماعی، مدنی، تجاری، سیاسی، قضایی، جزایی، و جنایی است.

همین مجموعه قوانین، از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی از تزکیه نفس، تا حفظ بدن و بهداشت، از حقوق عمومی تا فردی، و از اخلاقیات تا جنایات، و از اعمال این دنیا و مکافاتش تا عذاب و جزای جهان آینده همه را دربر دارد.

کومت می گوید: قرآن با انجیل فرق دارد، زیرا انجیل دارای مکتب فقهاتی نیست، بلکه بطور کلی محتویات آن مرگب است از قصص و روایات و بیانات و تحریص و ترغیب بشر در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و دارای اخلاقیات صحیح است ولی هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جاذبی که این معانی را با یکدیگر ربط دهد در انجیل وجود ندارد از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میران و شاخصی درباره عقاید دینی و عبادت و عمل باشد، بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست و هر قانونی را برای اداره امور کشور به وجه احسن می توان در تمام ازمینه از این منبع گرفت، و خلاصه کلیه مسائل حیاتی و مالی با توجه به این سرمایه عظیم حل و تصفیه می شود. «1» این اثر آسمانی دارای دستورات و قوانینی است مافوق تمام دستورات و دارای قصصی است در کمال صحت و تعلیماتی که در هر زمان جوابگوی نیازمندی های

(1) از نظر ما نظریات آقای کومب درباره انجیل صحیح نیست، زیرا آنچه را ایشان قائلند در انجیل یافت می شود نمی توان در انجیل ملاحظه کرد، انجیل فعلی کتابی است که در هیچ برنامه ای جوابگوی نیازمندی های انسان نیست.

لقمان حکیم، ص: 93

بشر در تمام زوایای حیات. انبیا در سایه کتب آسمانی خود و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حریم قرآن و مصلحین و انسان دوستان که پرورده مکتب الهی بودند، شع آسا خویشتن را سوختند تا بر پیچ و خم های راه زندگی انسان فروغ فروزان باشند، تا تیرگی های غرور و تعصب و رذایل را بزدایند، این راه که گامها در آن برداشته شد مظاهر و آثاری را پیش راند که از اوج دارترین سرمایه تمدن گران انسانی است.

این میراث مهم در دسترس انسانها قرار گرفت تا خود را از آلودگی نجات بخشند و از منجلاب رذایل با اتکای به قدرت آن به در آیند.

پیشرو این میراث گرنها قرآن مجید است که صفحات آموزنده آن سرچشمه از وحی گرفته و دستوراتش در تمام قسمت ها مطابق با فطرت بشر تنظیم شده است، قرآن مجید علاوه بر برنامه های دستوری و حکمی معرف شخصیت های ارزنده ای است که بشریت می تواند از تمام زوایای حیات آنان درس زندگی واقعی بگیرد.

قرآن کریم معرف شخصیت بارز و مرد فوق العاده‌ای است که قهرمان حکمت، اخلاق و علم بوده.

آن مرد جاودانی و آسمانی، آن پیکره دانش و تقوی، آن صدرنشین مسند حکمت و اخلاق حضرت لقمان حکیم است که در کشور قرآن چراغی فروزان و پندهایش گوهر غلطان است.

لقمان بزرگوار نشان دهنده این معناست که در انسان استعداد رسیدن به آخرین مرحله کمالات و حقایق وجود دارد.

لقمان بزرگ اشاره کننده به این واقعیت است که در انسان روح الهی دمیده شده و اساس فضیلت و منبع گرفتن واقعیات حکیم بوجود آمده، مشتمل محکمی است بر دهان یاهو گویانی همچون فروید و داروین و درکایم و مارکس و انگس که فقط شهوت و اقتصاد تشکیلات وجودی انسان را سازمان نمی‌دهد.

من در این نوشته ناچیز با الهام از قرآن مجید تا آنجا که بتوانم در معرفی او و شرح

لقمان حکیم، ص: 94

قسمتی از حکمت‌ها و آثار وجودش پرداخته تا برای خوانندگان ارجمند ثابت شود که شخصیت واقعی انسان در پرتو تربیت روان و آراسته شدن به صفات الهی است.

در این نوشته سعی شده در شرح آثار وجودی لقمان و آراستگی او و حکمت‌هایش از قرآن و روایات معتبره و تاریخ مستند استفاده شود و خلاصه هدف این کتاب این است که تا حدودی وظایف اخلاقی و اجتماعی انسان مسلمان را در پرتو شع وجود لقمان که حدایش در قرآن به عنوان مرد حکمت، یعنی انسان آشنای به زندگی سالم ستوده، بیان کند.

و من آیاته خلق السموات و الارض

و اختلاف السنتم و الوانکم

الروم:

بخش چهارم

* افسانه نژاد و رنگ

* وضع سیاه‌پوستان در دنیای متمدن

* در سایه اسلام* ندای اسلام

لقمان حکیم، ص: 97

افسانه نژاد و رنگ

در نوشته‌های اسلامی می‌خوانیم: که لقمان بزرگ مردی سیاه‌چهره از مردم «1» سودان مصر بود، در اینجا بی‌تناسب نیست که نظر آیین الهی، و مکتب‌های مادی تاریخ را تا به امروز در مسئله نژاد و رنگ برای خوانندگان ارجمند بازگو کنیم.

کتاب خدا قرآن مجید که روشنگر حقایق مکتب حق است، و اصول دعوت و قواعد تربیتی تمام انبیاء در آن منعکس است ملاک ارزش را تقوی و خویش‌داری می‌داند، و به مسئله نژاد و رنگ کوچکترین توجهی ندارد.

قرآن همه افراد بشر را مخلوق حق دانسته و از نظر اساس خلقت و آفرینش بین افراد انسان امتیازی قائل نیست.

روایات رسیده از رهبر اسلام و ائمه طاهرين هم که مفسر کتاب الهی است همین معنی را بازگو می‌کند و به شدت با فخر فروشی سپید بر سیاه و غنی بر فقیر و امیر بر رعیت مبارزه می‌کند.

قرآن مجید در سوره روم آیه 32 خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف در نژاد و رنگ و زبان را از آیات الهی می‌داند.

و نیز در سوره حجرات آیه 13 می‌فرماید: شما را از مرد و زن آفریده و گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم، گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزکار ترین شماست.

(1) کشف الاسرار: ج 7، ص 489. المیزان: ج 16، ص 233. روح البیان: ج 7، ص 73. مجمع البیان: ج 8، ص 315.

لقمان حکیم، ص: 98

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای عرب بر عجم و برای عجم بر عرب و برای سپید بر سیاه هیچگونه فخری نیست، تنها افتخار برای بشر خویشنداری از گناه و آراسته بودن به فضایل است، البته در این زمینه آیه و روایت فراوان است ولی همین چند فراز برای نشان دادن نظر مکتب حق نسبت به مسئله کافی است.

ولی مادیگران تاریخ و آنان که از تربیت الهی سهمی نداشتند در جنب این مسئله جنایات زیادی مرتکب شدند و می‌شوند، و برخورد آنان نسبت به مسئله رنگ و نژاد صفحات بسیاری از تاریخ را لکه‌دار و سیاه کرده است. هنوز هم با این همه پیشرفت بشر در برنامه‌های حیات به این مسئله دامن می‌زنند و یکی از گرفتاری‌های قرن همین برنامه است. مبدأ فرضیه افسانه نژادی یعنی تفوق سپید بر سیاه و غنی بر فقیر يك مبدأ به تمام معنی خیالی و پوشالی است و بنا به گفته گوستاوبون فرانسوی این مسئله در غرب از مغزهای پوشالی گروهی از زمامداران و سرکردگان مالیکولیایی تراوش کرده است.

پیروی از این هدف ننگین موجبات عجب و نخوت را فراهم می‌سازد و با اصول آزادی فردی و اجتماعی و احترام افکار و عقاید و حتی با فلسفه طبیعی حیات بشر مخالف است.

راستی در این دنیای پر آشوب، و جهانی که سراسرش را مکر و حيله و خدعه گرفته نباید تحت تأثیر الفاظ فریبنده و مصلحت آمیزی که تنها در موارد ضروری برای جلب توجه عوام، و حکمرانی بر توده محروم به کار برده می‌شود واقع شد.

طرفداران افسانه نژادی و دشمنان خونخوار رنگ سیاه، با اتومبیل سیاه، پارچه سیاه، شب تاریک، دارویی که رنگ سیاه دارد و علی‌الخصوص نفت مبارزه ندارند، اما با انسانی که فقط رنگ پوستش سیاه است ولی از نظر ساختمان طبیعی با سپید فرقی ندارد مبارزه دارند، و می‌خواهند برا ارضاء شهوات مادی خود از او هم چون حیوان بهره‌برداری کنند.

لقمان حکیم، ص: 99

داستان افسانه نژادی را در غرب متمدن در کتاب اسلام و تبعیضات نژادی صفحه 43 چنین می‌خوانید:

پیشوایان افسانه نژادی در سرزمین اروپا جشن‌ها ترتیب می‌دادند و برای جمعیتی متجاوز از صد هزار نفر سخنرانی می‌کردند.

سخنرانان در میان طوفان شدیدی از احساسات و هیجان عمومی فریاد می‌زدند و در میان این فریادها اغلب مطالبی سخیف و بسیار پست عنوان می‌شد، که قسمتی از آن سخنرانی‌ها را در فرازهای زیر می‌خوانید:

1- وظیفه دولت نژادی این است که این نکته را در نظر بگیرد و بر آن باشد که يك دوره تاریخ جهانی نوشته شود، و در این تاریخ جهانی مسئله نژادی در درجه اول جای داشته باشد، و تجدید تفسیر تاریخ از نقطه افسانه نژادی ایجاد افسانه تاریخی نماید، و موجب تحکیم و هم‌بستگی ملت آلمان شود.

دولت نژادی باید با وسائل تعلیم و تربیت مخصوص، افراد نژاد را برای مقابله با آن امتحان سخت، حاضر و آماده نماید، امروز جز فکر نژاد پرستی هیچ فکری ممکن نیست انرژی ملت‌ها را جمع کند.

دولت نژادی برای اینکه غرور ملی را صمیمی و خالص گرداند موظف است در اوان جوانی یعنی هنگامی که هنوز لوح خاطر کودکان نقش‌پذیر است اصل پولادین نژادپرستی را در آنها تزریق کند.

2- اگر اختلاط نژادی انجام بگیرد، یعنی انسان‌ها چه سیاه و چه سپید با هم از نظر انسانی مساوی باشند، دیر یا زود به وضع منحوسی مایه آن می‌شود که دورگه‌های زائیده از این اختلاط از بین بروند، باید ازدواج را از پستی و دنائت بیرون آورد، و صورت پاك و مقدسی به ازدواج داد و موجوداتی خدایی بوجود آورد نه غول‌هایی که نه آدمشان می‌توان خواند و نه میمون.

3- قبول برابری نژادها مستلزم آن است که درباره ملت‌ها و افراد به يك چشم

لقمان حکیم، ص: 100

داوری شود، فلسفه نژادی به برابری ملت‌ها ایمان ندارد، فلسفه نژادی پیروزی بهترین و نیرومندترین نژاد را تسهیل می‌کند و خواهان اطاعت و متابعت نژادی پست و ضعیف است.

4- گاه‌بگاه روزنامه‌های مصوّر کسی از سیاه‌پوستی را به نظر می‌رساند و نویسد:

این سیاه‌پوست در فلان ناحیه و فلان مملکت وکیل دادگستری، یا استاد، یا کشیش آوازه خوانی شده است که نخستین نقش‌ها یا چیزها یا چیزی از این قبیل را به عهده دارد.

آری، این کار جنون جنایت‌آمیزی است که يك فرد پست سیاه، فردی که از آغاز خلقت خود نیمه میمونی می‌باشد، چنان از تعلیم و تربیت بهره برد که او را وکیل دادگستری بشمارند، حقیقتاً در اینجا صحبت از پرورش سگ و صحبت از تعلیم و تربیت عملی در کار نیست.

این بود قسمتی از افکار منحط بنیانگذاران و طرفداران فلسفه نژادی که مدت مدیدی دنیا را سرگردان و سرانجام موجب صلح مسلح گردید و دنیا را به خاک و خون کشید.

در حقیقت پیروی از این افسانه زنده با اصول آزادی و فردی و اجتماعی و اساساً فلسفه حیات انسانی سازگار نیست، و سری است برای عدم پیشرف تو رشد ملت‌های ضعیف که تنها ناسازگاری شرایط و یا فقط سیاهی رنگ آنها را از بسیاری حقوق انسانی و مدنی محروم ساخته است.

امروز از جنوب آفریقا گرفته تا شمال آمریکا، و از عقب‌افتاده‌ترین ملل تا متمدن‌ترین آنها مبتلا به این درد بزرگ اجتماعی یعنی تبعیضات نژادی هستند، و هر چند وقت يك مرتبه انفجاری در گوشه‌ای از جهان به این خاطر روی می‌دهد.

همه جا مردم دنیا حوادث اسف‌انگیز جنوب آفریقا را شنیده، یا خوانده‌اند که چگونه دو سه میلیون سپیدپوست مهاجر برای این که دوازده میلیون بومی را

لقمان حکیم، ص: 101

همیشه به صورت برده و بنده خود نگهدارند جمعی را به گلوله بسته و عده‌ای را به خاک و خون کشیدند تا دیگر هوس برابری با سپیدپوستان را در دل نپورانند و بدون اجازه اربابان و داشتن جواز عبور از این محله به آن محله دیگر شهر نروند.

وضع سیاه‌پوستان در دنیای متمدن

یکی از خبرگزاری‌های مهم در اخبار خود از وضع سیاه‌پوستان در این دنیای متمدن چنین یاد کرده بود:

در یچموند آمریکا در حدود چهل دانشجوی سیاه‌پوست که تظاهراتی برای بدست آوردن حقوق مساوی با دانشجویان سپیدپوست کرده بودند دستگیر شدند. تقاضای این بیچاره‌ها این بود که در ناهار خوری با آنان مطابق سپیدپوستان رفتار شود، آنان می‌خواستند مانند دانشجویان سپید پوست در هنگام غذاخوردن حق نشستن داشته باشند، ولی در دنیای متمدن در کشوری که خود را پرچمدار علم و قدرت می‌داند و می‌گوید من حافظ منافع انسان و حقوق بشر هستم چهل نفر انسان رابه خاطر طلب حق دستگیر و روانه زندان می‌کند.

در مملکت آمریکا در بیست و شش ایالت از جمله در نیویورک مقر و مرکز سازمان ملل، مرکزی که روی دل تمام جهان برای بدست آوردن حقوق از دست رفته خود به طرف آن است ازدواج سیاهپوستان را با سپیدپوستان ممنوع و این عمل جرم شناخته می‌شود.

در جراید نوشته‌اند: يك سیاهپوست 32 ساله در لندن به ضرب چاقو از پای درآمد، حمله‌کنندگان به او عده‌ای از جوانان لندن بودند که چندی قبل نیز به گروهی از سیاهپوستان حمله کرده بودند، علت حمله فقط سیاهی رنگ آنان بود.

نظیر این برنامه‌ها در جهان زیاد است، و روزی نیست که جنایتکاران امروز بلایی به سر بشر نیاروند.

لقمان حکیم، ص: 102

مطالعه اینگونه اخبار می‌رساند علی‌رغم تمام کوشش‌هایی که از برای آزادی و برابری در دنیای امروز می‌شود هنوز مسئله تبعیضات نژادی به صورت فوق‌العاده زنده‌ای در دنیا تعقیب می‌شود و صحنه‌های اسف‌انگیزی بوجود می‌آورد که قطع نظر از مسائل مذهبی و اخلاقی برای هر کس که دارای وجدان و احساسات انسانی است دردناک می‌باشد.

باید اعتراف کرد که دنیای کنونی، دنیایی که دم از حمایت حیوانات می‌زند، دنیایی که به فکر تسخیر آسمان‌ها و دست یافتن به کرات دیگر افتاده از حل این مسئله ساده که از مسائل ابتدایی تشکیل يك اجتماع انسانی است عاجز است.

موضوع تعجب‌آورتر این است که برای حل بحران‌های نژادی به مجامع بین‌المللی متوسل می‌شوند، البته تا اندازه‌ای حق با شکایت‌کنندگان است چون مرجع و پناهگاه دیگری سراغ ندارند. ولی می‌توان باور کرد مجمعی که بسیاری از اعضاء مؤثر آن خودشان مبتلا به این دردند آیا می‌تواند اقدام مثبتی در این باره کند، ممکن است اقدامات تشریفاتی انجام یابد، اما بحث در این است که تا چه اندازه مؤثر خواهد بود، و چقدر دوام خواهد داشت؟

راستی در دنیای فعلی چرا سپیدپوستان حاضر نیستند با سیاهپوستان حقوق مساوی داشته باشند و در مدارس و کارگاه‌ها و قوانین مربوط به ازدواج و سئله عبور و مرور در شهرها و ...

چرا نباید همه یکسان باشند و برادروار با هم زندگی کنند؟

جواب این مسائل این است که:

سپیدپوستان خودشان را نوع شریف‌تر و ممتازتری می‌دانند و به قول آنها هیچ عقلی حکم نمی‌کند که نژاد شریف و پست در همه چیز با هم شریک و برابر باشند.

سپیدپوستان نژادپرست می‌گویند: مگر میزان شرافت و شخصیت انسان چیست؟ اگر داشتن يك جسم سپید و لطیف است مسلم ما از این نظر شریف‌تریم،

لقمان حکیم، ص: 103

و اگر فکر و هوش سرشار است ما فکورتر و باهوش‌تریم اگر ترقی و صنعت و تمدن است ما پیش‌قدم‌تریم، اگر ثروت و مال است، ما ثروتمندتریم، اگر حکومت و سیاست است، ما در سیستم‌های حکومتی آماده و مجهزتریم. اگر سابقه تاریخی است ما دارای سوابق درخشانیم، اگر هم بگویید میزان انسانیت است ما چیز دیگری جز آنچه شمردیم سراغ نداریم، و انسانیت مورد قبول ما نیست.

اگر بحث و استدلال از این راه‌های دروغین و مطالب فریبنده و مزورانه دنبال شود مثل اینکه حق با سپیدپوستان است، و سیاهان به حکم آنکه سیاه و بدمنظر و کم فکر و تهی‌دست‌ترند باید هرگز تخم هوس برابری با سپیدها را در دل نکارند و تا ابد برده و خدمتکار باشند همان طوری که در طبیعت هم انواع ضعیف‌تر و پست‌تر خدمتکار نیرومندترند بلکه فدای آنها می‌شوند.

ولی آیا با این همه فلسفه‌چینی‌ها هیچ وجدان سالمی حاضر است بر این تبعیضات و اجحافات صحّه بگذارد؟ اینجاست که باید گفت مطلب دیگری در کار است که خودشان و همه دنیا می‌دانند، از این مطالب ارتجاعی و خرافی که بگذریم، باید با کمال دقت این مسئله را مطرح کرده که تکلیف چیست؟

وظیفه واقعی این است که باید شخصیت انسان را در جای دیگر جستجو کرد و در چیزی که تمام نژادها در آن برابری دارند و میدان فعالیت در آن برای همه مساوی است سخن گفته و آن اصل و ذات انسانیت است که سپید و سیاهش، غنی و فقیرش، از جهت آن با هم مساوی و برابرند.

دین خدا از زمان آدم که اولین راهنما بود تا برانگیخته شدن پیامبر اسلام کهخ کامل‌ترین مقررات را آورد از این برنامه غیر انسانی بیزار بود و این برنامه باطل را در هر دوره‌ای که با آن روبرو بود باطل می‌دانست، و شاید بتوان گفت که در زمان‌های پیشین افسانه رنگ در کار نبود اگر هم بود خیلی ضعیف و به ندرت یافت می‌شد، بلکه مسئله به صورت تفوق جستن قوی بر ضعیف نمودار بود، و برنامه نژاد سیاه

لقمان حکیم، ص: 104

و سپید از نتایج شوم اخلاق غریبان است.

دین الهی این برنامه و تمام برنامه‌هایی را که در زندگی بشر جزء مشکلات بود در سایه زنده کردن حقیقت ایمان و پرورش فطرت انسان به آسانی حل کرد.

اسلام در میان اقوامی توسعه پیدا کرد که نه تنها در نژاد بلکه در هیچ چیز اعم از زبان، ملیت، طرز تفکر، اقتصاد، موقعیت جغرافیایی و سوابق تاریخی با هم شباهت نداشتند، و در عین حال تمام مشکلات مخصوصاً مسئله نژاد را به خوبی حل کرد و به وسیله تعلیمات فطری خود همه را زیر پرچم توحید جمع نمود.

در میان تمام احکام و دستورات اسلام حتی برای نمونه يك حکم پیدا نمی‌کنیم که بر اساس اختلاف نژادها قرار داشته باشد، و قابل توجه اینکه این قوانین بدون عکس‌العمل و مقاومت منفی در سراسر دنیای اسلام در میان عموم نژادهایی که اسلام را پذیرفته بودند اجرا می‌شد.

تمام مسلمانان از هر نژاد و رنگ، از فقیر و غنی، از امیر و رعیت در يك صف می‌ایستادند، و بر سر يك سفره می‌نشستند، و از بیت‌المال بطور مساوی بهره‌مند می‌شدند.

همه می‌دانند که مخ مؤذن اسلام در زمان پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله و سلم بلال يك سیاه‌پوست حبشی بود که همیشه وقت نماز را به وسیله اذان اعلام می‌کرد، و از بسیاری از افراد هم به خاطر ایمان و تقوا محترم‌تر بود، و از مردم بالیمان کسی هم کبها ین برنامه اعتراض نداشت.

امروز هم در دنیای اسلام همین برنامه حکمفرماست، در برخوردها مسئله ازدواج انجام مراسم عالی حج، معاملات اقتصادی و ... بین سپید و سیاه فرقی نیست، سپید پوست مسلمان سیاه را از هر نژاد و هر ملت باشد يك انسان مانند خود می‌نگرد و در برابر او احساس هیچ امتیازی نمی‌کند.

لقمان حکیم، ص: 105

در سایه اسلام

اسلام انسان را از هر نژاد و منطقه‌ای باشد انسان می‌داند، و برای کسی جز به تقوا و پاکی امتیازی قائل نیست.

اسلام مؤمن را هم شأن مؤمن و مؤمنه را نیز هم شأن مؤمن و مؤمنه می‌داند، امروز با این فاصله طبقاتی عجیبی که در زندگی مردم جهان حکم فرماست، مشکلات زیادی در جوانب حیات ظهور کرده و حل آن جز در سایه برگشت به اسلام راهی ندارد.

مسئله ازدواج در میان مسائل زندگی که امری است ضروری و طبیعی به خاطر اختلافات طبقاتی آن چنان پیچیده به مشکلات فوق‌العاده‌ای شده که راستی قوانین حکم‌فرمای بر ملت‌ها از رفع آن مشکلات به کلی عاجز است ولی همین مسئله آن چنان در اسلام بین مردم به سادگی برگزار می‌شد و عمری هم مرد و زن در کمال صفا و صمیمیت زندگی می‌کردند که مورث اعجاب است نمونه زیر که در صدر اول زیاد اتفاق افتاد نشان دهنده راحتی زندگی در سایه اسلام است.

آوازه نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه و کنار کشورهای نزدیک و دور دست طنین‌انداز شد از اطراف جهان دسته دسته از تعلیمات او با خبر شده و دین او را می‌پذیرفتند، یا به مدینه شتافته خدمت آن حضرت می‌رسیدند.

مردی سیاه‌پوست، قدکوتاه بد منظری بنام جویر که هیچ کس از حسب و نسب و محل او اطلاع نداشت به حضور نبی اکرم شتافت و با شوقی فراوان اسلام را پذیرفت، و چیزی نگذشت که از بزرگان و پرهیزکاران صحابه پیامبر شد.

رهبر اسلام به ملاحظه اینکه وی مردی غریب و ناشناس بود او را مورد تفقد و توجه قرار داد، و امر فرمود که پیراهن به طرز پوشش آن روز به وی بپوشانند و روزانه تقریباً سه کیلو خوراک برای وی مقرر دارند.

لقمان حکیم، ص: 106

کم‌کم افراد غریب و حاجتمند که مثل او به شرف اسلام نائل می‌شدند واز روی ناچاری در مدینه می‌ماندند رو به فزونی گذاشتند و مسجد پیامبر برای سکونت آنان تنگ شد.

خدای بزرگ به پیامبر وحی فرستاد: که آنان را از مسجد بیرون برد و آن مکان مقدس را همچنان برای عبادت پاک و منزّه و پاکیزه نگه دارد پیامبر هم دستور داد محلی را در جنب مسجد برای مسکن‌گزیدن آن فراهم کنند، محل فراهم شد از آنجا تعبیر به صفة کردند، به همین جهت آن عده از فقرا و غربای تھی دست که در صدر اول اسلام و روزگار تنگدستی مسلمین با آن وضع رقت بار می‌ساختند معروف به اصحاب صفة شدند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً از آنان دلجویی می کرد، و هر قدر ممکن بود خرما و مویز و گندم به آنها مرحمت می فرمود، مسلمانان متمکن هم از نبی اسلام پیروی نموده به اندازه قدرت از آنان دستگیری می کردند.

روزی پیامبر بزرگ در جمع آنان حاضر شد، و با کمال لطف به جویر نظر کرده فرمود:

چه خوب بود همسری اختیار می کردی تا شریک زندگیت گردد، و در امر آخرت به تو یاری دهد.

عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، کدام دختر حاضر است به همسری من درآید، من که از مال و جمال و حسب و نسب بی بهره‌ام؟

پیامبر فرمود: خدای بزرگ جمال کسانی که در عهد جاهلیت ضعیف بودند توانا و آنان که ذلیل شمرده می شدند عزیز گردانید، و آن همه نخوت و جاهلی و تفاخر به قبیله و نسبت را از بین برد، امروز مردم سپید و سیاه، عرب و عجم و قریش با هم برابرند و همه فرزندان آدمند و آدمند و آدم از خاک است.

جویر! من کسی را نمی بینم که امروز بر تو فضیلت و برتری داشته باشد، مگر

لقمان حکیم، ص: 107

آنکه از تو پرهیزکارتر باشد، بدون تردید در روز قیامت هم محبوبترین مردم در نزد حق پرهیزکارترین آنهاست.

آنگاه فرمود: جویر! بی درنگ نزد زیاد بن ولید که از شریفترین مردم قبیله بنی بیاضه است می روی و می گویی رسول خدا مرا فرستاده برای این که دخترت ذلفا را به عقد من درآوری.

جویر، به دنبال فرمان پیامبر رفت، وقتی رسید که زیاد با جمعی از مردم قبیله در خانه نشسته بود، به حضار سلام کرد، سپس اجازه ورود به جمع گرفت، پس از ورود گفت:

ای زیاد! من از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای حاجتی که به شما دارم پیامی آورده‌ام، آنرا آشکارا بگویم، یا پنهانی؟

زیاد گفت: آشکارا بگو، زیرا من پیام نبی بزرگ را برای خود شرافت و فخر می دانم.

جویر گفت: پیامبر فرموده: دخترت ذلفا را به عقد همسری من درآور.

زیاد گفت: پیغمبر تو را فقط برای این پیام فرستاد؟

گفت: آری، من بر آن حضرت دروغ نمی‌بندم.

زیاد گفت: ما انصار دختران خود را به اشخاصی کهخ هم‌شان ما نیستند تزویج نمی‌کنیم برگرد و عذر مرا به پیامبر برسان.

جویر در حالی که می‌گفت به خدا قسم این عمل مطابق با دستور قرآن و رسول الهی نیست مراجعه کرد.

ذلفا گفتگوی پدر را با جویر شنید، پدر را به اندرون خواست و از برنامه پرسش کرد، زیاد مسئله را با دختر خود در میان گذاشت، در جواب پدر گفت:

به خدا قسم او دروغ نمی‌گوید پیش از آنکه نزد پیامبر رود بفرست او را برگردانند.

لقمان حکیم، ص: 108

زیاد جویر را برگرداند او را مورد لطف و نوازش خود قرار داد، سپس به او گفت: در اینجا باش تا من برگردم، آن‌گاه به محضر پیامبر شتافت عرضه داشت:

از طرف شما پیامی آورده بودند من به نرمی جواب ندادم، و خواستم شخصاً به محضر شما شرفیاب شده بگویم ما انصار دختران خود را به جز به افراد هم‌شان خود تزویج نمی‌کنیم، پیامبر فرمود:

ای زیاد! جویر مردی باایمان است، و مرد مؤمن هم‌شان زن مؤمنه است، و نیز مرد مسلمان هم‌شان زن مسلمان، دخترت را به همسری او درآور و از دامادی وی ننگ مدار.

زیاد به خانه برگشت، برنامه پیغمبر را به اطلاع دختر رساند، دختر در جواب پدر گفت: پدر جان این را بدان که اگر از فرمان فرستاده حق سرپیچی کنی کافر خواهی شد، به صلاح‌دید پیغمبر جویر را به دامادی خود بپذیر.

زیاد از پیش دختر خارج شد، سپس دست جویر را گرفت و به میان رجال قبیله آورد و ذلفا را برای او عقد بست، مهریه و جهیزیه را نیز خود بر عهده گرفت، از جویر پرسید خانه داری که عروس را به آنجا ببری؟

گفت: نه.

بدستور زیاد خانه‌ای با تمام وسایل در اختیارش گذاشته و بالاخره در سایه اسلام دختر زیبای یکی از بزرگ‌ترین اشراف قبیله خزرج که از قبایل نامدار عرب بود به همسری مردی سیاه پوست که آراسته به نور ایمان و معرفت بود درآمد.

در حوزه اسلام رنگ سپید و سیاه، چهره زیبا و نازیبا، غنی و فقیر، امیر و رعیت مطرح نیست، آنچه مطرح است انسانیت است و فضیلت.

از داستان مهیج و ازدواج بی سابقه جویر چیزی نگذشت که ماجرای مهمش تحت عنوان ازدواج يك سیاه‌پوست با دختری زیبا از نژاد سپید و فرزند یکی از اعیان نامی عصر بر سر زبان‌ها افتاد، و این مسئله از شاهکارهای قوانین پربهای

لقمان حکیم، ص: 109

اسلام به شمار آمد.

یکی از یاران پیامبر می گوید: روزی غلام خود را چندین بار آواز دادم با اینکه صدای مرا می شنید جواب نداد، بر او خشم گرفتم و از سر غضب فریاد کردم:

یابن السوداء، ای پسر زن سیاه، چرا جوابم را نمی گویی؟ در این هنگام باز پس نگرستم خویش را زیر نگاه خشم آگین رسول اکرم دیدم و خطاب قهرآمیزش را شنیدم که به من فرمود:

چرا این مرد را به سیاهی رنگ مادرش سرزنش کردی؟ همانا تو هنوز در گرد افکار و تقالید جاهلیت هستی، مگر نشنیدی که من بارها گفتم همگی خلق جهان از سپید و سیاه در برابر خداوند مانند دندانهای يك شانه برابرند، و هیچ کس را بر دیگری جز به تقوی مزیتی نیست، سپس فرمود هم‌اکنون بر تو لازم است خشنودی خاطر این غلام را جلب کنی، در این هنگام من گونه چپ خود را بر زمین نهادم و از غلام خواستم تا چندان با پای خاك آلود خود بر گونه‌ام بیاساید که ضمیرم راحت شود، آن‌گاه گونه راست را همانگونه بر زمین نهادم و پس از آن با صورت خاك آلود نزد پیامبر رفتم و رضایت خاطر غلام را اعلام نمودم تا تبسم خشنودی بر لبان پیامبر نقش بست.

در اینجا باید گفت: هر انسان باشرف و باوجدانی که فطرت پاك و بی‌آلایش خود را قاضی قرار دهد حکم می‌کند که پیروی از يك نژاد خاص خلاف انسانیت است، و اختلاط نژاد هیچ مانعی ندارد.

چهارده قرن قبل بود که ندای از میان شبه جزیره عربستان برخاست که تمام دنیا را به خود متوجه کرد، این ندا ندای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر گرامی اسلام بود که مردم را به راستی و درستی برادری و صلح جهانی دعوت کرد، و آنان را از پراکندگی‌ها و

لقمان حکیم، ص: 110

تشت‌های خاتمانسوز برحذر داشت.

جهان آن روز در تاریک‌ترین قرون بسر می‌برد، اختلاف طبقاتی و تفوق‌های نژادی شکاف‌های عمیقی در میان اجتماع بوجود آورده بود، و مردم را در فاصله زیادی از هم نگاه داشته و طبقات برای یکدیگر هیچ گونه احترامی قائل نبودند، امیرالمؤمنین علیه السلام اوضاع آن زمان را بدین گونه بیان می‌دارد:

شما ای گروه عرب، در آن موقع از بدترین آیین پیروی می‌کردید و در بدترین محیط بسر می‌بردید، و در زمین‌های سنگلاخ و در میان مارهای خطرناک آب لجن آلود می‌نوشیدید، و غذای خشن میت خوردید، یکدیگر را می‌کشتید و قطع رحم می‌کردید، بت‌ها در میان شما نصب شده، و گناه و نافرمانی شما را احاطه کرده بود.

نه تنها مردم عرب گرفتار این همه بدبختی بود، بلکه جاهلیت در سراسر اروپا و تمام مناطق انسان‌نشین حکم‌فرما بود، در آفریقا مردم در آتش لامذهبی می‌سوختند، عادات زشت و رسوم خرافاتی که بر محور نژادپرستی دور می‌زد مردم یونان و روم را گرفتار می‌داشت، این برنامه‌ها در مصر متمدن هم تأثیر بسزایی کرده بود.

اسکندریه به صورت قبرستانی درآمد، و بیت‌المقدس مراکز اعمال زشت بود، کشور ایران هم به سرنوشت سایر مردم جهان دچار بود، حکومت فئودالی و برتری نژادی مملکت حجاز بدون اینکه از قانونی اصیل پیروی کند وحشیانه می‌زیست، و قبل از همه چیز در میان عرب مسئله نژاد از اهمیت خاصی برخوردار بود.

بزرگان و اشراف می‌کوشیدند تا شجره‌نامه‌ای برای خود بسازند به خاطر اینکه خود را به اسماعیل یا یعرب بن قحطان منتهی کنند.

بیشتر اوقات میان قبایل و خانواده‌هایی که از لحاظ نسب یا محل به یکدیگر

لقمان حکیم، ص: 111

نزدیک بودند، کشمکش‌های بسیار سخت روی می‌داد و به خونریزی منجر می‌شد، شعرا نیز با اشعار مهیج خود آتش این فتنه را دامن می‌زدند زیرا در اشعار خود غالباً تفاخر به نژاد و قبیله خود را به زبان رانده از قبایل دیگر عیبجوی می‌کردند، و بدین وسیله روح‌ها را برای ستیزه‌جویی و کینه‌توزی آماده می‌ساختند.

متفکرین آن روز چنین می‌پنداشتند که عمر عالم پایان یافته، و کوشش بشر پس از این هم نابسامانی برای ساختن تمدن درخشان سودی نخواهد بخشید.

ندای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در حقیقت ندای حق و ندای اسلام یا جوهره تعلیمات اسلام بود جهانیان را به فرو گذاشتن تشنه‌هایی که باعث جنگ و اختلاف بود دعوت نمود، و از عصبیت‌های قبیلگی و تفوق نژادی باز داشت و آنها را به سوی یک وحدت جامع انسانی سوق داد.

آن دلسوز جامعه بشری مقیاس‌های باطلی که میزان سنجش عظمت و شرافت قرار گرفته بود بر هم زد، و مقیاس عظمت و برتری را تنها علم و تقوی قرار داد و با این اصلاح روحی و فرهنگی اختلاف طبقاتی و امتیازات نژادی و حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و تفوق غنی بر فقیر و سپید را بر سیاه باطل ساخت، همه را با یک چشم نگرست و مقابل قانون یکسان قرار داد.

آری، اسلام آمد تا وحدت بشری را در آغاز و انجام زندگی و مرگ، حقوق، و وظایف نسبت به خالق و خلق، و دنیا و آخرت اعلام دارد، و بفهماند که جز عمل شایسته چیز دیگری برای انسان نتیجه ندارد، و مردم را آگاه کند که عزت و شخصیت از آن پرهیزکاران است.

در واقع این نهضت جنبشی برای انسانیت بود که تاریخ نظیر آن را ندیده، و اکنون هم در مرتبه و مقامی قرار دارد که دست قوانین بشری هرگز بدانجا نخواهد رسید، زیرا بشر آنچه را که در انقلاب کبیر فرانسه و دنبال آن به نحو نظریه بیان

لقمان حکیم، ص: 112

کرده، اسلام آن را به صورتی عمیق‌تر و برتر متجاوز از پانزده قرن قبل عملی نموده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام بر مرد بد منظری از اهل سواد گذر کرد، ابتدا به او سلام نمود و سپس در کنارش نشست، مدتی با نرمی و ملاحظت با وی سخن گفت، آن‌گاه آمادگی خود را در برآوردن حاجتش اعلام فرمود، گروهی که ناظر جریان بودند عرضه داشتند:

آیا با چنین شخصی می‌نشینی و از خواسته‌های او سؤال می‌کنی؟ حضرت فرمود: این مرد زشت چهره بنده‌ای است از بندگان خدا و به حکم کتاب خدا برادری است برای ما، و در شهر همسایه‌ای است از همسایگان ما، حضرت آدم بهترین پدران و آیین اسلام بهترین ادیان، من و او را بهم ربط داده است.

اگر جهان امروز بخواهد از این همه مشکلات برهد باید ریشه اینگونه اختلافات ضد انسانی را بسوزاند، و مسلم راهی برای رفع آلام جز بازگشت به اسلام و الهام گرفتن از برنامه‌های انبیا ندارد، جهان باید محور شخصیت را ایمان و اخلاق قرار دهد، تعلیمات الهی به ما می‌گوید:

همه بندگان يك خدا، و فرزندان يك پدر و مادرید، با هم برادر و برابر هستید، و ارزش وجودی شما مربوط به انسانیت شماست که از راه تقوی و ایمان بحق بدست می‌آید.

خوانندگان محترم، در این بخش به این نتیجه رسیدند که در مکتب حق اعتبارات ظاهری بی‌ارزش است، و انسان‌ها همه در پیشگاه حق یکسانند، امتیاز و اعتبار برای مردم روشنند و باتقواست از اینرو مکتب الهی به دل روشن و روح باصفای لقمان بزرگ نظر داشت، نه به رنگ چهره و منظره عادی صورتش، از این که در قرآن مجید يك سوره به نام او آمده، و در خلال آیاتش از حکمت‌ها و پندهای آن شخصیت سترگ یاد شده بزرگی و عظمتش در پیشگاه حق و تاریخ انسانیت

لقمان حکیم، ص: 113

معلوم می‌گردد. در قسمت‌های بعد با اعمال و اخلاق و صفات عالی روان و حکمت‌های گرانبهای او که در هر دوره‌ای روشنگر زندگی و نشان دهنده راه سعادت است آشنا شده امید است در خور استعداد خود بتوانم و بتوانید از این سرمایه بی‌کران معنوی بهره‌مند شده خود و دیگران را از ضلالت و گمراهی رهانده، و زندگی را بر اساس سعادت دنیا و آخرت بنا کنیم.

لقمان حکیم، ص: 115

بخش پنجم

حکمت‌های عملی

در کتب اصول فقه می‌خوانیم که: قول و فعل و تقریر برگزیدگان خدا برای مردم حجت و میزان شناخت حق و باطل است.

اعمالی که از يك انسان انتخاب شده حق سر می‌زند، سخنانی که از او شنیده می‌شود، امضایی که نسبت بکار دیگران از او صادر می‌گردد و همه و همه قابل پیروی است، و قرآن مجید در این زمینه آیاتی دارد که در کتب اصولی به آنها استدلال شده. از محتویات آیات سوره لقمان استفاده می‌شود که گفته‌های لقمان واجب‌الاتباع است، و وقتی قرآن پیروی از گفته‌های او را لازم بداند بدون تردید کردار او و امضایش را نیز نسبت به برنامه‌ها حجت و مقیاس می‌داند.

من برای اینکه مطالعه کنندگان این دفتر بهره بیشتری ببرند، علاوه بر جمع‌آوری حکمت‌هایش از کتب گوناگون اسلامی سعی کردم به افعال و رفتار او نیز اشاره کنم و برای این منظور کتب متعددی که گمان می‌بردم نامی از آن حضرت برده‌اند مطالعه کردم متأسفانه به بیش از چند مورد در این قسمت دسترسی پیدا نکردم ولی در عین اینکه مختصر است از نظر نتیجه عملی مفصل است، امید است که دوستان عزیز اگر به بیش از آنچه اشاره می‌رود دست یافتند نگارنده را آگاه کرده تا در چاپ‌های بعد تدارک شود.

1- از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حکایت شده:

لقمان حکیم، ص: 118

که روزی مردمی بر لقمان گذشت، دید گروهی انبوده گردش نشسته و از پندهای او بهره می‌برند، از روی تعجب پرسید: تو آن غلام نیستی که در فلان مکان شبانی گوسپندان بر عهده داشتی؟

گفت: آری، من همانم، پرسید از کجا بدین مقام رسیدی؟ گفت: از اجرای سه برنامه:

(1) ترك کارهای بیهوده.

(2) اداء امانت.

(3) راستی در گفتار و کردار «1».

2- بسیاری از رویدادهای زندگی که در ظاهر به نفع انسان می‌نماید در واقع به زیان اوست، همانطوری که بسیاری از حوادث که به ظاهر در جهت زیان شخص سیر می‌کند ارمغان نفیسی از سعادت به همراه می‌آورد.

لقمان حکیم از افرادی نبود که به دیدن ظاهر حوادث دنیا اکتفا کند بلکه در پرتو نور معرفت حقایقی را می‌دید که از دیده ظاهرین پوشیده، لقمان این راز بزرگ را طی يك داستان ساده و در خور فهم عوام منعکس می‌کند.

مردی زشت سیما همسری ماه صورت داشت، شعله عشق زن تا اعماق جان و مغز استخوان او نفوذ کرده بود، ولی زن طنز عشق و التهاب او را به هیچ نمی‌شمرد و از آغوش و کنارش تنفر داشت.

روزگاری دراز عاشق بیچاره کنار معشوق بی‌وفا چون تشنه‌ای در کنار چشمه با چشمی سرشار از محبت و حسرت بسر می‌برد.

قضا را در یکی از شب‌ها دزدی به خانه ایشان حمله برد وزن از شدت وحشت سراسیمه خود را به آغوش شوهر افکند و هر دو دست را محکم طوق گردن او ساخت، مرد هجران کشده که در غوغای عشق و بحران حرمان از اندیشه سیم و زر

(1) تفسیر ابوالفتوح: ج 9، ص 69.

لقمان حکیم، ص: 119

و خواسته و ساخته فارغ بود زن را چون جان شیرین در آغوش کشید و مقدم دزد را مبارك شمرد و آرزو کرد: ای کاش سال‌ها پیش از این چنین حادثه‌ای که دیگران از وقوعش نگرانند برای او رخ می‌داد، و ای کاش آن دزد هر شب به خانه‌اش می‌آمد و او را از نعمت وصل و لذت آغوش برخوردار می‌نمود، اتفاقاً همین حادثه موجب شد که رابطه آن زن و شوهر محکم‌تر و برقرارتر گشت، و زندگی آن دو نمونه‌ای از عشق و محبت شد، این است نتیجه پیش آمدها برای مردم عاقل و دانا.

3- روزی به سوی شهر در حرکت بود به مردی برخورد که آن مرد لقمان را نمی‌شناخت، از آن حضرت پرسید: تا شهر چقدر راه مانده؟

فرمود: راه برو، مرد به راه رفتن ادامه داد، چون مقداری گام برداشت لقمان فریاد زد: دو ساعت مانده، آن مرد پرسید:

چرا این جواب مختصر را هنگام سؤال من نگفتی؟

فرمود: راه رفتنت را ندیده بودم، تعیین مدت با نداشتن سرعت سیر صحیح نبود، اکنون که طرز قدم برداشتنت را دیدم با طول راه سنجیدم دانستم که برای رسیدن تو به شهر دو ساعت مدت لازم است.

4- لقمان بزرگوار اعتقاد داشت که دوری از بدی‌ها و انجام خوبی‌ها فقط باید به منظور جلب خشنودی حق باشد، و هر گاه کسی تعریف و تمجید خلق را هدف سازد گذشته از آنکه همت بزرگ انسانی را پست و زیون ساخته و از ارزش عملش فرو کاسته به منظور اصلی دست نیافته.

این را باید دانست که بدگویان و یاوه سرایان در هیچ موقعیتی زبان از خرده‌گیری فرو نخواهند بست.

لقمان در چند جمله پندها که به فرزندش می‌داد این مسئله را به او خاطرنشان ساخت:

پسر از پدر خواست تا این حقیقت را عملاً در نظرش مجسم سازد. لقمان به

لقمان حکیم، ص: 120

فرزند فرمود: هم اکنون ساز و برگ سفر مهیا کن تا در طی مسافرت این مطلب بر تو روشن شود، فرزند دستور پدر را به کار بست، مرکب آماده نمود، لقمان سوار شد و به فرزند گفت دنبال من حرکت کن، در آن حال بر قومی گذشتند که در مزارع به زراعت مشغول بودند، چون آن گروه چشم به آن دو مسافر انداختند زبان به یاوه سرایی در جهت اعتراض گشودند و گفتند:

زهی مرد بی‌رحم سنگین دل که خود به تنهایی لذت سواری برد و کودک ضعیف بیچاره را به دنبال خود کشد؟!!

در این وقت پیاده شد و پسر را سوار کرد، می‌رفتند تا به گروهی رسیدند این بار بینندگان زبان به اعتراض باز کردند که این پدر را بنگر آنقدر در تربیت فرزند کوتاهی کرده که حرمت پدر نشناسد، جوان نیرومند سوار می‌شود ولی پدر ضعیف و ناتوان از دنبالش حرکت می‌کند.

در این حال لقمان در ردیف فرزند سوار شد تا به قوم دیگر رسیدند آنان گفتند:

این دو بی‌رحم را بنگرید که بر پشت حیوانی ضعیف سوار شده در صورتی که اگر هر يك به نوبت سوار می‌شدند حیوان بیچاره از بار گران آنان خسته نمی‌شد.

در این موقعیت هر دو پیاده شدند تا به دهی رسیدند، مردم ده چون هر دو را دنبال مرکب پیاده دیدند گفتند: این پیر را با جوان بنگرید که هر دو پیاده می‌روند، در صورتی که مرکب برای سواری آنان آماده و پیش رویشان در حرکت است.

چون کار سفر به پایان رسید به فرزند گفت: اکنون در طی این سفر دریافتی که خشنود ساختن مردم و بستن زبان اعتراض کنندگان و عیب جوین محال است، از این جهت مرد خردمند بجای آنکه گفتار و کردار خود را وسیله جلب رضایت دیگران سازد باید عمل خود را در معرض خشنودی حق قرار دهد و به عیب

لقمان حکیم، ص: 121

دیگران و تحسین مردمان ننگرد. «1» 5- زمانی که غلام بود، خواهش برای تفریح از بیت المقدس به بیرون رفت و در کنار رودخانه‌ای فرود آمد، در حال مستی با یارانش به قمار مشغول شد و در بازی مغلوب و مقهور گردید، و چون در بازی شرط شده بود بازنده باید نیمی از مالش را به دوستان واگذارند، یا آب رودخانه را بیاشامد، پس از بهوش آمدن دانست که در شرط خطا کرده از یاران مهلت خواست، پس از مهلت به حضور لقمان شتافت و از او چاره طلبید، فرمود: من این مشکل را حل می‌کنم در صورتی که تعهد کنی دیگر لب به این جنس آلوده نزنی.

بامداد با خواهی به طرف رودخانه رفت، به یاران خواهی گفت: سرچشمه آب را ببندید تا خواهی من آب موجود رودخانه را بخورد، یاران از جواب فروماندند، و خواهی نیز از عمل قبیح خود توبه کرد «2».

6- لقمان در مقام صبر و شکیبایی مقتدر بود و دیگران را به این مقام و مرتبه توصیه می‌کرد، روزی به دیدن داود پیغمبر رفت، او را دید که او حلقه‌های آهن در هم می‌فرکند و لباسی از پولاد فراهم می‌سازد، لقمان که از خاصیت آن لباس بی‌خبر بود خواست در این باره سؤال کند اما در برابر خواهش نفس مقاومت کرد و زبان درکشید و خاموش بماند، تا داود زره را تمام کرد و پوشید، لقمان در پرتو صبر بی آنکه ذلت سؤال را تحمل کند فرمود:

خاموشی حکمت است، اما آنکه زیر این بار تحمل کند اندک است، داود چون این سخن شنید، فرمود: تو را به حقیقت حکیم نامیده‌اند «3».

(1) بحار جدید: ج 13، ص 433.

(2) تفسیر ابوالفتوح: ج 9، ص 70.

(3) مثنوی دفتر سوم: ص 47، دائرةالمعارف فرید و جدی: ج، 8، ص 371.

لقمان حکیم، ص: 122

7- لقمان بزرگوار از بیهوده گوپی خواجه سخت ناراحت بود و مترصد فرصت که خواجه را بیدار کند، روزی مهمان عالیقدری بر خواجه وارد شد لقمان را گفت تا گوسپندی ذبح کند و از بهترین اعضای او غذایی مطبوع بیاورد.

لقمان از دل و زبان گوسپند غذایی تهیه کرد و بر خوان گذاشت، روز دیگر خواجه گفت گوسپندی ذبح کن و از بدترین اعضایش غذایی بساز این بار نیز غذایی از دل و زبان آماده ساخت.

خواجه از کار لقمان دچار حیرت شد، پرسید: چگونه می شود که دو عضو هم بهترین و هم بدترین اعضا باشد؟ لقمان گفت:

ای خواجه دل و زبان مؤثرترین اعضا در سعادت و شقاوتند چنانکه اگر دل را منبع فیض و نور گردانند و زبان را در راه نشر حکمت و بسط معرفت و اصلاح بین مردم و رفع خصومات به جنبش آورند بهترین اعضا باشند ولی هر گاه دل به ظلمت و بداندیشی فرو رود و کانون کینه و عناد گردد و زبان به غیبت و فتنه انگیزی آلوده گردد از بدترین اعضا خواهند بود.

خواجه از این داستان پند گرفت و از آن پس در صدد اصلاح خویش برآمد «1».

8- لقمان حکیم در آغاز کار غلامی مملوک بود، خواجه ای توانگر و نیک سیرت داشت اما در عین توانگری از عجز و ضعف شخصیت مبرا نبود، در برابر اندک ناراحتی شکایت می کرد و ناله می نمود، لقمان از این برنامه آگاه بود ولی از اظهار این معنی پرهیز می نمود، زیرا می ترسید اگر با او در این برنامه هب صراحت گفتگو کند عاطفه خودخواهیش جریحه دار گردد از این رو روزگاری منتظر فرصت بود تا خواجه را از این گله و شکایت باز دارد تا روزی یکی از دوستان خواجه خریزه ای به رسم هدیه برای او فرستاد. خواجه که از مشاهده فضایل لقمان سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود آن میوه را از خود دریغ داشت تا به لقمان ایشار

(1) تفسیر ابوالفتح: ج 9، ص 70.

لقمان حکیم، ص: 123

کند، کاردی طلبید و با دست خود آن را برید و قطعه قطعه به لقمان داد و او را وادار به تناول کرد.

لقمان قطعات خربزه را گرفت و با گشاده رویی خورد تا يك قطعه بیش نمانده بود که خواجه آن را به دهان گذاشت و از تلخی آن روی در هم کشید آن گاه با تعجب از لقمان سؤال کرد چگونه خربزه‌ای تلخ را این چنین با گشاده رویی تناول کردی و سخنی به میان نیاوردی؟

لقمان که از ناسپاسی خواجه در برابر حق و همچنین از ضعف و از زبونی او ناراضی بود دید فرصتی مناسب برای آگاه کردن او رسیده از این رو با احتیاط آغاز سخن کرد و گفت:

حاجت به بیان نیست که من ناگواری و تلخی این میوه را احساس می‌کردم و از خوردن آن رنج فراوان می‌بردم ولی سال‌ها می‌گذرد که من از دست تو لقمه‌های شیرین و گوارا گرفته‌ام و از نعمت‌های تو متنعمم، اکنون چگونه روا بود که چون تلخی از دست تو بستانم شکوه و گله آغاز کنم و از احساس تلخی آن سخنی به زبان آورم.

خواجه از شنیدن سخن لقمان به ضعف روح خود توجه کرد، و در برابر آن قدرت روانی به زانو در آمد و از آن روز در اصلاح نفس و تهذیب روح همت گماشت تا خود را در برابر شدائد به زیور صبر بیاراید «1».

9- وقتی لقمان از سفری برمی‌گشت غلامش از او استقبال کرد، از حال خویشان خود بدینگونه از غلام سؤال کرد:

از پدرم چه خبر داری؟

گفت: از دنیا رفت.

جواب داد: خدا را شکر که مالک کار خود شدم، از مادر چه خبر داری؟

(1) مثنوی دفتر سوم: ص 38.

لقمان حکیم، ص: 124

گفت: به رحمت حق رفت، گفت: اندوه من برطرف شد، از همسرم چه خبر داری؟ گفت: مرد.

گفت: تجدید فراش شد، از خواهرم چه خبر داری؟

گفت: او نیز به حق پیوست.

گفت: ناموسم پوشیده شد، از برادرم چه خبر داری؟

گفت: از دنیا رفت.

گفت: پشتم شکست، از پسرم چه خبر داری؟

گفت: رحلت کرد.

گفت: دلم داغدار شد «1».

10- روزی با فرزندش به سفری روانه شد، و قصدش این بود که به پسر رنج سفر و راحت وطن را معلوم کند، وقتی به قریه نزدیک شدند مرکب آنان از راه رفتن بماند، و پسر نیز از پیاده رفتن پایش درد گرفت، و از ادامه راه عاجز ماند و به پدر از خستگی و گرسنگی شکایت کرد و گریست لقمان با پنجاهای حکمت آمیز پسر را سرگرم می کرد، بامدادان شخصی پیدا شد که درازگوشی با خود داشت، پسر لقمان را بر مرکب سوار کرد و به جانب مقصد رهسپار شدند، چون وارد قریه گشتند همه اهل ده را کشته یافتند.

معلوم شد گروهی از دشمنان در کمین بودند و به آنان شبیخون زده اند لقمان فرمود:

پسر، حکمت گرفتاری ما در بیابان آن بود که اکنون ظاهر گردید اگر از راه ماندن مرکب و آزار پای تو نبود ما هم کشته می شدیم. «2» 11- روزی در محضر حضرت داود جمعی نشستند و به سخنان او گوش

(1) مجمع البیان: ج 8، ص 317

(2) درّتیم با کمی تغییر در عبارت: ص 50.

لقمان حکیم، ص: 125

می دادند، از هر چیزی سخن به میان آمد و هر کسی مطلبی گفت، جز لقمان که سکوت اختیار کرده بود.

داود گفت: ای لقمان چرا سخن نمی گویی؟

فرمود: در کلام چیزی نیست مگر به نام خدا، و در سکوت چیزی نیست مگر تفکر در امر معاد، و مرد با ایمان چون تأمل کند سکینه و وقار بر او مستولی شود، و چون شکر خدای بجا آورد بر او رحمت و برکت نازل گردد و چون قناعت ورزد از مردم بی نیاز گردد، و چون راضی به رضای حق شود اهتمامش به امور دنیا سست گردد، و هر که از خود محبت دنیا خلع کند از آفات و شرور نجات یابد، و چون ترك شهوات نماید در گروه مردمان آزاد درآید، و چون تنهایی گزیند از حزن و اندوه رهایی یابد، و چون از حسد برهد محبت مردم درباره خود بیفزاید، و چون اعراض از امور فانی کند عقل او زیاد شود، و چون بینای به عاقبت گردد پشیمانی ایمن شود داود فرمود: سخنت را تصدیق کنم و کلامت را امضا نمایم.

«1».

12- زمانی که غلام بود جز او غلامان دیگری در خانه خواجه کار می کردند روزی خواجه آنان را به باغ فرستاد تا میوه آورند، آنان در راه میوه نیکوتر را خوردند و تقصیر را بر لقمان گذاشتند، خواجه پرسید:

چرا میوه نیکونیاوردید؟

گفتند: آنچه میوه خوب در طبق بود لقمان خورد، لقمان گفت: ای خواجه آدم منافق و دو رو نزد خدای تعالی امین نباشد، اینان دروغ می گویند میوه های نیکو را خود خورده اند، به فرما تا آب گرم حاضر کنند و به ما بخوراند، آن گاه در صحرا بدوانند تا هر که هر چه خورده برگرداند خواجه چنین کرد، از دهان لقمان چیزی جز آب بیرون نیامد و از گلوی دیگران آنچه خورده بودند بیرون آمد، خواجه

(1) درتیم: ص 7.

لقمان حکیم، ص: 126

بعد از این ماجرا به رأی عقل او آگاه شد و به سخنان وی معتقد گشت «1».

13- روزی خواجه برای قضاء حاجت رفت، و بسیار نشست، چون بیرون شد لقمان گفت:

ای خواجه زیاد نشستن انسان را دچار مرض می کند، به سهولت بنشین و به آسانی برخیز، خواجه دستور داد آن کلمه را بر در محل قضاء حاجت نوشتند «2».

14- روزی شخصی از وی پرسید: که خلاصه معرفت و روح حکمت تو چیست؟

لقمان گفت: خلاصه معرفت و روح حکمت من آنست: که از امور زندگی من آنچه بر عهده خالق است تکلیف و زحمت روا ندارم، و آن چه بر عهده من است سستی و تسامح جایز نشمرم.

15- لقمان در پرتو نور معرفت دریافته بود که مراعات جانب عدالت در هر برنامه‌ای از شروط کامیابی است، و حتی برای بهره صحیح گرفتن از لذات جهان نیز رعایت اعتدال لازم است.

چون افراط و زیاده روی در این راه لذت‌ها را به آلام و امراض تبدیل می‌کند، و عادت‌ها و آلودگی‌های کشنده‌ای بیار خواهد آورد، از این رو برای راهنمایی فرزند خود با بیانی جالب و منطقی نافذ آغاز سخن کرد و گفت:

پسرم! این پند را از پدر بشنو، در سراسر دوران زندگی جز از لذیذترین غذا تناول مکن، و جز از بهترین جامه مپوش، و جز در ملائمت‌ترین بستر میارام، و جز از زیباترین مشاهد کام مستان.

این بار پندهای پدر به گوش فرزند عجیب آمد، زیرا لقمان همیشه او را به سادگی و اقتصاد در شؤون زندگی دعوت می‌کرد، اما این بار به نظر می‌آمد که او را

(1) مثنوی: دفتر اول، ص 94.

(2) تفسیر ابوالفتح: ج 79 ص 70.

لقمان حکیم، ص: 127

به تن‌پروری و کام‌جویی توصیه می‌کند.

به این خاطر از پدر توضیح این نصایح را باز خواست، لقمان گفت: مراد من از این پندها این بود که برای رفع هر حاجت زمانی اقدام کنی که آن نیاز و حاجت به اوج شدت و منتهای ضرورت رسیده باشد، و در چنین حالت است که نازل‌ترین مراتب رفع ضرورت کیفیتی بوجود خواهد آورد که از عالی‌ترین مراتب لذت قوی‌تر باشد.

تن خود را زمانی تسلیم بستر کن که فشار خواب حواس و قوای تو را یکسره تحت تأثیر قرار داده باشد، در این حال است که پاره خشتی در زیر سر از بالشی آکنده از پر بهتر می‌آید.

دست وقتی به سراغ لقمه بگشای که گرسنگی طاقتت را تاب کرده باشد در این زمان است که ساده‌ترین غذا لذتی افزون‌تر از سفره سلطان به تو می‌بخشد.

پیکر آن‌گاه به جامه‌ای تازه بیارای که لباس قبل از ارزش انتفاع افتاده باشد، در چنین شرایط جامه کرباس از خلقت شاهانه برا زنده‌تر جلوه می‌کند.

برای ارضاء غریزه جنسی وقتی آماده شو که فشار شهوت از حد تحمل گذشته باشد، در این وقت است که کنیز مطبخی در آغوش تو جاذبه‌ای افزون‌تر از الهه حسن نشان می‌دهد «1».

16- شنیدم که لقمان سیه فام بود

نه تن پرور و نازک اندام بود

یکی بنده خویش پنداشتن

زیون بود در کار گل داشتش

حفا دید با جور و قهرش بساخت

به سالی سرایی ز بهرش بساخت

چو پیش آمدش بنده رفته باز

ز لقمانش آمد نمی‌فراز

به پایش در افتاد و پوزش نمود

بخندید لقمان که پوزش چه سود

به سالی ز جورت جگر خون کنم

به يك ساعت از دل بدر چون کنم

(1) قصص قرآن: ص 266.

لقمان حکیم، ص: 128

ولی هم به بیخاشیم ای نیک مرد

که سود تو ما را زیانی نکرد

مرا حکمت و معرفت گشت بیش	تو آباد کردی شبستان خویش
که فرمایم وقت‌ها کار سخت	غلامیست در خیلیم ای نیکبخت
چون یاد آدم سختی کار گل	دگر ره نیازمیش سخت دل
نسوزد دلش بر ضعیفان خرد	هر آن کس جور بزرگان نبرد
تو بر زیردستان درشتی مکن «1»	گر از حاکمان سخت آید سخن

(1) بوستان سعدی: ص 159.

لقمان حکیم، ص: 129

بخش ششم

* انتخاب به مقام رهبری

* آیین راستی

* اداء امانت

* عدم دخالت بیجا

* فرو بستن دیده از حرام

* اقتصاد در شؤون زندگی

* اسلام و مالکیت

* عبودیت و بندگی

* مغز متفکر

* صبر و شکیبایی

* عبرت

* قضاوت

لقمان حکیم، ص: 131

انتخاب به مقام رهبری

لقمان حکیم که شخصی سیاه چهره از مردم سودان مصر بود ولی با وجود چهره سیاه و نازیبا، دلی روشن و روحی باصفا داشت.

آن بزرگ‌مرد به خاطر درستی در زندگی و اخلاق پسندیده لیاقت آراسته شدن به لباس حکمت یافت، تا به هنگام يك نیم روز که مردم به خاطر استراحت از حرارت هوا به خواب رفته بودند دسته‌ای از فرشتگان به دستور حضرت حق او را ندا دادند:

آیا دوست داری که خداوندت در زمین به منصب پیامبری برگزیند تا در اختلافات مردم به قضاوت برخیزی، و از پریشانی زندگی آنان را سر و سامان بخشی؟

جواب گفت: هرگاه خداوندم به قبول این برنامه مأمور سازد پیروی می‌کنم، زیرا یقین دارم که هرگاه مأمور به این کار شوم از لطف و عنایتش و کمک و یاریش بهره‌مند خواهم شد، اما اگر مرا در رد و قبول آن مختار سازد راه عافیت خواهم گزید و از این مسئولیت بزرگ احتراز خواهم کرد.

ملائکه سرّ قبول نکردن این مقام را از او خواستند، گفت: حکومت میان مردم کاری بس دشوار و راهی سخت و پیچیده به انواع بلاهاست، و هر که این وظیفه را به عهده گیرد هرگاه در برنامه‌ها به حق حکم کند از زیان برهد، و اگر به لغزش افتد

لقمان حکیم، ص: 132

از سعادت محروم شود، خواری و گمنامی دنیا در برابر سربلندی آخرت قابل جبران است، ولی کسی که جاه و مقام دنیا را مقصود خود گرداند دنیا و آخرت هر دو را خواهد باخت، زیرا عزت دنیا از دست خواهد رفت و به عزت و نعمت آخرت هم نخواهد رسید.

فرشتگان چون سخن او را شنیدند بر درایت و عقل او آفرین گفتند و خدای بزرگ منطق او را پسندید تا چون شب رسید، سرچشمه حکمت را از درون جان آن مرد روان کرد، چون از آن رؤیا دیده گشود، آثار حکمت را در سراسر عالم جلوه گر دید، و سرمایه‌های حکمت به صورت نصیحت و دستور زندگی به زیانش جاری گشت.

عللی که سبب برگزیده شدن او به مقام حکمت و رهبری شد، در کتب بزرگ و قابل توجه چنین آمده:

از ابتدای زندگی به آیین راستی سخن می گفت، و در ردّ امانت مردم دقت کامل داشت، در برنامه‌هایی که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد، دیده از حرام فرو می بست، و زبان از گفتن سخنان بیهوده نگاه می داشت، در امر زندگی مراعات اقتصاد می کرد، و در مقام فرمان بردن از امر الهی نیرومند و قوی بود، مغزی متفکر داشت، و اکثر اوقات را به تأمل و اندیشه می گذراند، از حوادث جهان عبرت می گرفت، و برای صفا دادن جان تجربه می اندوخت. در نتیجه روحی آرام داشت، و در ساعات روز دیدگان تسلیم خواب نمی کرد، هرگز او را در برنامه خلاف انسانیت ندیدند، از خنده و استهزا نسبت به دیگران پرهیز داشت، عقل را محکوم هوای نفس نمی کرد، از کامیابی در برنامه‌های دنیا مغرور نمی شد، و در آن امور به خود غصه و اندوه و غم راه نمی داد، در صبر و شکیبایی به اندازه‌ای توانا بود که چند فرزندش پیش چشمش جان دادند و او از سر جزع و زبونی دیدگان را بسرشگ نیالود در اصلاح امور خلق کوششی بسزا داشت، و هرگاه دو نفر را در حال

لقمان حکیم، ص: 133

دعوا و جدال می دید در آشتی دادن آنان سعی بلیغ می کرد، هر زمان که سخن سودمندی از کسی می شنید تا به مأخذ آن آگاه نمی شد از تحقیق فرو نمی نشست، بیشتر اوقات خود را به معاشرت و مجالست با فقها و حکما و قضات و پادشاهان می گذاشت، بر نخوت شاهان که شیفته قدرت زودگذر شده بودند به دیده شفقت می نگریست «1».

من در این بخش به توضیح و ترجمه صفات عالی روحی آن حکیم بزرگ الهی پرداخته و از خدای مهربان می‌خواهم که همه ما را به زیور آن برنامه‌های سعادت بخش بیاراید، صفاتی که در صفحه قبل خواندید و لقمان بزرگوار به آنها آراسته بود به طور تقریب در عناوین زیر خلاصه می‌گردد:

1- راستی در گفتار.

2- ادای امانت.

3- عدم دخالت بیجا.

4- فرو بستن دیده از حرام.

5- اقتصاد در شئون زندگی.

6- عبودیت و بندگی.

7- مغز متفکر.

8- عبرت گرفتن از تاریخ.

9- عدم غرور.

10- صبر و استقامت.

11- اصلاح امور خلق.

12- معاشرت صحیح.

(1) بحار جدید: ج 13، ص 409. تفسیر علی بن ابراهیم: ج 2، ص 161. کشف الاسرار: ج 7، ص 489. المیزان
بنقل از مجمع البیان: ج 16، ص 233.

آیین راستی

یکی از صفات پسندیده که هماهنگ با سرشت آدمیان است راستگویی است، هر انسانی مطابق با واقعیت فطرت مایل به راستی در گفتار و اعمال است، و نیز میل دارد آنچه را از دیگران می شنود راست بشنود.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در میان اعضاء ظاهر انسان از همه وسیع تر زیانست که واسطه بین ظاهر و باطن آدمی است.

انسان در ظاهر خود قوایی دارد که با هر يك از آنها چیزهایی از جهان درك می کند، مانند گوش که با آن صداها را می شنود، چشم که با آن مناظر و اشکال را می بیند، بینی که با آن بوها را دریافت می کند و ... بشر هر چه را با قوای ظاهر درك می کند در باطنش جمع می گردد و تمام آنچه را ظاهر و باطنش به کمک یکدیگر فراهم آورده اند زبان بیان می کند.

هر يك از قوای ظاهر از دیگری بی خبر است، ولی زبان هر چه را آن قوا گرفته اند بیان می کند، زیرا این عضو وسیع لیاقت اظهار جمیع ادراکات ظاهر و باطن را دارد.

علاوه بر آنچه آدمی به وسیله قوای ظاهر درك می کند، با عقل و وهم و گمان هم مراتبی را در باطن خود دریافت می دارد که در میان قوای ظاهر فقط زبان آشکار کننده آن مراتب باطنی است، خلاصه زبان پرده دار روح وسیع و باطن نامحدود است.

هر چه موجود باشد یا معدوم، خالق باشد یا مخلوق، معلوم باشد یا مشکوک، تخیل باشد یا موهوم، زبان در اطرافش به سخن می آید و اثبات و نفی می کند، و می توان گفت آنچه دانش بشر بدان می رسد زبان به حق یا به باطل به بیان آن می پردازد، باین وسعتی که زبان دارد اگر از روش فطری که میل به راستی است پیروی کند صاحبش اهل فضیلت و خیر است، و اگر عنان رها کند شیطان او را به

لقمان حکیم، ص: 135

وادی های خطرناک خواهد انداخت. مردم با داس زبانشان چون هیمة خشک دود می شوند و به رو در آتش جهنم قرار می گیرند، کسی از شر زبان ایمن می ماند که آنرا به لجام دین مقید کند، و جز در مواردی که سود دنیا و آخرت باشد رهاش نکند.

غزالی می گوید: زبان از نعمت های بزرگ حق و صنعت های دقیق خدا است، این عضو با اینکه جرمش کوچک ولی طاعت و جرمش بزرگ است زیرا کفر و ایمان و توابع آن با شهادت زبان ظاهر می شود «1».

پیامبران الهی که يك قسمت مهم مأموریتشان احیاء فطریات بوده مردم را به راستگویی دعوت کردند، و آنان را از دروغ گفتن بر حذر داشته اند اسلام دروغ را عامل مخرب ایمان شناخته «2» و آن را از گناهان کبیره قرار داده است.

علی علیه السلام می فرماید: هیچ کس طعم ایمان را نمی چشد مگر اینکه دروغ را ترك کند چه جدی باشد و چه شوخی «3».

و نیز فرمود: هیچ عملی به قبح دروغگویی نیست.

دروغ گفتن مخالف وجدان اخلاقی فطری، و نیز مخالف وجدان اخلاقی تربیتی است، دروغ در نظر کلیه اقوام و ملل عملی ناپسند و غیر مشروع است.

دروغ گویی آدمی را به سایر گناهان آلوده می کند، دروغگو انواع معاصی را مرتکب گشته و هرگاه از او پرسند درکمال وقاحت تکذیب کرده خود را پاک معرفی می کند.

امام یازدهم علیه السلام می فرماید: تمام گناهان و ناپاکی ها در يك خانه جمع شده، کلید آن خانه دروغگویی است «4».

(1) محجة البیضاء: ج 5، ص 190.

(2) کافی: ج 2، ص 254.

(3) کافی: ج 2، ص 255.

(4) مستدرک الوسائل: ج 2، ص 100.

لقمان حکیم، ص: 136

دروغ یکی از معایبی است که آشکارا و به روشنی مذموم و قابل سرزنش و مؤاخذه است، زیرا دروغ به دنبال خود گناهان زیادی را می کشد، و دری به روی تمام معایب باز می کند، ناتوانی ما در پیشگیری از بروز این خوی و ضعف ما در منع

و دفع آن گناه نابخشودنی است، یونس بن عبید می گوید: هر کس زبان خود را مقید می دارد در باقی اعمال او هم اثر صلاح دیده می شود.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: هر کس زیاده روی در سخن داشته باشد عاقبت به بیهوده گویی کشانده می شود، و هر کس زیاده گو باشد به آتش نزدیک خواهد بود.

زبان که مظهر امتیاز انسانی است، پاکیزش باعث پاکی گوهر انسانیت است، دروغ گذشته از آنکه دروغگو را موجودی پست و سست و ضعیف می سازد، بنیان جامعه را ویران می کند و ریشه قوم و ملتی را که در آن رخنه کند بریاد می دهد.

دروغ که در خانواده میان زن و شوهر، پدر و مادر، و فرزندان رایج شود، دروغ که در قبیله میان خویشاوندان، و در محله میان همسایگان شیوع یابد، دروغ که در اداره میان رئیس و مرئوس، و در مدرسه میان شاگرد و آموزگار، و در بازار میان خریدار و فروشنده، و در مملکت میان ملت و دولت پا بگیرد، دروغ که در میان منافذ و زوایای اجتماع راه یابد و رخنه کند بنیان جامعه را ویران و جمعیت را خوار و آنها را پریشان و از سعادت و برکات الهی در دنیا و آخرت محروم می کند.

قرآن مجید دستور می دهد: از خدا پروا کنید و با راستگویان بوده باشید «1» یعنی دروغ مگویید، وعده دروغ مدهید، عذر دروغ اقامه نکنید، و در قول و عمل، در ظاهر و باطن راست گفتار و درست کردار باشید.

خدای بزرگ در قرآن مجید سوره المائده آیه 119 می فرماید: قیامت روزی است که راستی راستگویان به آنان سود دهد، در مقابل این برنامه برای آنها بهشت هایی است که از زیر آن نهرها روان است و ایشان در آنجا جاودانند، خدا از

(1) التوبه: آیه 119.

لقمان حکیم، ص: 137

آنان راضی است و آنها از حق خشنودند، و این است رستگاری بزرگ.

قرآن کریم مکرر پیروان ادیان را که در دستورهای دینی کم و زیاد کرده اند، یا مطلبی که دارای واقعیت بوده دگرگون نموده اند سرزنش می کند، و آنان را به خاطر دروغ بستن به کتب آسمانی ستمکار می خواند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: دروغگو و مرده یکسانند، برای اینکه برتری انسان زنده بر مرده در امکان اعتماد به اوست، و اگر نتوان به سخن کسی اعتماد کرد و اطمینان یافت زندگی او بیهوده است، راستی پیمانی از تو و برای توست، به خاطر اینکه راستی روح زیبایی و حقیقت و خواست زندگی توانا و پیروزمند است.

شاید بارزترین و آشکارترین مظاهر و جلوه‌های عدالت در جهان هستی و هر چیزی که مربوط به طبیعت و آفرینش است، همان راستی خالص و مطلق است.

پس در حقیقت راستی و صدق مدار گردش زمین و فلک و شب و روز است، و تنها با راستی و درستی است که فصول چهارگانه پشت سر هم می‌آیند و می‌روند و یا باران می‌بارد و خورشید نور افشانی می‌کند، و هم چنین به خاطر صد و راستی است که خاک زمین به وعده وفا می‌کند، و هر چیزی را در نوبت خود بدون کوچکترین تقدیم یا تأخیری می‌روپاند و تحویل می‌دهد، و باز به خاطر همین راستی است که نوامیس طبیعت و قوانین زندگی پا بر جا و استوار است.

علی علیه السلام در خطبه همام که صفات پرهیزکاران را بیان می‌دارد در اولین مرحله به صفت راستی اشاره می‌کند و آن را از نشانه‌های اهل تقوا می‌داند.

مترجم روح و تفکر هر کسی زبان اوست، از گفتار هر کسی ما در می‌یابیم که در چه حدی از عواطف و اخلاقیات و تفکر قرار گرفته، يك جهت تكريم حق نسبت به پارسایان همین صفت راستگویی و به صواب سخن گفتن آنان است.

نکو بشنو که این وصف نکویی است

نخستین وصف خوبان راستگویی است

ز هر نیکویی اندر وی نشان است

کسی را کاین نکویی در زبان است

لقمان حکیم، ص: 138

در او یابی صفات نیک بسیار

هر آن کس را که باشد صدق گفتار

دلی کز عشق روشن آفتاب است

فروغش بر زبان صدق و صوابست

نبی بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم برای ادای شکر نسبت به نعمت راستی در پیشگاه حق عرضه می‌دارد:
 خداوندا! زبان گویا و فصیحم دادی تا بغیر تو مدح نگویم، و جز برای تو ثنا نخوانم، و به معادل مأیوسی و بدگمانی روبرو
 نشوم، از مدیحه گویی دیگران و ثناخوانی برای مخلوقات به زبانم راه بازگشت دادی.
 خدایا! از بھر ثناگو از ناحیه ثنا شده پاداشی است ولی من به تو امیدوارم که مرا به ذخایر رحمت و خزائن مغفرت دلالتم
 نمایی.

خدای مهربان! در مقام منت گذاری بر گذشتگان در کتابش می‌فرماید به آنان از رحمت خود بخشیدیم و از برای آنان
 زبان راست قرار دادیم «1».

از آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام دقت کافی و توجه وافق نسبت به صدق و راستی داشت و همراه آن بسر می‌برد و در
 کنار آن زندگی می‌کرد از نخستین هدف‌های او می‌بینیم که تہذیب و تربیت مردم را بر پایه بینش و خرد و احساس و
 درك خود قرار داد.

مفهوم صحیح و مدلول اساسی تہذیب و تربیت هم جز اساس و درك عمیق ارزش زندگی و شخصیت وجود چیز دیگری
 نیست و از آنجا که این مفهوم تنها مفهوم بزرگ تہذیب و تربیت است صدق و راستی با ذات هستی و با هر موجود مادی
 یا معنوی همان محوری خواهد بود که تہذیب و تربیت به دور آن می‌گردد، چنانچه محور عدالت در جهان هستی نیز همین
 است.

روی پایه این اصل که مدار و ملاک تہذیب و تربیت در نزد علی علیه السلام دور نگاه داشتن انسان از دروغ و یا به تعبیر
 دیگر پشتیبانی از انسان زنده در قبال سردی

 (1) سوره مریم: آیه 50.

و مرگ است. میگساری و مستی عامل مؤثری برای ارتکاب گناهان است، چه بسیار مردمی که در عین عادت دست به برخی از گناهان نمی‌زنند ولی در موقع مستی که پرده حیا دریده شود و چشم عقل تیره گردد با بی‌پروایی به هر گناهی دست می‌زنند ولی اثر تیرگی‌های دروغ در عقل و روان به مراتب بیش از میگساری است، کسی که به دروغ عادت کرده و بی‌پروا هر چه می‌خواهد می‌گوید از انسان مست بی‌حیاطر است و از هیچ گناهی باک ندارد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوندا برای شرور و بدی‌ها قفل‌هایی قرار داده که مردم از خطرات آن شرور در امان باشند شراب کلید قفل‌های بسته ولی خطر دروغ از شراب بیشتر است «1».

امام هشتم علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که از پیامبر پرسیدند:

ممکن است مؤمن بترسد؟

فرمود: آری.

گفتند: ممکن است بخیل باشد؟

فرمود: آری.

پرسیدند: ممکن است دروغ بگوید؟

فرمود: هرگز «2».

حجاج بن یوسف روزی سخنش طولانی شد، مردی از میان جمع برخاست و گفت: سخن کوتاه کن وقت نماز است، زیرا وقت نماز به خاطر تو توقف نمی‌کند، و نیز خداوند عذرت را نمی‌پذیرد، حجاج از صراحت آن مرد به خصوص در مجلس عمومی سخت آزرده شد دستور داد او را زندانی کردند.

کسان آن مرد به دیدار حجاج رفتند و به وی گفتند: امیر زندانی ما دیوانه است، دستور ده او را آزاد کنند، حجاج گفت: اگر خودش به دیوانگی خود اقرار کند

(2) جامع السعادات: ج 2، ص 248.

لقمان حکیم، ص: 140

آزادش می کنم.

کسان زندانی به ملاقاتش رفتند و داستان را برایش گفتند، سپس از او خواستند اقرار به دیوانگی کند، در پاسخ گفت:
من چنین اقراری نمی کنم، خداوند مرا سالم آفریده و من به حضرت او دروغ نمی بندم، وقتی جواب متین او به گوش حجاج رسید دستور داد به احترام راستگویی آزادش کنند.

ای گرو کرده زبان را به دروغ	برده بختان ز کلام تو فروغ
این نه شایسته هر دیده‌ور است	که زبانت دیگر و دل دگر است
از ره صدق و صفا دوری چند	دل قیری رخ کافوری چند
روی در قاعده احسان کن	ظاهر و باطن خود یکسان کن
یک دل و یک جهت و یکرو باش	وز دو رویان جهان یکسو باش
از کجی خیزد هر جا خللی است	راستی، راستی نیکو مثلی است
دل اگر صدق پسندیدت دهد	بر همه خلق بلندیت دهد» ¹

لقمان حکیم در تمام زوایای حیات از صفت راستی و درستی برخوردار بود، و هرگز زبان پاکش به پلیدی دروغ و سایر گناهان مخصوص به زبان آلوده نشد، از این جهت آن منبع حکمت، و فروغ ایزد هم چون میوه‌ای تازه و شیرین بر شاخسار درخت هستی با اتصال به ریشه راستی در مزرعه تاریخ ثابت و استوار مانده، و این صفت عالی جاودانگی نامش را تضمین نموده است.

هرگاه بشر نتواند به تنهایی زندگی کند و به ناچار باید به کمک افراد دیگر جامعه‌ای تشکیل داده، و بقای نوع و تکاملش را تضمین کند، و مدنی بالطبع

(1) جامی.

لقمان حکیم، ص: 141

و اجتماعی بالفطره بودنش مورد قبول باشد، باید لوازم تشکیل و پایداری جامعه را بالاجبار بپذیرد.

بنابراین باید دید که جامعه بر چه ارکانی برپاست؟ بنای جامعه به روی پایه‌های قوانین و تعهدات گذاشته شده و بدون آن نه ارکان جامعه تشکیل می‌شود و نه پاینده خواهد بود. انسانی که فردا عضو جامعه است باید مطابق با روش واقعی و اصول انسانی تربیت شود، رهبری خویشتن که کار عقل است و سنجایست، ابتدا شناسایی مقررات زندگی را ایجاد می‌کند، و سپس به اداره پیروی از این مقررات و کسب عادات روانی و بدنی که انسان بدان‌ها نیازمند است حکم می‌کند.

برای رهبری خردمندانه زندگی انسان، یک کارآموزی و در عین حال نظری عملی ضروری است، همان طوری که تاریخ، و علم طبیعی، و جغرافیا و دستور زبان را تدریس می‌کنند، تعلیم مقررات راه و رسم زندگی و مبانی عملی آن نیز واجب است، زیرا بدون تعلیم مقررات حیات و به زیستی تمام علوم دیگر به صورت ابزار مخرب و بنیان کن برخواهد آمد.

جوانانی که امرز ناظر از هم پاشیدگی مبانی مدنیتند محصول مدارس جدیدند، مدارسی که از تعلیم آداب حیات عاری هستند، اغلب جوانان کم‌سواد، در پاره‌ای از بی‌ادبی‌ها زرنگ و حيله‌گر و دغل و عاری از سنجایا و حسن اخلاقند.

این عیوب بزرگترین نشانه نقص در تعلیم و تربیت است. خانواده که باید امن‌ترین مکان برای طفل باشد، به طور کلی محیط رقت‌انگیزی شده زیرا پدر و مادر امروزی از روانشناسی کودک و دوره جوانی اطلاعی ندارند و بیش از حد لزوم ساده لوح یا عصبانی یا ضعیف و خشن هستند، و شاید بسیاری از آنان معایبی به کودکانشان می‌آموزند، و قبل از هر چیز به مشاغل و امور و سرگرمی‌های خود می‌پردازند.

فراوانند کودکانی که در خانه و خانواده خود مناظری از بی‌ادبی و مجادله

لقمان حکیم، ص: 142

و خودپسندی و مستی می‌بینند، و بسیاری اگر در خانه خود ندیده‌اند از دوستان و محیط بیرون آموخته‌اند.

بدون مبالغه می‌توان گفت: که بسیاری از پدران و مادران امروزی از هر طبقه که هستند بیش از حد به مسئله تربیت کودکان خود جاهلند، مدارس نیز هنوز نمی‌توانند وظیفه واقعی خود را ایفا کنند، زیرا آموزگاران نیز رفتارشان بهتر از پدران و مادران نیست، کودکان نه فقط به دستور و گفتار بلکه مخصوصاً به نمونه و سرمشق احتیاج دارند.

خلاصه آنکه نه مدرسه و نه خانواده امروز نمی‌توانند راه و رسم زندگی را به کودکان بیاموزند، بدین سبب است که در چهره طبقه جوان همچون در آینه اثر بی‌لیاقتی مریبان منعکس شده است، تعلیم و تربیت عملاً برای آمادگی برای امتحانات و به تمرین ساده حافظه منحصر گشته و بدین ترتیب جز چهارپایی بر او کتابی چند نمی‌پرورد.

با چنین تربیت جوانان نیم‌توانند واقعیت را درک، و وظیفه انسانی خود را ایفا کنند، و این است معنای خیانت در تربیت و در حوزه انسانیت و مسلم با این چند سطر حقیقت حفظ امانت و اداء آن برای شما روشن شد، در این قسمت از زندگی و در بقیه مسائل هم به همین شکل مسئله امانت و خیانت در آن قابل تطبیق است.

خیانت غالباً در مقابل امانت استعمال می‌شود، هر گاه مالی را به کسی بسپارند، یا رازی را به او بگویند، یا کسی برای تربیت در اختیار او قرار بگیرد، او مال را حفظ نکند، راز را فاش کند، اصول تربیتی را تعلیم ندهد خائن، و گرنه امین است.

خیانت یا امانت‌داری اختصاص به این چند محل ندارد، هر کس به عهدی که بسته یا به پیمانی که دارد چه خودش آن عهد را بسته باشد، یا طبیعت بر او قرار داده باشد وفا نکند خائن در امانت است، زیرا عهد بسته شده امانت است، و باید آنرا به مقتضای اخلاق، یا خلقت رعایت کرد.

لقمان حکیم، ص: 143

انسان در این عالم آزاد و مطلق آفریده نشده که به هیچ قید و بندی بسته نباشد، او از ناحیه جسم و جان مقید به حقوقی که برای دگران برگردن اوست و از او برگردن دگران است می‌باشد، مانند حق خدا، حق پدر و مادر، و رهبر، جامعه و آب و خاک و خلاصه بر عهدی هر کس عهدها است و بر ذمه هر بشری امانت‌ها است که به این خاطر نمی‌تواند بطور مطلق آزاد باشد.

در صورت ادای حقوق امین، و در مقابل خیانت به تعهدات اختیاری و طبیعی خائن است، هر بشری احساس می‌کند که وجود و شخصیت او همیشه نبوده، و خود باعث بوجود آوردن خود نشده، بلکه خالق او را ایجاد کرده و در میان خلق بوجود آورده، بالطبع برای خدا که خالق او است بر گردن خود حق و نعمت آفرینش را درک می‌کند، و خود را مدیون خالق می‌بیند، و چون با زحمات مخلوق پرورش یافته از طرف مخلوق نیز بر عهده خود حقوقی می‌یابد، اینها حقوقی است که به حکم فطرت و وجدان بر عهده آدمی است، و هر کس اخلاقاً خود را زیر بار عهد و پیمان یا به تعبیر دیگر امانت حقوقی می‌بیند.

در کلّ مسئله میان ادیان و قوانین و طوایف بشری اختلافی نیست هر فرد انسان از هر نژاد و طایفه، و پیرو هر دین و قانون باشد احساس حق‌شناسی نسبت به خالق و مخلوق می‌کند.

پس هر انسانی عهده‌دار امانت‌های حقوقی است، و باید هر گونه امانت را رعایت کند و بداند که به حکم عقل و دین و وجدان و انسانیت خیانت در امانت از گناهان بزرگ است.

امام ششم علیه السلام می‌فرماید: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر به راستگویی و ادای امانت در برابر نیکان و بدان
«1».

و نیز فرمود: سه طایفه را رعایت کنید، نیک باشند، یا بد:

(1) اصول کافی: ج 2، ص 85.

لقمان حکیم، ص: 144

1- پدر و مادر.

2- کسی که نزد شما امانت دارد.

3- آن کس که با او عهد و پیمان دارید.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خائن در امانت از ما نیست، و هر کس جنس مورد خیانت را در حالی که می‌داند بخرد، چنان است که خودش خیانت کرده «1».

حدیث دیگر فرمود: هر کس در ادای امانت خیانت کند، و آنرا به اهلش نرساند و مرگش فرا رسد بر غیر دین من خواهد مرد «2».

علی علیه السلام به کمیل فرمود: به ما اجازه داده نشده درباره احدی برخلاف امانت رفتار کنیم، به خدا سوگند پیامبر سه مرتبه قبل از مرگش فرمود:

امانت را بر گردانید، چه صاحبش نیک باشد، چه بد، حتی جنس مورد امانت اگر نخ یا سوزن باشد «3» امام چهارم فرمود: به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت اگر قاتل پدرم مرا بر شمشیری که پدرم با آن شهید شد امین گرداند امانتش را به او رد می کنم «4».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یوسف صدیق آنقدر کریم بود که پس از چند سال بدون تقصیر در زندان بسر بردن، وقتی فرستاده سلطان از او تعبیر خواب خواست نگفت اول مرا آزاد کنید بعد تعبیر خواب بخواهید، اما وقتی خواستند او را آزاد کنند و به او رتبه‌ای عالی واگذار نمایند گفت:

زنان اشراف مصر را بطلبید و از آنان بپرسید آیا در خانه عزیز از من سوء نظری احساس کردند و خیانتی دیدند؟

همین که زنان مصر مخصوصاً زلیخا و عزیز بر پاکدامنی او شهادت دادند، گفت:

(1) سفینة البحار: ج 1، ص 433.

(2) سفینة البحار: ج 1، ص 433.

(3) سفینة البحار: ج 1، ص 41.

(4) سفینة البحار: ج 1، ص 41.

لقمان حکیم، ص: 145

غرضم از این کار این بود که عزیز بداند من در نهان به وی خیانت نکردم و در حق ناموس او نظری نداشتم.

سید جمال‌الدین اسدآبادی در کتاب خود علت سیر تکامل جامعه را امانت می‌داند، زیرا جامعه امین حافظ اسرار و برنامه‌های دیگر است، و به موقع در اداء امانت قیام می‌کند، در این جا باید به این نکته توجه کرد که کارگردانان امور اجتماع، و سران ملت، و آنان که عهده‌دار امور مردمند مخصوصاً پاسداران آب و خاک که همه از دسترنج ملت ارتزاق می‌کنند باید بدانند که از طرف ملت امین هستند چه ملت این معنی را بدانند و چه ندانند، اینان باید در حفظ تمام امانت‌ها که مال و آبرو، و ناموس، و آب و خاک است بکوشند، و سعی کنند در هیچ برنامه‌ای آلوده به خیانت نشوند، و اگر کسی را به خیانت شناختند دست آلوده و پلیدش را از سر ملت کوتاه کنند تا عبرت دیگران باشد، مبارزه با خائن و خیانت باعث سربلندی ملت و دولت است، و با برچیده شدن دست‌های خائن فرد فرد ملت به حقوق انسانی و طبیعی خود می‌رسند.

هر کسی در هر شأن و مقامی از اداره امور است باید خود را به رعایت امانت و مبارزه با خائن موظف بداند، یا يك ملت در حوزه امنیت و آسایش قرار بگیرند، در ذیل این مسئله بد نیست به داستانی که در زمان محمود غزنوی اتفاق افتاد توجه کنید و از این داستان نکات ارزنده تربیتی استفاده کرده بکار بندید.

شهر غزنین در تاریکی شب فرو رفته بود، و در آرامش خاصی بسر می‌برد، مردم همه در خواب ناز و استراحت بودند، اما در میان آن مردم فقط يك انسان با وجدان و زنده بیدار بود که خوابش نمی‌برد گاهی برمی‌خواست و گاهی می‌نشست، از بی‌خوابی ناراحت بود و دائم می‌پرسید:

چرا خواب نمی‌برد؟ شاید مظلومی مورد ستم قرار گرفته باشد و در این ظلمت شب کسی از حالش مطلع نیست تا به دادش برسد، بر من است که از این مشکل

لقمان حکیم، ص: 146

جستجو کرده و راه اصلاحش را بیایم.

محمود به یکی از افرادش دستور داد: تمام شهر را گردش کن و کاملاً توجه داشته نما که جایی فریادی به گوش می‌رسد یا نه، اگر ستم‌دیده‌ای را مشاهده کنی او را به همراه خود نزد من آر.

فرستاده سلطان پس از يك گردش سطحی برگشت و به عرض محمود رساند:

که در شهر بیداری نیافتم، خاطر خطیر ملوکانه از هر جهت آسوده باشد.

سلطان به بستر رفت و برای استراحت آماده شد، اما گویی وجدانش نمی گذارد، و دیدگانش از خواب می هراسد.

دانست که مأمورش در تجسس کوتاهی کرده و برای جستجوی کامل باید خودش از کاخ بیرون رود.

به ناچار از کاخ خارج شد، به آرامی قدم می زد، و به هر گوشه و کناری نگاه می انداخت و به هر صدایی دقت می کرد.

ناگاه صدای ضعیف و مظلومانه ای از گوشه مسجدی توجهش را جلب کرد، محمود به دنبال آن صدا وارد مسجد شد، دید مردی در نهایت ناراحتی و افسردگی ناله می کند، و با کمال زاری بدرگاه حضرت حق شکایت می نماید و می گوید:

ای خدایی که تو را خواب نمی گیرد، و آبی از بندگانت غافل نمی شوی بدان که محمود بارگاهش را به روی ستمدیدگان بسته و با محبوبانش در حرم سرا به عیش و عشرت است، خداوندا! محمود غزنوی به ناله دردمندان و به فریاد ستمدیدگان توجهی نمی کند، پیوسته در کاخ خود بسر برده و خبر از حال ضعیفان ندارد.

سلطان فریاد زد: ناله مکن، محمود غزنوی من هستم که برای رفع گرفتاری های آمده ام مطلب چیست با من در میان بگذار.

گفت: سلطان یکی از افسران ناپاکت که از نزدیکان توست هر شب به خانه من وارد می شود و با سوءاستفاده از قدرت تو دامن ناموس مرا به بدترین صورتی آلوده

لقمان حکیم، ص: 147

می کند، و با زور و جبر به حریم پاک عفت و عصمت من تجاوز می نماید.

محمود سخت برآشفته و متأثر شد، آن گاه پرسید:

آیا الان در خانه توست؟

گفت: شاید باشد و شاید رفته باشد، سلطان با نراحتی و غضب به آن مرد گفت:

هرگاه به سرای تو آمد مرا خبر کن، سپس به کاخ برگشت و به نگهبانان قصر گفت: هرگاه چنین کسی بخواهد مرا ملاقات کند از ورودش مانع نشوید، آن شب گذشت، شبانگاه دیگر آن افسر خائن و آن عنصر ناپاک و پست که دولت او را

امین جان و ناموس و مال مردم قرار داده بود، و او هم روز گرفتن دانشنامه برای استقامت در کار قسم یاد کرده بود به سراغ آن خانه رفت.

مرد ضعیف و ستمدیده از طرفی خود را به محمود رساند و از ورود آن جنایتکار خبر داد، پادشاه از جای خود برخاست و با شمشیر شرربار خود را به خانه درانداخت و افسرا متجاوز را در بستر آن زن بی دفاع دید.

به صاحبخانه گفت: چراغ را خاموش کن، سپس با شمشیر پیش آمد و با يك ضربت مردانه آن افسر را در رختخواب کشت، آن گاه فرمان داد که چراغ را روشن کن، پیش آمد و با دقت به صورت مقتول خیره شد، بلافاصله به زمین افتاد و سجده شکر به جای آورد، سپس به صاحبخانه گفت غذایی در خانه داری؟

گفت: آری، ولی نان خشک و نامطبوع که سلطان نمی تواند از آن تناول کند، گفت: بیاور، صاحبخانه غذا حاضر کرد، محمود با رغبتی هر چه تمام تر نان خشک را خورد، رعیت ستمدیده که این صفا را از محمود دید عرض کرد:

اجازه می فرمایید مطلبی از حضورتان سؤال کنم؟

محمود با نهایت محبت گفت: بپرس، عرض کرد: دستور خاموش کردن چراغ و سپس روشن کردن آن و سجده شکر و خوردن نان خشک در خانه رعیتی بینوا

لقمان حکیم، ص: 148

برای چه بود؟

سلطان محمود که سعی داشت دلی از آن شکسته دل بدست آورد، و خاطره تلخ گذشته را از یادش ببرد با کمال مهر گفت: هر يك از اینها که پرسیدی علتی دارد.

اول: هنگامی که از جریان تجاوز يك افسر مطلع شدم، با خود فکر کردم که در زمان حکومت من کسی جرأت این واقعه را ندارد مگر این که فرزند من باشد، گفتم:

چراغ را خاموش کن که اگر فرزندم باشد مهر پدری مرا از اجرای عدالت باز ندارد، چون از انجام مقصود فارغ شدم گفتم چراغ را روشن کن تا ببینم کیست، هنگامی که دیدم از خاندان من نبود خدا را سجده کردم که ساحت خانواده من از این آلودگی ها پاک است.

دوم: من از هنگام شنیدن این داستان اسفبار با خود پیمان بستم که لب به خوردن نزنم تا داد تو را از آن ستمگر بگیرم، به این خاطر از شب گذشته تا هم اکنون غذایی به من نرسیده بود، در شدت گرسنگی به سر می بردم و این نان خشکی که خوردم از غذای کاخ برایم لذیذتر بود.

در حوزه هدایت اسلام در مرحله اخلاق بیش از هر چیز درس امانت داده شده و مسئله آن قدر مهم است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

اداء امانت جلب روزی می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چه گمان می کنید؟ من که پیش از همه به رسول خدا ایمان آورده و بیشتر از همه با او صمیمیت و دوستی نشان داده‌ام خیال می کنید مرام مقدسش را زیر پا خواهم گذاشت، گمان نکنید که من از احکام قرآن سرپیچی خواهم کرد، حاشا تا آنروز که با پیراهن کفن در محکمه عدل الهی قدم بگذارم مدیون بیعت پیامبر و قرآن مجیدم.

شمشیر من همیشه بروی آنان که دست تجاوز به دیگران آلوده می کنند برآمخته

لقمان حکیم، ص: 149

است، به خدای بزرگ قسم اگر حسن و حسین دلی به ناحق بیازارند تا دیناری به ستم از دیگران برپایند با همان شمشیر که بت پرستان را از مرکب حیات سرنگون کرده‌ام جواب نوادگان پیامبر را خواهم داد.

اکنون شما، شما ای اشراف و بزرگان عرب، شما ای سرداران سپاه اگر می توانید با این روش پا پهای من حرکت کنید بیایید، و گرنه علی را به جنایتکاران و حکام ستمگر نیازی نیست.

لقمان حکیم: هرگز امانت را به خیانت نیالود، او در تمام جوانب زندگی چه نسبت به خود، و چه نسبت به دیگران امین بود، از اینرو شعله گذشت زمان او را نسوخت، تاریخ نامش را به امانت نگاه داشته تا در هر عصری آن گوهر بی همتا را به عنوان الگو برای زیبایی زندگی به نسل بشر همچون امانت داران امین که اداء امانت می کنند عرضه کند.

عدم دخالت بیجا

بدون تردید می توان گفت: دخالت کردن در آنچه در تخصص انسان نیست یکی از گناهان بزرگ و در پاره‌ای از امور از گناهان غیر قابل بخشش است.

زیان‌هایی که از این راه به پیکر زندگی رسیده قابل شماره نیست اگر انسان در تمام مسائل حیات از حدود خود تجاوز نمی کرد این همه بدبختی نمی دید و بلاهای عجیب و غریب گریبانش را نمی گرفت.

در جامعه ما این مرض مهلك و آتش سوزنده شاید حاکم بر تمام طبقات باشد، و با اینکه برنامه در امان نبوده‌اند، باز هم در امری که نباید دخالت کنند صاحب نظر می شوند.

من خود شاهد مرگ کودکی بی گناه بود که بر اثر دخالت يك زن و عطار سر

لقمان حکیم، ص: 150

محلّه بر اثر طبابت ناجا جان باخت.

معمولاً در مهمانی‌ها و مجالس دوستانه، شرکت کنندگان به خود حق می دهند که در هنگام پیش آمدن سخن در تمام مسائل اظهار نظر کنند.

دیده شده که مردم عوام در مسئله مرجعیت، تاریخ، خانواده، سیاست‌های داخلی و خارجی، اوضاع جهان، امر بهداشت، مسئله طب، اجناس بازار، اوضاع اجتماعی، مسائل مذهبی، برنامه‌های روانی و ... در همه جا و نزد همه کس اظهار نظر می کنند.

خلاصه می توان گفت هر فرد جامعه ما انسانی است برابر با تمام ابعاد زندگی، در حالی که این نوع زیستن پلیدترین جهت زیست و زندگی است.

یکی از برنامه‌های مهم و عالی اسلام دعوت از مردم است به این که در آنچه در حقیقت حق آنهاست وارد نشوند، دخالت غیر متخصص در يك امر تخصصی کمال بی انصافی و نامردی است.

نمی خواهم در این قسمت توضیح بیشتر بدهم، تنها برای روشن شدن مسئله به ذکر دو جهت اکتفاء می کنم:

اول: می دانید که دین ضامن سعادت دنیا و آخرت است، و به به این نکته توجه دارید که جامعه پای بند به مقررات الهی بهترین جامعه و برترین ملت است، قرآن مجید کراراً این موضوع را گوشزد نموده و تاریخ اسلام هم نمونه چنین جامعه‌ای را

در صدر اول یاد می‌کند، برای اینکه بتوان جامعه را پای‌بند به اصول انسانی کرد، باید از راه تبلیغ صحیح و شناساندن اسلام واقعی قیام کرد، در صورت تبلیغ درست و شناساندن اسلام به همان معنایی که هست جامعه به مقتضای فطرت و عقل سالم به قوانین مذهبی گرایش پیدا کرده و در نتیجه پس از مدتی کوتاه اجتماعی سالم و پرتغر خواهیم داشت.

اما اگر انسانی در حالی که معلم و مبلغ نیست به لباس معلمی جلوه کند و در

لقمان حکیم، ص: 151

صورتی که خود بویی از اسلام نبرده، و برای نمونه نمی‌تواند ساده‌ترین برنامه اسلام را تجزیه و تحلیل کند به معرفی دین و تبلیغ اسلام برخیزد می‌داند از این راه چه ضربه‌های غیر قابل جبرانی به اسلام و به جامعه وارد خواهد کرد، اولین ضرری که از این افراد متوجه دین و قرآن است فرار جامعه به خصوص نسل جوان از اصول الهی است، و امروز در تمام ممالک اسلام خصوصاً ایران، جامعه گرفتار چنین بلائی است.

گروهی در لباس دین، و برخی در لباس مداح پیغمبر و آل پیغمبر هم‌چون دزدان سرگردنه، بر سر راه انسانیت و فضیلت نشسته، و با پول خود جامعه عمری حملات ناجوانمردانه دارند، این مسئله منافات با این ندارد که بین اینان افراد خوب باشد، خوبی در برخورد و کردار، و در خواندن نماز، گرفتن روزه، حج رفتن، و اطعام کردن مسئله‌ایست، و قرار گرفتن بر مسند انبیاء مسئله دیگر.

این دخالت بیجاست که جهات خوبی آنان را از نظر خدا می‌اندازد و اعمال آنان را حبط می‌کند، زیرا گمراه کردن يك نفر به خاطر دخالت بیجا در امر تبلیغ برابر گمراه کردن تمام انسان‌هاست، چه برسد به این که جمعیتی را انسان در طول عمرش متوقف کرده و از راه واقعی باز دارد.

عجیب‌تر از کار غلط و ناجای اینان سکوت مردم مسلمان است، سکوت همگانی و از بالاترین مقام گرفته تا گمنام‌ترین مسلمان، که زیان قرار گرفتن افراد غیر متخصص را به کرسی تبلیغ می‌نگرند همه و همه ساکتند، گویی از زخم برداشتن پیکر قرآن و جامعه اسلامی لذت می‌برند.

دوم: آگاهید که خداوند برای اکمال دینش و اتمام نعمتش بر جامعه بشری، پس از بازداشت پیامبر از حجة‌الوداع، فرمان داد: که پیامبر اسلام برای بعد از خود جهت سرپرستی امور مسلمین در تمام زوایای حیات علی علیه السلام را به جانشینی معرفی کند.

لقمان حکیم، ص: 152

علی علیه السلام پس از پیامبر لایق‌ترین انسان دوره تاریخ است و هم او بود که می‌توانست پس از پیامبر نسبت به جامعه عهده‌دار بر تمام برنامه‌های رسول اکرم باشد.

مسئله جانشینی آن حضرت را کتب شیعه و سنی، که در طول 14 قرن نوشته شده ضبط کرده، و تمام جوانب این مسئله را با دقت کامل در نوشته‌های خود آورده‌اند، تردید در خلافت امیرالمؤمنین هم چون تردید در قرآن و نبوت پیامبر بزرگ است از این رو اکثر کتب اهل تسنن از قول پیامبر با سند صحیح نقل کرده‌اند که منکر علی و ولایت و خلافت او، کافر است «1».

ولی با کمال تأسف، پس از درگذشت پیامبر، حسد حاسدین، و طغیان طاغین، و ظلم ظالمین، و تجاوز متجاوزین، و کینه معاندین و کید خائنین نگذاشت آنکه متخصص در امر رهبری بود راهبر جامعه شود، با تشکیل سقیفه کرسی حکومت را به کسانی واگذار کردند که از سواد خواندن و نوشتن بی‌رہ بودند، و آنان بنا به قول فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه مسجد جامعه را به انحراف کشیدند و و مسلمین را از اصول و قواعد اسلام دور کردند «2»، زاویه این انحراف در حکوت عثمان و پس از او در حکومت بنی امیه و بنی عباس که میوه‌های تلخ سقیفه بودند گسترده‌تر شد، تا جایی که بنا به قول رسول اکرم از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی در اکثر توده مسلمان باقی نماند.

آیا این دخالت بیجا علاوه بر گناه کبیره بودنش از نظر حق قابل عفو و اغماض و چشم‌پوشی است؟

آیا تاریخ بشریت نمونه چنین تجاوزی را به اصول انسانیت می‌تواند به یاد

(1) بحرالمناقب خطی: ص 44 - مناقب ابن المفازی - کنوز الحایق: ص 156 - ینایع المودة: ص 181 - ارجح المطالب: ص 34 - تمام این مدارک با احادیثش که کفر منکر علی را ثابت می‌کند. از ملحقات احقاق الحق: ج 7، ص 330 گرفته شده.

(2) کشف الغمة: ج 2، ص 106.

لقمان حکیم، ص: 153

آورد؟ آیا مفضول را بر فاضل ترجیح دادن «1» خلاف عقل و دین و وجدان و علم و انسانیت نیست؟

در هر صورت هر انسان باوجدانی باید تا آخر عمر توجه داشته باشد که از دخالت کردن در اموری که مربوط به او نیست بپرهیزد.

لقمان حکیم: به خاطر نور حکمت و فروغ معرفت در تمام عمر از دخالت کردن در مسائلی که مربوط به او نبود پرهیز داشت، و این مسئله که نتیجه ایمان و میوه حکمت است برای همگان از بهترین نکاتی است که می‌توانند از آن کمال بهره را برده، خود و دیگران را در ضلالت و گمراهی نیندازند.

فروستن دیده از حرام

در محیطی که به وسیله علم و تکنولوژی بوجود آمده، یعنی در دنیای سخت ماشین‌ها، با آنکه مفهوم فضیلت تعمداً به وسیله مردم امروزی فراموش شده، ولی فضیلت هم چون مفاهیم مکانیک و شیمی ضروری باقی مانده است.

فضیلت یکی از معلومات خیلی قدیمی است، و بلاشک هنوز می‌توان در اجتماع امروزی به آن برخورد، ولی دراجتماعاتی که زیر یوغ مادّیگری بسر می‌برند وجودش اکسیر است.

اجتماعاتی که اولویت را برای اقتصاد می‌شناسند به فضیلت نمی‌گیرند زیرا فضیلت اصولاً خواهان اطاعت از قوانین زندگی است، و هنگامی که انسان خود را در فعالیت‌های اقتصادی محدود کرد، کاملاً از قوانین طبیعی پیروی نمی‌کند.

بی‌آنکه سخن به گراف گفته شده باشد، فضیلت ما رابه حقیقت می‌رساند و تمام فعالیت‌های جسمی و روانی ما را بر وفق نظم ساختمانی آنها اداره می‌کند و اختلالات و آشفتگی‌ها و ضعف اجتماعی امروزی معلول فقدان فضیلت است.

(1) شرح ابن ابی الحدید: ج 1، ص 3.

لقمان حکیم، ص: 154

فضیلت به علت غلط رفتاری بعضی از کوتاه نظران اشتهار بدی یافته و آن را با سالوس و تعصب و خشونت و فضل فروشی اشتباه می‌کنند.

در واقع فضیلت، جوانمردی و زیبایی و روشنایی است، و برای حفظ زندگی فردی و اجتماعی بکار می‌رود، بدین جهت بی‌فضیلت زیستن دیوانگی است.

همانطوری که ریختن آب به جای بنزین در يك موتور احتراقی و افزودن شن به جای روغن ماشین عملی جنون‌آمیز است.

از زمانی که اخلاق لذت، جای اخلاق مذهبی را گرفته، در دیده مردم متمدن فضیلت امری ضروری به نظر نمی‌رسد به طوری که آقای رومن به طور حتم می‌اندیشد که برای ما الزامی در متقی بودن نیست، و اختیار فضیلت منحصرأ بستگی با نفع و لذت فردی خواهد داشت.

ولی امروز می‌دانیم که فضیلت امری اجباری است، زیرا چیزی جز پیروی از قوانین زندگی نیست، و به این قوانین انسان نمی‌تواند پشت پا بزند، مگر اینکه خود و نسل کشورش را در معرض تباهی و مرگ رها کند.

معاصی چنانچه می‌دانیم زندگی فردی را بی‌مایه و آلوده می‌کند، از طرفی در خانواده و اجتماع تمام افراد به یکدیگر بستگی دارند، و آلودگی يك فرد به تمام جامعه لطمه می‌زند، همانطوری که تعالی زندگی فردی که از فضیلت برخوردار است به اجتماع سود می‌رساند. تحمل بدی و زشتی اشتباه خطرناکی است، هر کس آزاد نیست که به میل خود رفتار کند، کسی که مرتکب بی‌اعتدالی و تنبلی و افتراء و گناهان دیگر می‌شود باید يك خطاکار عمومی در نظر آید «1».

در میان اعضا و جوارح انسان چشم از موقعیت خاصی برخوردار است، این عضو از طریق تماشای مناظر شگفت‌انگیز آفرینش، انسان را به عالیترین هدف که آشنایی با خداست می‌رساند و همین عضو است که با تماشای مناظر ممنوع،

(1) راه و رسم زندگی، به نحو انتخاب جملات مورد نظر.

لقمان حکیم، ص: 155

خصوصاً نظربازی آدمی را غرق در شهوات نابجا کرده و انسان را وادار می‌کند دل و دین بر سر این برنامه دهد.

قسمت اعظمی از روابط آدمی را با جهان چشم تأمین می‌کند، هر گاه دیدگان انسان از وظیفه اصلی خود منحرف شود سبب سقوط در انواع گناهان می‌شود، زیرا دیده و مشاهداتش محرم آدمی است، تربیت صحیح در سلامت انسان، مخصوصاً در برنامه‌های اعضا و جوارح علت تامه است تربیت مناسب می‌تواند بهترین سرمایه‌های معنوی و مادی را به طرف انسان جلب کند.

دیده انسان آن‌گاه صحیح می‌بیند و وسعت دید پیدا می‌کند که از حرام فرو بسته گردد، اما اگر چشم لابلای شود و هر چه را دل بخواهد ببیند باید به انتظار روز بدبختی نشست.

گناه عبارت از بدی کردن است، به بیان دیگر جهل از اینکه چگونه باید به اقتضای ساختمان بدن و روانی خود رفتار کرد، یا با علم به آنها سرپیچی کرد، وجود گناه همانند سرطان و سل و دیوانگی تصویری واهی نیست.

هر کس که به سن روانی 7-8 برسد می‌تواند به وجود خوبی و بدی و مفهوم گناه و فضیلت پی ببرد، فهم این نکته دشوار نیست که: گناه عبارت از پامالی ارادی یا غیر ارادی قانون‌های زندگی است، و کیفر این پامالی بالاخره به انسان می‌رسد.

با تکیه بر این محاسبه تا حدودی می‌توان به مفهوم خوبی و بدی عمل چشم پی برد، البته در اینجا آیین الهی به کمک انسان برخاسته و بیش از آنچه خود آدمی درک می‌کند به او کمک می‌دهد، در ذیل این مسئله به پاره‌ای از قواعد اسلامی درباره چشم اشاره می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که ناگهان دیده‌اش به نامحرم افتد نظرش را از او بردارد، هنوز دیده برنداشته مگر آنکه خداوند برای او در بهشت زنی زیبا قرار خواهد داد.

لقمان حکیم، ص: 156

و نیز فرموده «1» نظری که در مرتبه اول ناگهانی است گناه ندارد ادامه آن معصیت و بار سوم هلاکت است «2».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خشم حق بر زنی که دیده‌اش از چهره نامحرمان پر است شدید است «3».

امام ششم علیه السلام می‌فرماید: نظر به نامحرم تیری است زهراگین از تیرهای شیطان و هر چه نظرهایی است که برای صاحب خود جز حسرت و اندوه طولانی باقی نگذاشته «4».

امام ششم علیه السلام می‌فرماید: آن کس که خود را در پناهگاه فرو بستن دیده از حرام قرار دهد در آینه دلش مشاهده عصمت جلال و حق خواهد کرد «5».

عیسی بن مریم فرمود: شما را از نگاه نامحرم می‌ترسانم، زیرا نظر حرام دانه‌ایست که در دل صاحبش شهوت می‌رود و خواه و ناخواه ایجاد فتنه می‌کند «6».

در اینجا جنایتی که از يك نظر و تماشای غیر مشروع در تاریخ اتفاق افتاده بازگو می‌شود تا دوستان بدانند که منع دین از نظربازی بی مصلحت نبوده.

کالیس ماریوس فاتح رومی است، این مرد در تاریخ به عظمت، و در وطن خواهی و نوع دوستی یاد می‌شد، تا نوشته‌ای به دست آمد که خودش شرح حالش را نوشته و نامش را به دست خود ننگین ساخته است به امید آن که خداوند در عزایش تخفیف دهد.

در این نوشته که سال‌ها پس از مرگش بدست آمد، می‌گوید: آنچه من به نام

(1) سفینة البحار: ج 2، ص 595.

(2) همان مدرک.

(3) همان مدرک.

(4) سفینة البحار: ج 2، ص 595.

(5) سفینة البحار: ج 2، ص 596.

(6) همان مدرک.

لقمان حکیم، ص: 157

مردم ستم‌دیده و به عنوان خیرخواهی بردگان و طرفدارای از میهن و ملت انجام داده‌ام، و خون‌های بسیاری که ریخته‌ام و لشکرکشی‌هایی که داشتم و در تاریخ ضبط است، تمام آنها جز خیانت چیزی نبوده، و آن بر اثر يك هوس نفسانی و مولد يك اندیشه و پندار شیطانی بود نه به خاطر ملت و نه وطن و نه ستم‌دیدگان و محرومان.

من در کودکی در قریه‌ای که می‌زیستم دختری را دیدم عاشق او شدم اما او را بعد از مدتی به جواهر فروشی دادند که به روم بزم.

من به خاطر او به روم رفتم، و پس از چندی نحضت بردگان بوجود آمد که در آن شرکت کردم و و عاقبت رهبر بردگان شدم، و همین که مصدر قدرت شدم به بهانه بچه‌گانه‌ای دستور دادم تمام جواهر فروش را از دم تیغ گذرانند، بدبختانه معلوم شد که شوهر معشوقه‌ام در میان آن بردگان نبوده.

دنبال این برنامه هر چه جنایت شد کشتارهای بی رحمانه واقع گشت، لشکرکشی‌ها به کشورهای دیگر افتاق افتاد، همه و همه به خاطر رسیدن به وصال آن زن شوهردار بود.

سالها گذشت شبی در اردو بودم، سر و صدایی با پاخاست، پس از تحقیق معلوم شد دو سرباز پست فاحشه‌ای را به سربازخانه آورده‌اند فرمان دادم دو جوان سرباز را فوری کشتند، نوبت به کشتن زن بدکاره رسید وقتی او را به حضور من آوردند معلوم شد همان معشوقه من است که فکر و ذکر و کار و زندگی مرا سالها مصروف عشق ناپاک خود ساخته، در حالی که مدت‌ها در آغوش اراذل و افراد پست و مردم بی شخصیت به سر می‌برده. در هر صورت چشم پوشیدن از حرام آدمی را از بسیاری از ناپاکی‌ها و رذالت‌ها باز داشته و انسان را به سعادت حتمی رهنمون می‌گردد.

لقمان حکیم: دیده‌ای بس پاك داشت، او از راه تماشای مناظر آفرینش به اسرار

لقمان حکیم، ص: 158

حکمت خداوندی آشنا شد، و نیز بر قدرت و توانایی دیده بصیرت افزود، آن چنانکه چشمه‌های حقیقت از درونش شکافت، اگر برای تاریخ دیده‌ای فرض کنیم باید بگوییم چهره پاك این مرد برای ابد در آینه دیده تاریخ منعکس خواهد بود.

اقتصاد در شؤون زندگی

خداوند بزرگ سفره طبیعت را با میلیون‌ها مواد گوناگون، و هزاران نیروی آشکار و پنهان گسترده و بشر را در سایه فکر و نیروی کار به استفاده از منبع بیکران ثروت فرا خوانده است.

بشر هم در طول تاریخ و قرون و اعصار به تدریج از این سفره گسترده استفاده کرده و امرار معاش نموده و سطح زندگی خویش را بالا برده تا جایی که امروز کیفیت زندگی مادی بشر از خوراك و پوشاك و مسكن و سایر وسایل هیچ شباهتی با گذشته ندارد.

اما این نکته را نباید ناگفته گذاشت: که در طی تاریخ حیات بشر قوانین الهی انسان را در بهره‌گیری از خوان نعمت دعوت به يك روش معتدل نموده، به این شکل که مواد طبیعی را به دست آورده به اندازه لازم از آن استفاده کند و دیگران را نیز به هنگام نیاز در بهره بردن از آن مواد شريك کند در حقیقت نه چندان به خوردن که از دهانش برآید، و نه چندان که از ضعف جاننش بدر آید.

نه راه افراط ببیماید، و نه میل به تفریط پیدا کند، نه چندان انفاق کند که برای او چیزی نماند، و تنگی روزگار بر او و عیالاتش روی آورد، و نه چنان آن مال نگهداری کند که راه استفاده خود و دیگران بر او بسته شود. دوری جستن از افراط و تفریط را روش معتدل گویند و کلمه اقتصاد، و مشابهنش در قرآن و روایات به همین معناست که در فارسی از آن به میانه روی تعبیر می‌شود، این توضیح عنوان مطلب، اما مسئله اقتصاد به معنای درآمد و خرج و مالکیت و تولید نیز باید مورد

لقمان حکیم، ص: 159

توجه قرار گیرد تا این که به تناسب کلمه اقتصاد ناقم نماند.

اقتصاد رابطه‌ایست که برای رفع احتیاجات مادی و بهبود وضع زندگی بین افراد جامعه برقرار می‌شود، بنابراین علم اقتصاد جز مطالعه و نشان دادن طریقی که بهتر بتواند سعادت و رفاه مادی افراد را تأمین کند موضوع دیگری نخواهد بود.

ولی زمان که رشته این رابطه به دست افراد بی‌تربیت بیفتد بلاهای ناگفتنی به سر انسان می‌آید، آزادی و خوشگذرانی‌های جنون‌آمیز مشقت معدودی ثروتمند در شرق و غرب که بر اساس عقیده افراطی اصالةالفردی استوار است، یکی از عوامل مهم توسعه فحشا و بی‌بند و باری است.

آری، اقتصاد در جهت صحیحش مانع از هر نوع آلودگی و گناه در تمام شؤون زندگی است ولی سرمایه‌داران هیچ وقت نمی‌خواستند این برنامه بر مبنای اصولیش اجرا شود.

این آزادی غیر منطقی از پول و ثروت به عناصر سوء استفاده چی و هزاران مال پرست شهوت ران شرقی و غربی که معروفیت جهانی دارند اجازه داده که محیط اجتماع را درست به صورت يك صحنه مسابقه در آورند و آخرین توانایی جنسی و حیوانی خود را در این صحنه آزمایش کنند. فعالیت این میلیونرها برای خوش گذرانی از نظر قوانین مملکتی محدود به هیچ حدی نیست.

آنها آزادند برای تأمین هر نوع عیاشی و سرگرمی از هر وسیله‌ای که بخواهند استفاده کنند، و هر نوع محفلی و مجلسی که بخواهند تشکیل دهند و هر مقدار که بخواهند خرج کنند، و بالاخره هیچ اصل و مفهومی قدرت ندارد در برابر تمایلات و غرایز دیوانه این میلیونرهای اشرافی مقاومت کند.

در سایه این چنین آزادی نا مقدس میلیونهاى شهوت ران، به قدرت پول‌هاى تمام نشدنى خود هر گونه فحشاء و عمل منافى عفت را براى لذت هاى خود ترویج مى کنند و رونق عجيبى به بازار فحشاء و منكرات و هرج و مرج جنسى مى بخشند،

لقمان حكيم، ص: 160

و مسلم اين ولخرجى ها در راه كوبيدن فضيلت انسانيت است.

مقررات الهى در تمام ادوار مانع اين برنامه‌هاى غلط بود، اسلام آيين پاك آسمانى در تمام برنامه‌هاى مادى به آن معنابى كه قبلاً گفته شد آدمى را به رعايت اعتدال و اقتصاد دعوت مى كند و حتى در راه مشروع هم اجازه ولخرجى و غير قانونى نمى دهد.

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم به عيادت سعد بن ابى وقاص رفت، سعد با آنكه جوان بود به خاطر آن مرض احتمال خطر مى داد، به رسول اكرم عرض كرد: مرضم شديد است، احتمال مرگ مى دهم مقدارى ثروت دارم با تنها فرزندی كه دختر است مى خواهم دو قسمت مال خویش را پيش از مرگ در راه خدا صدقه بدهم فرمود:

هرگز، عرض كرد نصف آن را، فرمود: اجازه نمى دهم، عرض كرد: ثلث مال را چگونه؟ فرمود: گرچه زياد است اما مانعى ندارد، اى سعد! اگر پس از تو وارثت غنى و بى نياز باشد بهتر از آنست كه تو مالت را در راه خدا داده باشى و او چيزى نداشته باشد.

در هر صورت اسلام هيچ شأنى از شؤون اقتصاد را مسكوت نگذاشته تا مسلمين بتوانند از طريق آن به تمام برنامه‌هاى مورد نياز دست يابند.

آن روزى كه ملت اسلام استقلال اقتصادى داشت، و در عين اينكه مسير رهبرى عوض شده بود و به پاره‌اى برنامه‌هاى اقتصادى عمل مى شد وضع كشور اسلام و ملت قرآن مطلوب بود، چنانچه اضافه در آمد بيت المال پس از صرف در تعمير ويرانى ها و ساختن مساجد و پلها و حمامها و تعمير راههاى كشور و رسيدگى به ناتوانان و بررسى حال دردمندان و ساختن درمانگاه ها براى معالجه بيماران، بالغ بر ده ميليون دينار بود كه براى اين رقم بزرگ محل خرج نداشتند.

اميرالمؤمنين عليه السلام هنگام وفات در ضمن وصيت به امام مجتبه عليه السلام مى فرمايد:

پسرم! در معاش و در معاد ميانه‌رو باش، بر عهده توست كه هميشه آنچه را

لقمان حکیم، ص: 161

طاقت داری در این امور انتخاب نمایی.

آری، مقصود به مراد رسیدن است، نه در سایه افراط و تفریط سرمایه مادی و معنوی از دست دادن.

آنجا که انحطاط مادی و معنوی وجود داشته باشد، امید سودی نیست و مردم از شرور در امان نیستند.

انسان دست و پا بسته و محرومی که به خاطر افراط و تفریط، فشار روزگار استخوانش را در هم کوفته آخر چه بهره‌ای دارد و چه چیزی به حال او مفید است، این چنین فرد یا این چنین جامعه حتی برای اسلام هم مضر است، از چنین شخصی یا جامعه‌ای نه تنها اسلام بهره نمی‌گیرد بلکه لطمه و زیان بسیاری هم می‌بیند چه ظرف آلوده پاکیزه‌ترین غذاها را آلوده و بی‌مقدار می‌کند.

ملت‌های منهای عدالت باعث خواری ادیبانی هستند که بدان‌ها انتساب دارند، پیروان چنین ادیبانی که در زندگی به پستی گراییده، نه از دین و نه از میراث‌های گرانبه‌ای خویشتن نفع می‌برند، آنان چون جاهلانی هستند که خود را در میان کتابخانه‌ای مملو از کتب علمی یافته و هرگز یارای سود جستن از آن ندارند.

از این بدتر بسیار شده که پیروان نادان، جهل خود را بر عالی‌ترین حقایق تحمیل کرده آنگاه بجای اینکه آن حقیقت را بزرگ جلوه دهند به نازل‌ترین جاهایش درمی‌اندازند.

از اینرو باید برای حل این معما که ممالک اسلامی سخت بدان گرفتارند به این حقیقت تکیه کنیم: که ملت‌های اسلامی پیش از آنکه تکیه به اسلام کنند و انتظار کسب عظمت از آن داشته باشند لازم است که کوشش‌های خود را در راه برتر گرداندن سطح مادی و معنوی معطوف دارند، یعنی انسان مایل به تربیت واقعی شوند و درك و عقل خود را برای رسیدن به اهداف عالی بکار اندازند.

آن‌گاه چون انسانی این چنین دارای درك و فهم بوجود آمده و توانست وظایف

لقمان حکیم، ص: 162

خود را دریابد به او می‌گوییم: خدا و خویشتن را یاری کن، اگر به راستی طالب زندگی باارزش در دنیا و آخرتی.

چون پرده اوهام از جلو مغز ملت برکنار رود، می‌تواند حقایق عالی اسلام را ببیند، و دیگر به صرف تقلید کورکورانه درباره اسلام قضاوت نکنند.

اینان به خاطر جهل خود و مستی از غرب‌زدگی اسلام را فاقد سیستم‌های مورد نیاز می‌دانند و می‌گویند: اسلام از ارائه سیستم سیاسی و اقتصادی و ... مورد نیاز جامعه بشری ناتوان است، در حالی که گفته آنان با حقیقت تطابق ندارد، اینان اگر از بند جهل و عصبیت آزاد شوند و مطالعه در مکتب اسلام کنند خواهند یافت که آیین الهی در هیچ برنامه‌ای انسان را از یاد نبرده، علاوه مقرراتش در تمام شؤون حیات و نیازمندی‌های انسان برترین مقررات و قوانین است.

اسلام در مسئله درآمد و خرج و محبت به مال مسائلی بس عجیب دارد، اسلام در قسمت اقتصاد به دو مفهومش میانه‌روی و بدست آوردن سرمایه آن چنان بحث کرده که هر خردمندی در برابر دریافت برنامه‌هایش تسلیم است.

کتاب اقتصادی آنقدر زیاد است که دسترسی به آن و شمردن تعداد آنها میسر نیست، اگر به کتاب الذریعة دانشمند خبیر آقای آشیخ آقا بزرگ تهرانی مراجعه کنید و مؤلفات اقتصادی اسلام را در آن بنگرید دچار حیرت می‌شوید، و امروز هم با پدید آمدن مکتب‌های مختلف اقتصادی دانشمندان اسلامی از بازشناساندن مکتب اقتصادی اسلام و اثبات برتری آن بر تمام مکتب‌های باز نایستاده‌اند، کتاب **پرارزش اقتصادنا** نوشته عالم بزرگ آیت الله سید محمد باقر صدر و ترجمه آن **(اقتصاد ما)** که از بهترین نمونه کتب اقتصادی اسلامی در عصر حاضر می‌باشد، بر مدعای ما بهترین شاهد و دلیل است.

بشر مدنی الطبع است و در زندگی اجتماعی قهراً از نظر امور مالی در برخوردهایش منازعه و مناقشه رخ خواهد داد، مکتب اسلام با جامعیت و

لقمان حکیم، ص: 163

دوران‌دیشی خود تمام نکات حساس این قسمت را مورد توجه قرار داده و اساس حیات مادی را روی مقررات بی‌نظیری در برنامه اقتصادی برده، و بنیه مادی کشور و جامعه اسلامی را بر اصول متقن غیرقابل تزلزلی استوار فرموده تا فقر و مسکنت، منازعه و مناقشه و موجبات تفرقه فراهم نیاید.

قوانینی کهخ اسلام برای اقتصاد وضع نموده هنوز علمای بزرگ اقتصاد نتوانسته‌اند خللی در آن پیدا کنند، یا بهتر از آن را بیآورند، میلیون‌ها دکتر اقتصاد از دانشگاه‌ها به دایره اجتماع آمده اینان در صورت آگاهی از قواعد اقتصادی اسلام نمی‌توانند انکار کنند که مواد قانون اقتصاد اسلام محکمترین مبانی حیات مادی است و بهترین دلیل نقص اقتصاد امروز

تقویت طبقه سرمایه‌دار، و فقر کارگر است که دنیا را به دو منطقه فقر و ثروت تقسیم کرده گروهی از سیری و طایفه‌ای از گرسنگی در مرز هلاکتند.

علاوه دو مکتب اقتصادی امپریالیسم و کمونیسم جهان را زیر نفوذ خود آورده و برای اثبات عقاید خود و تأمین منافع استعماری منشأ بروز جنگ‌های بزرگی شده‌اند.

پیامبر اسلام در سایه قوانین دینش حافظ منافع و مصالح فرد و اجتماع بود، نه به صورتی که کمونیسم می‌گوید، و نه به چهره‌ای که کاپیتالیسم ادعا می‌کند بلکه آنچه خدا اراده داشت آن را پشتیبان مردم قرار می‌داد، او علاوه بر اینکه مردم را نسبت به درآمد و اندوختن تشویق می‌کرد، در امر اصلاح همه برنامه‌هایشان نیز اهتمام می‌ورزید، همواره دلسوزی می‌کرد برای آنکه به هیچ فردی ضرر نرسد.

اوضاعشان را از نزدیک بررسی می‌فرمود و آنان را همیشه برای اجرای عدالت تشویق می‌کرد و نوید می‌داد. دستوراتش يك سلسله سخنان کوتاه و مفید بود که همه می‌فهمیدند چه اینکه در شأن کار و فعالیت همگان اداء می‌شد.

روزی به بازار رفت مردم در حال تجارت و معامله بودند، پس از آن که لختی به

لقمان حکیم، ص: 164

گفت و شنودهایشان توجه نمود و کالایشان را بازدید کرد، گفت: شما ای بازرگانان! تجار در آن حال همه گردن کشیدند و چشم‌هایشان را به نشان اجابت و پاسخ به گفتار آن حضرت دوختند، همه مشتاقانه می‌نگریستند که پیغمبر چه خواهد فرمود.

حضرت فرمودند: بازرگانان همگی در حالی که مارك گناه بر پیشانی‌شان خورده روز قیامت محشور می‌شوند، مگر آنان که پرهیزکار و نیکوکار و راستگو باشند.

پرهیزکار یعنی کسی که از خشم خدا پروا کند و به کسی ستم نکند، نیکوکار یعنی به تعهدات خود پای‌بند باشد، صادق و راستگو یعنی کسی که از کذب و دروغ‌گویی و فریب دادن مردم احتراز کند.

نبی بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم این چنین مالداران اجتماع را نصیحت فرمود، چه آنان به لحاظ کارشان مقام ارجحندی نزد حق دارند، زیرا زندگی خود و خانواده‌یشان را به طریق آبرومندی اداره می‌کنند و نیازمندان جامعه را هیچگاه بدون پاسخ نمی‌گذارند.

اساساً قرآن مجید از نظر اهمیتی که برای کسب مال و تجارت قائل شده آن را به عنوان طلب فضل خدا یاد کرده و به دنبال امر به نماز بدان دستور داده و هم ردیف توجه به خداوند مقررش فرموده است.

پیشه‌وران در صورت اجرای تمام دستورات مربوط به درآمد و خرج به نوبه خود عضوی مؤثر و مهم از اعضای پیکر اجتماعند، آنان در نوعی همکاری که باید در زندگی مردمان وجود داشته باشد شرکت جسته و باید به ندای حق توجه کنند که فرموده:

بر اساس نیکوکاری و پرهیزکاری همکاری نمایید «1».

بازرگانان اگر دست در و دهنی پاک داشته باشند و راستگو و درست‌کردار باشند

(1) المائده: آیهی 2.

لقمان حکیم، ص: 165

در پیشگاه خدا پاداش بزرگی خواهند داشت، حدیث می‌گوید: بازرگانان راستگو روز رستاخیز به همراه شهیدان و صدیقان محشور می‌شوند با این همه تشویق و ترغیبی که اسلام نسبت به مسأله تجارت دارد، و با این همه فضل و اجری که برای درستکاران قرار داده شده متأسفانه گروهی از مردم که حس سودجویی شدید دارند و بر جمع‌آوری مال دنیا حریص‌اند به راههایی گام برمی‌دارند که خود را نزد خدا خوار و بی‌مقدار کرده و در دید مردم به صورت حیواناتی درنده، حیواناتی که از هیچ مرداری روی گردان نیستند جلوه می‌دهند.

مردمی که تنها همتشان به جمع مال است و در این برنامه برایشان فرقی نمی‌کند که از کدام راه بدست می‌آید، افرادی که به سبب غش در معامله برای پول بیشتر بدست آوردن عیوب کالا را از نظر مشتری پنهان می‌کنند، بازرگانانی که به نیازمندان جواب مثبت نمی‌دهند، همه و همه گناهکار و بدکار محسوب می‌شوند.

نبی اسلام روزی از کنار مغازه‌ای گذشت نظرش به کالایی افتاد که ظاهرش خیره‌کننده بود، پیش رفتند و دست به درون کالا فرو بردند و احساس رطوبت کردند، از صاحب متاع پرسیدند:

پاسخ داد: کمی باران بر آن باریده.

حضرت فرمودند: پس چرا قسمت‌های مرطوبش را هم در معرض نگذاشتی تا همه بدانند هر کس تقلب کند از ما نیست. گاهی بازرگانان بر اثر خدعه در نرخ‌بندی کالاهایی که مردم از نرخ حقیقی آن آگاه نیستند به گناه و فسق ره می‌سپزند، و گاهی هم چند کالای مشابه را با هم مخلوط کرده، مثلاً گندم را با جو و شیر را با آب می‌فروشند، یا گاهی شکم حیوانات را پر از آب کرده تا به هنگام توزین سنگین‌تر از وزن طبیعی نشان داده شود، اینگونه کارهای خیانت‌آمیز که از خدایی‌خبران سر می‌زند همه چپاولگری در اموال مردم و سرقت مخفیانه در لباس تجارت و معامله است، در حالی که تجارت بر اساس

لقمان حکیم، ص: 166

امانت و خیرخواهی استوار می‌باشد، و همه در زندگی به آن محتاجند، اینگونه خیانت‌ها که در تجارت اعمال می‌شود دزدی است و سزاوار است مرتکبین آن به کیفر دزدی محکوم شوند.

گاهی هم سوداگران به طمع سودی بیشتر به احتکار مواد ضروری مردم دست می‌زنند و در مسئله مواد غذایی و غیره مشکلاتی ایجاد می‌کنند، اینان از خدا روی برتافته و خدا هم از آنان بی‌زار است.

گاهی با قسم خوردن آن هم به دروغ کالایی را به خورد مردم می‌دهند و از این راه نیز دست به خیانت آلوده می‌کنند، اینان علاوه بر این که به جامعه خیانت می‌کنند وجودشان ننگ اسلام و مسلمین است، اینگونه افراد به دنیا و متاع ناچیزش و کالای از دست رفتنیش مغرور شده خود و جامعه را به هلاکت مادی و معنوی می‌کشاند.

امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه در اطراف این گونه دنیای مغرور کننده و بنیان کن چنین داد سخن می‌دهد:

دنیا دلبری فریبنده و پرشیوه است که عزمی آهنین و قلبی کوه‌آسا باید تا در مقابل عشوهای مهرانگیزش مقاومت کرده، آشفته زرق و برق و جلوه‌های دلبریش نگردد، توانگران باید آنچنان به قوت اخلاق و نیروی تقوا آراسته باشند که نوشانش نعمت زمام خرد را از دستشان نبروده، مستی مال هوش آنها را پست و ناچیز نکند.

بترسید که دست نعمت بخش، دیده‌ای بیدار و دقیق دارد که به کوچکترین حساب داده‌های خود خواهد رسید و از ذره گاهی به روز بازپرسی صرف نظر نخواهد کرد.

به هوش باشید شیرینی دنیا در آنوقت به خوبی احساس می‌شود که کام تلخ نوشانش شیرین گردد و نوای بینوایان آماده گردد.

لقمان حکیم، ص: 167

هنگامی که گرسنگان زیاد شوند و تهیدستان در قسمت اعظم قرار گیرند عفریت فتنه دورادور به جانب ثروتمندان پیش آید و چنگال و دندان به آن سیه‌روزگران بی‌خبر بنمایاند.

آشوب و هنگام نخست مانند کودکی نوزاد و ضعیف و بی‌مقدار است، ولی کم‌کم به گذشت روزگار قوی و نیرومند گردد، میمنه و میسره تشکیل دهد و برای خیره‌سران مدهوش کمین‌گاه‌های مهیب گذارده و چاه‌های عمیق و ژرف باز کند.

در این هنگام اجتماع بلرزد و هیئت توده مانند گاهواره تکان خورد زیرا که اکثریت آن علیه توانگران بی‌رحم به نهضت پردازد و با وضعی دیوانه‌صفت از جای بجنبند.

ای آنان که حق بینوایان بر دید و مال بیوه زنان برودید! از اشک چشم درهم اندوختید و از خون دل سکه دینار زدید، بترسید از آن روزی که در دیدگان اشک بخشکد و در سینه‌ها خون نماند.

اینجاست که صاحبان اشک و خون به دنبال کالای خویش به جستجو افتند و سود خود را تا آخرین پیگرد این سودا مطالبه کنند.

شما ای مالداران و ثروتمندان سست عنصر که هراس خیانت هم‌چون کابوس هولناک پیوسته در مقابلتان قیافه زشت خود را نشان می‌دهد و یک دم راحتان نمی‌گذارد، و از انقلاب و نهضت مستمندان ستمدیده در اولین مرحله از پای درمی‌آید و به زندگی پر خیانت و آلوده خویش پایان می‌دهید، مسلماً مردم آن روز آرام نخواهند بود و شیرازه اجتماع با این همه آشوب و انقلاب سالم نخواهد ماند.

ضمناً خون بی‌گناهان نیز به خون تبه‌کاران آمیخته خواهد شد و فساد در همه چیز به جای اصلاح در جامعه خواهد نشست و این مصیبت بزرگ که قتل نفس و هتک حرمت اجتماع است تنها به گردن آن طایفه است که دزدی کردند و مال اندوختند و حق بینوایان را به زیر پای نهادند پس تادیر نشده به کار مردم برخیزید

لقمان حکیم، ص: 168

ولحقی سود خود را فدای سودای دگران سازید، کانون فتنه نشوید، و افعی انقلاب پرورش مدهید که هم در نخستین جنبش دندان زهرآگین خود را در پیکر شما فرو برد و دمار از روزگارتان برآورد. کوشش کنید که به روز رستاخیز مظلومانه از خاک برخیزید، نه مانند آن کسانی که دامن کفنشان به خون دل یتیمان و خوناب دیده مسکینان آغشته و رنگین باشد، این

قدر در جمع مال حرص نزنید و در پامال کردن حقوق مردم افراط ننمایید مگذارید که لقمه مسموم حرام از گلویشمافرو رود چون خداوند نام آن لقمه را آتش گذاشته است.

در هر صورت این گوشه‌ای از خواسته‌های مشروع اسلام از مردم است و این مردم هستند که باید با کمال رغبت اسلام را پذیرفته و دستوراتش را به کار بندند تا خیر دنیا و آخرت را به دست آورند.

اسلام و مالکیت

اسلام در برنامه مالی مصالح فرد و اجتماع را رعایت نموده و در مقامی می‌ایستد که به حال هیچ یک از فرد و اجتماع زیانی نرسد و در تحقق دادن این برنامه از همان روش اساسی خود یعنی قانون و ندای درونی متابعت نموده است.

به وسیله وضع قانون به هدف‌های علمی که ضامن ایجاد یک اجتماع شایسته و قابل ترقی و رشد است می‌رسد، و با ندای باطن بشر را به طرف تفوق بر مشکلات حیاتی و دستیابی به یک زندگی عالی‌تر که در دسترس هر کس نیست می‌راند، و راه ترقی و تکامل را همیشه باز می‌گذارد.

اسلام در باب اموال حق مالکیت فردی را با وسایل مشروعه ثابت و مسلم دانسته و حفظ این حق را از دزدی و غارت بردن و هر گونه اختلاسی تضمین نموده و حدودی وضع کرده که جلو تعدی و تجاوز گرفته شود و به علاوه برنامه‌هایی را به عنوان قانون بیان داشته که مردم را از دخالت در غیر حق خود ممنوع کرده است.

از طرفی هرگونه حق و تصرف را برای صاحب مال از فروش، اجاره، رهن، بخشش، و وصیت و سایر تصرفات حلال و برنامه‌های غیر مخالف با قوانین دین را اجازه داده است.

این اسلام است که قانون مالکیت فردی را تشریح کرده و برایش حدود و قیودی وضع نموده که صاحبش را به طور غیر اختیاری به طرف بکار انداختن مال و انفاق و دست دادن آن نزدیک می‌سازد و البته مصالح اجتماع و همچنین مصالح خود فرد هم در حدود هدف‌های انسانی که اسلام حیات را بر آنها پیا داشته، پشت سر همه اینها محفوظ می‌باشد.

اولین قانونی که اسلام به موازات حق مالکیت فردی مقرر می‌دارد این است که فرد در این مال پیش از هر چیز به وکیلی شبیه است که از طرف اجتماع معین شده و تملك این مال به وسیله او بیشتر به یک وظیفه می‌ماند تا تملك و صاحب مال شدن و در واقع ثروت و مال به حسب عمومیت خود حق اجتماع است و اجتماع در این مال از طرف خداوندی که جز او مالکی نیست جانشین می‌باشد، در قرآن مجید می‌فرماید:

ایمان به خدا و پیامبرش آورید و آنچه خدا شما را در آن جانشین قرار داده انفاق نمایید. «1» اگر مالکیت فردی مطابق با اصول و واقعیت زندگی وضع نمی‌شد، البته حرج و مرج عجیبی در برنامه مالی پدید می‌آمد که اجتماع در آن وقت جز از اضطرار و بدبختی و فساد چاره‌ای نداشت.

اسلام درباره مسئله تولید مال نیز همان نظریه مالکیت مال را عمال نموده و به صاحب مال آزادی مطلق که هر طور بخواهد در مالش تصرف کند نداده، زیرا پشت

(1) سوره حدید: آیه 7.

لقمان حکیم، ص: 170

سر مصالح فرد مصالح اجتماع است که با آن معامله می‌کند و خلاصه نظریه اسلام درباره مال و مالکیت جز يك نظریه اجتماعی صحیح نیست.

البته هر فردی در ازدیاد مال خود آزاد است اما در حدود قانون یعنی می‌تواند زراعت کند، مواد اولیه را به صورت مصنوعات درآورد و می‌تواند تجارت نماید ولی هرگز حق ندارد در کار خود غش و حيله راه دهد یا ضروریات زندگی مردم را احتکار نماید، یا اموال خود به ربا دهد و یا بخاطر سود بیشتر در مزد کارگزاران ستم کند، همه این برنامه‌ها از نظر اسلام حرام است و به کننده‌اش وعده عذاب داده شده.

قوانین پاك اسلام عادتاً سرمایه‌ها را به حدی که فرق زیاد بین طبقات بیندازد انبار نمی‌کند و این ثروت‌های کلان و هنگفتی که امروز مشاهده می‌شود محصول یکی از خرافکاری‌های است که اسلام منع کرده است.

اسلام در ثروت ثروتمندان حقوقی برای ضعیفان و مستمندان و از کار افتاده‌ها قرار داده که یکسره نعمت‌های حق در دسترس يك طبقه خاص نباشد حتی به هنگام سختی زورگار و قحطی حاکم مشرع می‌تواند سرمایه‌داران را وادار کند اجناس خوراکی را به قیمت مناسب در دسترس مردم قرار دهند و اگر سرپیچی کردند خود حاکم حق دارد انبارهای ایشان را باز کرده و اجناس را بفروشد و پولش را به صاحب مال برگرداند.

این نکته نباید از نظر دور بماند که: که سرمایه‌داری به این صورت که امروز در شرق و غرب متداول است در اسلام نبوده، پیدایش این برنامه بعد از اختراع ماشین بوده و هنگامی این شکل از سرمایه‌داری قدم به دنیای اسلام گذاشت که

مردم مسلمان آزادی و اختیار خود را از کف داده بودند و در چنگال استعمال قرار داشته و در گرداب بی خبری از اسلام می‌زیستند.

در چنین موقعیتی سرمایه داری با اتکاء به قدرت استعمال وارد ممالک اسلامی

لقمان حکیم، ص: 171

شد و مردم مسلمان را آلوده کرد اینجا بود که ارزیابان با مشاهده احوال مسلمین و در حال بی‌خبری از مقررات حق چنین پنداشتند که اسلام این نظام منحوس و غلط را با همه خیز و شرش یکجا و درپست قبول دارد و در قوانین اسلام هیچ اصلی نیست که معارض و مخالف آن باشد.

دلیل این مدعیان این است که اسلام مالکیت فردی را مباح ساخته و چون سرمایه‌داری همان مالکیت فردی است که به حکم تطور اقتصادی به این صورت درآمد پس بنابراین اسلام سرمایه‌داری را تقریر و تنفیذ کرده است، زیرا پذیرفتن اصل مستلزم تسلیم شدن در برابر فرع است برای ابطال این شبهه و رد این عقیده یادآوری یکی از نکات برجسته اسلام که جزء الفبای اقتصادی است کافی است، آن نکته این است که ممکن نیست سرمایه‌داری بدون استفاده از دو عامل: ربا و احتکار بوجود آید و به این وسعت و نفوذ امروزه خود برسد.

و جای تردید نیست که اسلام هم ربا و احتکار را متجاوز از هزار و چهارصد سال قبل از پیدایش سیستم سرمایه‌داری حرام کرده است.

اصل اساسی و قانونی که از طرف اسلام قبل از کلیه دول سرمایه‌داری تشریح شده این است:

که اسلام کارگر را در منفعت شریک سرمایه قرار داده و بعضی از فقهاء نصف منفعت را با رعایت اصولی ك در فقه بیان شده به کارگر تخصیص داده‌اند.

موضوعی که پیش از هر چیز قابل توجه است پافشاری عجیبی است که اسلام درباره اجرای عدالت در این باب معمول داشته و مهم‌تر از همه اینکه این پافشاری صرفاً از بشر دوستی و رأفت اسلام درباره کرگران مایه گرفته و هیچ گونه عامل اقتصادی در این کار دخالت نداشته است زیرا در زمان قانونگذاری هنوز چنین ضرورتی بوجود نیامده بود و مبارزه طبقاتی که بعضی از طرفداران مذاهب اقتصادی آن را تنها عامل فعال در تطور و تحول روابط کارگر و کارفرما می‌دانند،

لقمان حکیم، ص: 172

هنوز معنی نداشته است، و صنعت در آغاز کار و قبل از اختراع ماشین برنامه ساده‌ای بود که به وسیله دست جریان داشته و عده‌ای معدود از کارگران در کارگاه‌های بسیار ساده به آن اشتغال داشته‌اند، و بنابراین همین تشریح که به آن اشاره شد کافی بوده که روابط کارفرما و کارگر را بر اساس عدل و عدالت بی سابقه و بی نظیری برقرار کند.

البته سرمایه‌داری به صورت معمول در دنیای فعلی تراحم و تضاد ایجاد کرده و آن نیست مگر به خاطر غلط بودن مقررات اقتصادی.

حملات ناجوانمردانه عده‌ای از سران مکتب‌های اقتصادی به مذهب و آیین یا مولودی بی خبری آنان از اسلام است و یا نقشه‌ای برای جدا کردن مؤمنین از الله و شؤون الله بوده.

مارکس گفته: دین افیون فقرا و تهیدستان است و این عقیده سنگ زاویه فلسفه مارکس به شمار می‌رود، مارکسیسم تمام دیانت‌ها و معابد و مقررات مذهبی را وسیله زنده کردن مرام (بورژوازی) می‌داند که هدف آن تحذیر کردن و بیچاره نمودن طبقه کارگر و زحمت کش می‌باشد.

لنین گفته: هر چه بیشتر از قید دین آزاد شویم به حقیقت سوسیالیستی آشناتر می‌گردیم، از این دو لازم است عقل خود را از خرافات آزاد کنیم.

مارکس گفته: دین ناله مردم رنجیده و ستم کشیده است، این روح محیطی است که از هر گونه فکری خالی است و فکر محیطی است که در آن فکری پرورش نمی‌یابد، دین افیون ملت‌هاست، بنابراین انتقاد از دین نخستین قدمی است که برای انتقاد از محیط دینی برداشته می‌شود، دین هر کجا سایه بگستراند آنجا محیط اشک و آه خواهد بود.

شاید مارکس متون اسلامی را ندیده و قضاوت کرده، البته قضاوت او و لنین درباره مذهب یهودیت و مسیحیت تحریف شده صحیح است اما درباره اسلام نه،

لقمان حکیم، ص: 173

آنان شاید نمی‌دانستند یا می‌دانستند و تجاهل کردند که دین صحیح نیرومندترین قدرتی است که از طبقه محروم و زحمتکش پشتیبانی می‌کند، و مردم را از چنگال ستمکاران خودسر و دیکتاتوری‌های سرکش نجات می‌بخشد.

دین در کمین فرعون سرکش و ستم‌پیشه عصر خودش بود و بنی‌اسرائیل ضعیف را از چنگال وی نجات بخشید و هم‌چنین در کمین یهودیان بی‌عاطفه بود که اهداف مقدسه دین واقعی را آلوده ساخته بودند. ندای مقدس دین بود که از قالب مسیح و پیروانش محسم گردید و به مبارزه با سرکشان و طاغیان زمان برخاست.

دین بود که هخدر کمین جباران و ستمکاران قریش قرار گرفت، قریشی که با سرنوشت توده و شخصیت او بازی می‌کرد.

خلاصه: دین واقعی است که همیشه به ملت‌ها روح عزت و شرافت می‌بخشد، بهترین گواه این مسئله انقلاب‌ها و نهضت‌هایی است که در طول تاریخ گذاشته و معاصر با کمک عقاید دینی بر علیه ستمکاران و جباران صورت گرفته.

اسلام که آخرین دین آسمانی است ذاتاً علیه هر گونه ظلم و هر گونه بیدارگری و استبداد و دیکتاتوری مبارزه می‌کند و در مسئله تفکر و اندیشه هم در قرآن آیات زیادی دارد که نزدیک به هزار آیه می‌شود و در کتب اصیل روایی هم مقرراتی دارد که با پیروی از آن محیط فکری سالم و صحیحی بوجود می‌آید، پس قضاوت‌های مارکس و لنین و پیروانشان در هیچ زاویه‌ای شامل اسلام نمی‌شود.

لقمان حکیم: در مسئله اقتصاد به معنای میانه‌روی شخصیتی کم‌نظیر و فوق‌العاده بود، در برنامه اقتصاد به معنای درآمد و خرج منبعی پر از خیر برای خود و دیگران بود، او به حق معلم هر دو جهت مسئله بود و می‌توان از تابلوی حیات او در بزرگداشت مسائل زندگی به خصوص اقتصاد پیروی کرد.

لقمان حکیم، ص: 174

عبودیت و بندگی

در میان مقاماتی که برای بشر برشمرده‌اند هیچ مقامی ارزنده‌تر و بالاتر از مقام بندگی نسبت به حق نیست.

قرآن مجید برای اینکه انبیاء و ممتازان از خلق را در بهترین چهره معرفی کند از ایشان تحت عنوان عبد و عباد یاد کرده است. «1» قرآن مجید سعادت دنیا و آخرت و عاقبت نیک و بهشت را از برای بندگان واقعی می‌داند و بندگی حق را مبدأ تمام نیکی‌ها و مأمّن از شرور معرفی می‌نماید. «2» حقیقت بندگی عبارت است از شناخت خدا و اجرای تمام دستوراتی که برای راهنمایی انسان به سوی سعادت به وسیله انبیاء به انسان ارائه کرده.

بندگی یعنی: آزاد زیستن از بند شهوات، مخالف با هوای نفس، گریز از آنچه به سود انسان نیست.

بندگی به معنای ظهور دادن واقعیت توحید است در شئون زندگی و زیستن به آن صورتی که عالم قانون از آدمی خواسته.

عبودیت یعنی مبارزه با بت‌های درون و برون، و جلوگیری از مفساد و مبارزه علیه طاغوت به هر شکلی که جلوه دارد.

آنان که به واجبات دینی قیام می‌کنند و از آنچه نمی‌شده می‌گیرند و از اجرای برنامه‌های عالی انسانی و کمک به آنکه و به آنچه باید کمک دهند سستی به خود راه نمی‌دهند، به مرز بندگی نزدیک شده و با ادامه این راه خدا را به کمال این واقعیت می‌رسانند.

لقمان حکیم: به تمام شئون بندگی آراسته بود، آن حضرت لحظه‌ای از اجرای دستورات حق سستی نداشت، و از آنچه خداوندش نمی‌کرده بود گریزان بود، او

(1) سوره‌ی صافات: آیه‌ی 171.

(2) سوره‌ی مریم: آیه‌ی 63.

لقمان حکیم، ص: 175

علاوه بر اینکه خود به نور معرفت و اسرار عبودیت بود دیگران را هم به این عرصه‌گاه انسانی دعوت کرده و آنان را به انجام مراسم بندگی در پیشگاه خدای عزیز تشویق می‌کرد.

لقمان حکیم، ص: 176

مغز متفکر

بدیهی است که زندگی انسان يك زندگی فکری بوده و جز با درك که آن را فکر می‌نامیم به پا نمی‌ایستد و از لوازم حیات و زندگی در مسئله فکر این است که فکر هر چه صحیح‌تر و تمام‌تر باشد زندگی بهتر و محکم‌تر خواهد بود.

بنابراین زندگی باارزش مربوط به فکر باارزش است و به هر اندازه که فکر مستقیم باشد زندگی هم استقامت و ارزش خواهد داشت.

انسان گرچه به هنگام چشم گشودن به جهان جز گریه دل خراش و مکیدن شیر مادر چیزی نمی داند ولی رفته رفته در نتیجه رشد قوه فکر با تمام عوامل بسته به زندگی آشنا شده و بر آنها تسلط می یابد.

به وسیله فکر مواد اولیه را بدست می آورد، وسیله آسایش خو را در سایه صنایع گوناگون فراهم می سازد، از دریا و صحرا بهره برداری می کند از لابلای طبقات خاک و آب گنجها و ذخایر فراوانی تحصیل می نماید دانش پدید می آورد، حوادث و تجربه های گذشته را به زنجیر تاریخ می کشد و برای آینده حفظ می کند، و بالاخره علاوه بر مهار کردن قوای طبیعت کمر همت برای تسخیر سیارات آسمانی می بندد.

آری، کلیه اختراعات و اکتشافات شگرفی که در میدان حیات خودنمایی می کند و تحولات عجیبی که زندگی بوجود می آید همه محصول این نیروی فوق العاده است.

خدای بزرگ در قرآن مجید امر به تفکر در برنامه ها می کند و انسان را دعوت به ایجاد رشد فکر می نماید، و او را از پیمودن هر راهی بدون اندیشه نهی می کند

ما در این زمینه توضیح بیشتری می دهیم، باشد که از این رهگذر سودی وافر و حظی جامع نصیب گردد.

هر فردی خود را گُل سرسبد عالم فرض می کند و هیچ چیز مهمتر از زندگی در

لقمان حکیم، ص: 177

نظرش نمی آید و این احساس را دارد که زندگی خیلی پرمعناست.

بلا شك انسان فرمانروای زمین است ولی زمین جز سیاره ای کوچک که به دور خورشید می گردد چیز دیگری نیست، و خورشید جز ستاره کوچکی از میلیون ها ستاره ای است که کهکشان شیری را می سازد و بالاتر از آن کهکشان شیری دنیاهای برگتیا وجود داد که در فضای پهناور همچون جزایر کوچکی پراکنده اند و تا آنجا که علم نجوم نشان می دهد تلسکوپ کوه ویلسن تا فاصله 4 هزار میلیون سال نوری در این دنیاهای راه یافته.

روشن است که وجود انسان از نظر کمیت و مقدار ذره ای است که در حساب ناید ولی ارزش همه چیز بستگی به وزن و حجمش ندارد بلکه معیارشناخت بسیاری از چیزها غیر از کمیت است، در وجود این انسان که از نظر کمیت بسیار ناچیز است حقیقتی وجود دارد به نام مغز که در مقایسه کمیت یعنی حجم و وزن آن دو برابر عظمت سرسام آور جهان حتی زمین آن را خیلی ناچیز می بینیم، ولی کیفیت آن عظیم است در حدی که جهان با آن وسعت در برابرش کوچک می نماید.

مغز عبارت از اجتماع کوچک سلول‌های هماهنگی است که تعداد آن سلول‌ها بیش از دوازده میلیارد می‌رسد که بین آنها را بیش از چندتریلیون رشته ظریف ارتباط داده و این برنامه در هیچ کجای عالم نظیر ندارد.

فکر از این مقدار ناچیز تجلی می‌کند و نه تنها تمام دنیای مادی از عظیم‌ترین کهکشان‌ها تا هسته اتم را فرا می‌گیرد بلکه از ورای آن نیز می‌گذرد.

انسان بخاطر این حقیقت دارای کیفیت می‌شود و ارزشی بیش از توده عظیم بیجان عالم پیدا می‌کند.

جانداران دیگر کهخ دارای زندگی اجتماعی هستند و هم چنین بعضی از حیواناتی که در حال انفراد زندگی می‌کنند، به طوری که معروف است دارای غرایزی هستند که طبق آنها اعمال عجیبی انجام می‌دهند ولی هیچ يك از آنها از

لقمان حکیم، ص: 178

مسیر غرایز منحرف نمی‌شوند و در عین حال نباید غریزه را با فکر اشتباه کرد، زنبور عسل در زندگی خود دارای تشکیلاتی است قابل توجه، عصاره گلها را می‌مکد و غذایی لذت بخش فراهم می‌کند، لانه منظم می‌سازد و نوزاد خود را به طرز جالبی تربیت می‌نماید و هم چنین مورچگان زندگی اجتماعی جالبی دارند، مخصوصاً به آشیانه و وطن خود عشق می‌ورزند، در فصل تابستان برای زمستان خود حواری و بار تهیه دیده و در انبار مخصوصی ذخیره می‌کنند، و با مهارت فوق‌العاده‌ای برای این که دانه‌ها سبز نشود و فاسد نگردد از دانه‌ها مواظبت می‌نمایند، و حتی در دامپروری و تربیت و نگهداری بعضی از حشرات که مواد مخصوصی از بدن آنها ترشح می‌کند مهارت خاصی دارند، طرز زندگی مورچانه نیز جالب است، ساختمان‌های خود را با سیمان خیلی محکم بنا می‌کنند، و از اجتماع آنها خیابانهای مرتب و منظمی بوجود می‌آورند، و تقسیم کار بین افراد با وضع دقیقی انجام می‌گیرد و همچنین بسیاری از حیوانات دیگر در طرز لانه‌ساختن و تهیه غذا و تربیت نوزاد دقت‌های عجیبی دارند که بسیار جالب است، ولی همه اینها نتیجه غرایزی است که در وجود آنان به طور خودکار تعبیه شده، لذا همیشه يك نواخت و ثابت زندگی می‌کنند.

اما انسان روزبه‌روز در نتیجه قوه فکر رژیم زندگی را عوض کرده و نقش‌های نوینی طرح می‌نماید، و در تحولات تغییرات دامنه‌داری پدید می‌آورد.

همان قدرتی که آفرینش را در پرتو علم و حکمتش این قدر با نظم و دقت ساخته و پرداخته که در يك سلول جاندارش این همه وظیفه‌شناسی نهفته، و در يك اتم بیجانش دنیایی از انرژی قرار داده، به ما انسان‌ها همه نیروی شگرفی به نام فکر

ارزانی داشته که با آن می‌توانیم تدبیر کرده و از حافظه و اراده بسیار قوی برخوردار گردیم، و از راه تحصیل علم و دانش، و در نتیجه تجربیات پیشینیان بر قوه عقل افزوده و با کنجکاوی زیاد که خاص بشر و ناشی از احتیاجی است که دماغش به

لقمان حکیم، ص: 179

تفکر و تعقل دارد درباره علل و جهات هر چیز و هر موضوعی که می‌بینیم یا می‌شنویم اندیشه نموده و مجهولات را کشف کنیم، و با تعیم و تمرین روزبه‌روز بر نیروی مغز افزوده تا آنجا که عوامل طبیعت را استخدام کرده و آنچه را برای موجودات جبر صرف است به اختیار بگیریم.

مغز دنیای عجیبی است هر انسان منظره‌ای را که آغاز عمر دیده هر آوازی را که شنیده و هر مطلبی را که خوانده و بالاخره هر موضوعی را که درک نموده، خورشید و ماه و ستارگان، آسمان‌ها، و زمین، و دریا، و صحرا، و کوه و کاه، آشنا و بیگانه، کوچک و بزرگ، لطف و خشم دیگران و هزاران خاطره و حادثه همه و همه را مغز بایگانی کرده و علاوه کلیه معلومات را این مخزن نگهداری می‌کند و از همه مهمتر خلاقیت اوست که هر چیزی را شما بخواهید فوراً جلوه می‌دهد و حاضر می‌نماید، و این نمونه بارزی از قدرت خداوندی است که این اندازه نیرو در محیطی کوچک قرار داده، با این همه وصف يك نکته بسیار مهم را نباید فراموش کرد که این نکته مرز بین سعادت و شقاوت و خوشبختی و بدبختی است و آن اینک:

قوه فکر انسان با آن همه عظمت به تنهایی قادر نیست انسان را از حوادث جسمی و روحی نجات بخشد.

بهترین دلیلی که این مطلب را ثابت می‌کند، این همه هرج و مرج و فساد است که به وسیله بشر به خاطر تکیه به فکر تنها و مغرور شدن به محصولات اندیشه بوجود آمده، و اطمینان و آرامش را از تمام زوایای حیات سلب نموده است، گروهی را مست جاه و برخی را غرق در شهوت و عده‌ای را گرفتار به بند مادگیری می‌بینیم و عجیب که کارگردانان جهانی از میان همین گروه‌اند، و خود فکر کنید که اینان با جهان و مردم آن چه می‌کنند؟

اگر به دیده حقیقت بنگریم درمی‌یابیم که عقل به تنهایی قادر نیست ما را به

لقمان حکیم، ص: 180

فلسفه آفرینش خود یعنی اینکه خلفه خداوندی در زمین باشیم و آبادی و امنیت و پایداری و رشد و رفاه کامل برقرار سازیم برساند.

بشریت مدتها به خیال خود عقل را ملاک زندگی قرار داده، ولی به تجربه دریافت که زندگیش پیوسته میان يك جنگ گرم و خانمان برانداز و جنگ دیگری سرد و دهشت‌زا و بسی رعب‌آور واقع شده و اکنون چنان در این میان گرفتار آمده که نه قدرت دارد داد مظلوم را از ستمکار بستاند و نه از بردگی ناتوانان، و پایمال شدن آزادی و حقوق مردمان وارستگی ایجاد کند.

اینها نتیجه نارسایی عقل بشر است زیرا عقل اگر در میان زندگی بدون دستیار باشد دارای اشتباهاتی است، عقل‌ها که سرچشمه رأی ما هستند از لحاظ درک واقعیت و قضاوت درباره اشیاء و اینکه چگونه خیر و شر را ارزیابی کنند بسیار متفاوتند، بعضی از امور به نظر پاره‌ای از عقول خوبست، ولی دیگران آنها را بد می‌دانند، در همین عصر به قدری قضاوت عقول را به رنگهای گوناگون می‌بینیم که ملت‌ها را دچار سرگردانی عجیبی در مسائل حیات کرده.

علاوه بر آن عقل‌ها دستخوش تزلزل در برابر شهبواتند و نیز امور شخصی، نژادی، منطقه‌ای و بقیه خواسته‌های درون آدمی در عقل تأثیر بسزایی دارند، چه بسیار قوانینی که وضع شد و گفتند بخاطر جانبداری از بشر است، ولی ولی نکشید که جهان دریافت انگیزه آن قانون براساس میل شخصی یا نژادی یا تعصب‌های دیگر بود.

از این گذشته عقل‌ها در ادراك خود جولانگاهی محدود دارند، مثلاً قوانین بسیاری که برای وضع آن سر و صدایی زیاد به راه انداختند، خوشحالی‌ها کردند، و جشن‌ها گرفتند، اما پس از مدتی بی به کوتاهی و نارسایی آن قانون یا قوانین برده و مقررات دیگری جایگزین آن کردند.

خلاصه: اگر در تنظیم امور زندگی و جهان بر عقل تنها تکیه کنیم مانند آن است

لقمان حکیم، ص: 181

که لب پرتگاهی ایستاده و جهان را با تمام مسائلش به خرابی و نابودی سوق دهیم، از این رو باید با قدرت خود اندیشه دقت بیشتری کنیم و در نتیجه به درک این مسئله نائل گردیم که:

عقل و اندیشه مستقلاً سعادت ساز نیست.

باید برای برقراری صلح واقعی و آرامش حتمی، و اطمینان خاطر، و استیفا و ایفای حقوق به دنبال دستیاری رفت که به کمک عقل برخاسته انسان را در ظاهر و باطن و در تنهایی و آشکار آرام سازد، و آن دستیار چنانچه تجربه در تاریخ

ثابت کرده جز راه خدا و دین الهی چیزی نیست که انسان را با مراقب بیداری آشنا ساخته و در سایه این آشنایی انسان را از هر گونه انحراف باز داشته، و فعالیت‌های جسم و جان را در مسیر واقعی قرار می‌دهد.

در سایه تربیت دینی فکر آدمی بر مبنای صحیحی با درک واقعیات نائل می‌آید و پس از فکر درست کار اساسی از انسان سر می‌زند و به دنبال آن آرامش و اطمینان می‌آید.

اصول کافی در باب عقل و جهل از امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هشام ابن حکم نقل می‌کند: که آن حضرت فرمود:

هشام خداوند به انسان دو نیرو بخشیده:

1- نیروی ظاهر.

2- نیروی باطن. اما نیروی ظاهر عبارت است: از وجود انبیاء و ائمه، و باطن عبارت است از عقل و خرد، و بدون تردید سعادت واقعی در پیروی از هر دو نیرو است.

لقمان حکیم: قهرمان عقل و اندیشه بود، او برای ورود به هر برنامه‌ای، و به دست آوردن آنچه می‌خواست ابتدا فکر می‌کرد و در نتیجه برنامه را با دورین خرد مشاهده می‌فرمود، آن‌گاه اقدام به برنامه می‌کرد علاوه بر فکر تنها تکیه نداشت، در

لقمان حکیم، ص: 182

احوال آن بزرگ مرد نوشته‌اند: که بسیاری از اوقات خود را با پیامبران و برگزیدگان می‌گذرانند، و از قدرت روحی آنان و حکمتشان برای نیرو بخشیدن به فکر و اندیشه‌اش استفاده می‌کرد، در سایه این برنامه روحی آرام و دلی مطمئن داشت. بی‌تردید طوفان حوادثی که در مسیر تاریخ در جریان است کشتی یاد او را در هم نخواهد شکست، او در سایه نور عقل و روشنائی دین یادش ابدی و جاوید است.

صبر و شکیبایی

از جمله تهمت‌هایی که بعضی از بی‌خردان و کسانی که از سمائل عالی الهی خبر ندارند به مذهب زده‌اند این است که:

مذهب مردم را به صبر در برابر ظلم و ستم طبقه استثمار کننده دعوت کرده آنرا جزء قضا و قدر حتمی شمرده، از این رو دین حافظ منافع استعمارگران است.

آیین مقدس اسلام از این تهمت بی‌آسیب نمانده و ما بخاطر دفاع از آیین الهی تا آنجا که لازم باشد جوانب خاصی از مسئله را بررسی می‌کنیم:

صبر به این معنایی که گفته‌اند، اگر در مقررات دینی یافت شود در آیین‌های تحریف شده است، و بدون تردید اینگونه توجیحات در جنب این چنین کلمات مقدس ساخته و پرداخته بشر است، و شاید قانون مشهور انجیل که اگر کسی به طرف راست تو سیلی زد طرف چپ را رو برویش نگاهدار تا بزند از همین قبیل باشد که کشیشان خائن و دزدان راه انسانیت برای حفظ منافع مادی ساخته‌اند، و البته یهودیان خطرناک هم در این قبیل توجیحات برای کلماتی از این قبیل چیره‌گی فوق العاده‌ای دارند، اما در آیین مقدس اسلام ترجمه صبر کاملاً به عکس این توجیه است، دین ظلم و بیدادگری و پایمال کردن حقوق بیچارگان را هر اندازه هم که کم باشد عملی زشت و منکر شمرده است و از طرفی صبر در برابر تجاوز را از

لقمان حکیم، ص: 183

خود تجاوز بدتر دانسته و گفته:

قبول ظلم خود ظلم دیگر است.

و نیز این مطلب بر احدی پوشیده نیست که امر به معروف و نه از منکر از حقایق عالی اسلام است، و روی این ملاک هر فرد مسلمان و مؤمنی وظیفه واجب خود می‌داند که در برابر مظالم و ستمگری‌ها آرام ننشیند و تا سر حد امکان برای ریشه کن کردن آن کوشش کند، چه جای آنکه به آن تن دهد و یا این که از ظلم و ظالم دفاع کند.

قرآن منعکس کننده حقایق اسلام می‌فرماید: با گروه ستمگر مبارزه و نبرد کنید تا به این حق تن در دهند، و نیز پیشوای موحدین امام علی علیه السلام در ضمن دستورات خود به مالک اشتر به هنگام عزیمت به مصر می‌نویسد:

بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم، هرگز پاکیزه و سعادتمند نمی‌شوند آن جمعیتی که حقوق ضعفا را از اقویا بدون تردید و تأمل نگیرند.

موفقیت و رسیدن به کمال مطلوب علل و موجباتی دارد که چون مقدمات آن فراهم گردید آدمی به نتیجه می‌رسد.

اسرار موفقیت بر دو نوع است:

یکی محیط، یعنی مقتضیات اوضاع و احوال.

دیگر استقامت و پافشاری در کار که شرط کمال جزء اخیر و بدون تردید نظیر علت تامه است.

مبارزه برای تغییر دادن عادات و اخلاق و اداب و رسوم زندگی مرهون اصطکاک و برخوردهای جسمی و روحی است. زندگی مسلماً محرومیت‌ها و موفقیت‌هایی دارد، شخصی که می‌خواهد از نردبان ترقی صعود کند تا از پله اول قطع علاقه نکند به مرحله دوم نمی‌رسد.

آری، باید خستگی و فرسودگی را بر خود تحمل کند تا به اوج عزت و فضیلت

لقمان حکیم، ص: 184

برسد و این است معنای صبر و استقامت.

کسی که می‌خواهد مبارزه با فساد اخلاقی کند باید از عادات دیرینه تعلیمی خانوادگی اگر مخالف با شؤون انسانیت است بگذرد، آنگاه به طریق صلاح و صواب رهسپار شود و از عادات رشت خودداری نماید تا به فضایل آشنایی و انس بگیرد، بدون شك بهبود حال و تهذیب نفس سختی و ریاضت دارد، در این راه باید مبارزه کرد و در راه مبارزه استقامت و شکیبایی به خرج داد، و این است مفهوم واقعی صبر و شکیبایی.

صبر و شکیبایی از موضوعات مهمی است که اسلام به آن دعوت می‌کند و آن را یکی از برجسته‌ترین وظایف دینداران قرار می‌دهد، تا آنجا که می‌گوید:

شکیبایی برای ایمان به منزله سر برای بدن است.

دیندار واقعی و آگاه از لفظ صبر یکی از سه معنای زیر را می‌فهمد که مراعات هر یک از دیگری لازم‌تر است:

1- استقامت و پایداری در راه حق.

2- پایداری و حوصله در برابر آتش شهوات حاد.

3- شکیبایی در برابر مصائب و رویدادهای زندگی.

که برای توضیح و تشویق به هر يك از این سه معنا به ترتیب در آیات قرآن چنین می خوانیم:

اگر از شما صد مرد جنگی ثابت قدم و با استقامت باشد بر دویست نفر غالب می آید، از شکیبایی و نماز برای محدود ساختن شهوات به حدود دین استمداد جوئید، در برابر پیشامدها شکیبا باش، چنانچه پیامبران اولوالعزم پیش از تو استقامت کردند.

ناگفته پیداست که انجام این دستورات تأثیر عمیق و ریشه داری در حفظ تعادل روحی افراد و جمعیت‌ها، و نزدیک ساختن آنان به سعادت و جلوگیری از

لقمان حکیم، ص: 185

انحرافات و رکود و تبلی دارد و آدمی را به مراعات مقررات حق برای موفقیت در برابر مشکلات وادار می کند.

بنابراین مفهوم صبر در مرز دین سالم و پاک اسلام، تن به ظلم دادن، و توسری خوردن، و زیر بار برنامه‌های ننگین مستبدان رفتن، و سکوت در برابر ظلم و ظالم داشتن نیست، صبر به معنای پایداری در برابر دشمن و طاغیان و تمایلات خائمان برانداز زندگی است.

امام علی علیه السلام می فرماید: اگر بنای ایمان را به کاخی همانند دانیم باید بیندیشیم که این کاخ بر چهار شالوده قلبی استوار است، نخستین آن بردباری است، و آن هم بر چهار گونه است:

1- خویشتن داری از شهوات و تمنیات نفس.

2- ثبات قدم در راه عشق به فضایل و معارف.

3- پرهیز از پروا و محرمات.

4- اغتنام فرصت و استفاده از نوبت.

آن جان آرزومند که در آرزوی وصال بی صبرانه بال و پر زند و در قفس تن بی‌قراری و ناشکیبایی کند، و به ناگزیر از آرایش خواهش‌های ناهنجار پاک باشد، و آن دل پرهیزکار که از ناستوده‌ها پرهیزد و هوس حرام نکند و در لذت حرام غلظد، آن مغز خردمند و اندیشناک که به فرصت خوش بیندیشد، از سختی روزگار و سنگینی حوادث اندیشه ندارد.

چشمی که در روشنی‌های زندگی تیرگی مرگ را از نزدیک ببیند همواره پاك بین و بلند نظر باشد، تمام این منافع از برکت استقامت و شکیبایی در راه هدف است.

نیروهایی که در نهاد انسان است هر يك به هدفی خاص کشش داشته و او را به طرفی معین دعوت می‌کند، تنها اختلاف افراد در شدت و ضعف این قواست، انسان در جواب این خواسته‌های دورنی خود گاهی با حیوان هماهنگ و زمانی

لقمان حکیم، ص: 186

انسان است.

غرایز حیوانی در انسان موجود است، در این جهت اسنان با حیوان خطوط مشترك دارد، حیوان در حال گرسنگی غذا می‌طلبد، در حال تشنگی آب می‌خواهد، و هنگام احساس ضرر برای دفعش مبارزه می‌کند و در برابر منفعت به جلب آن برمی‌خیزد، انسان نیز این مراتب را دارد و به نحو کاملتری انجام می‌دهد، و در نتیجه هر دو عمل در حیوان و انسان یکی است و عامل آن عبارت از طبیعت مادی در هر دو است.

ولی انسان نسبت به حیوان در بزرگ‌داشت زندگی امتیازاتی دارد و در خواسته‌هایش که متکی به حقیقت انسانیت است با حیوان وجه تمایز دارد.

آنچه که انسان در گرد اوست و باعث امتیازش عبارت است: از عقل و اراده که در پرتو این دو قدرت واقعیت بشر آشکار و برتری او بر سایر موجودات ثابت می‌شود.

سرچشمه تمام فضایل عقل و اجرای حقایق انسانی در پرتو اراده است و اراده جز شکیبایی در برابر عمل نیست که انسان پس از شروع عمل آن را به اتمام برساند، و خلاصه باید گفت: انسانیت انسان مساوی با عقل و اراده اوست.

لقمان حکیم: میوه شیرین ایمان در اجرای برنامه‌های عالی انسانی اراده‌ای قوی و آهنین داشت، او در برابر حوادث طبیعی از قبیل مرگ عزیزان، از دست رفتن مال خود را نمی‌باخت و شکیبایی پیشه می‌داشت، و در برابر محرمات چون کوه از خود پایداری نشان می‌داد و در اتمام اعمال نیک بر نیروی صبر و اراده متکی بود، از این رو نام مقدّسش را در صفحات تاریخ ثابت و ابدی می‌بینیم و زمان نیز برای نگاهداری یادش استقامت خواهد کرد.

لقمان حکیم، ص: 187

گذشته از مسائل ریشه‌دار تربیتی که بنیانش بر وحی و نبوت استوار است، شاید بتوان گفت آینه تاریخ و حوادثی که ملل و اقوام با آن روبرو بودند برای انسانی که می‌خواهد در کشتزار تربیت قرار گیرد بهترین درس و برترین مصدر برای عبرت گرفتن است.

قرآن مجید بخشی مهم از آیاتش را به بازگو کردن این مسائل اختصاص داده، و هدفش را بیان تاریخ پیامبران و اقوام و ملل در کلمه عبرت خلاصه می‌کند:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. «1»

همیشه سعی خردمندان بر این بوده که از کوچکترین حادثه بهترین درس را برای خود و دیگران بسازند.

راستی به اندازه ذرات جهان برای بیداری بشر درس عبرت هست برای نمونه حافظ در دیوان شعرش از بسیاری از برنامه‌های عادی پندها و عبرت‌ها ساخته و نشان داده است که از تمام مسائل حیات می‌توان پند گرفت:

بر لب جوی نشین و گذر عمر بین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

دقت در عوامل عزت و عوامل ذلت اقوام و مللی که قبل از ما می‌زیستند برای ما بهترین درس عبرت است، و آراستگی ما به عبرت به این است که از عوامل ذلت دوری جسته و به برنامه‌های عزت آفرین آراسته شویم.

داستان زندگی مسلمین دیروز در اندلس و اسپانیا که روزی در سایه اسلام از عزت کامل برخوردار بودند، و پس از غرق شدن در لذات حیوانی و مغرور شدن به جاه و مال زهر ذلت را چشیدند و داستان فلسطین در امروز برای ما جالبترین درس

(1) سوره یوسف: آیه 111.

لقمان حکیم، ص: 188

عبرت و زندگی است، شکست‌ها و پیروزی‌ها، عزت یافتن، و ذلت دیدن در اوج بودن و در حضيض قرار گرفتن همه و همه درس است و پند تاریخ به نسلی که دارای عقل زنده و اندیشه تابناک است.

گرچه باید در این بخش تجزیه و تحلیل دقیقی از مسائل عبرت‌آموز به میان آید ولی صفحات اندک کتاب و مسائل مهمی که در فصول آینده خواهد آمد اجازه توضیح این برنامه نمی‌دهد، خوانندگان محترم می‌توانند به کتب تاریخ مخصوصاً تاریخ قرآن و حوادثی که از برای خودشان و هموعانشان در زندگی پیش آمده برای عبرت‌گیری مراجعه کنند، شاید از این رهگذر بیش از پیش بر خیر دنیا و آخرت خود بیفزایند این بخش را با یادداشت کردن شعری برای عبرت گرفتن زورمندان و قلدران پایان داده و از خداوند می‌خواهیم که ما را برای پذیرفتن نصایح لفظی و عملی و آراسته شدن به فضایل انسانی کمک بخشد.

گفت به عبدالملک از راه پند

نادره مردی ز عرب هوشمند

زیر همین قبه و این بازگاہ

روی همین مسند و این تکیه‌گاه

آه چه دیدم که دو چشمم مباد

بودم و دیدم بر این زیاد

طلعت خورشید ز رویش نهان

تازه سری چون سپر آسمان

بد بر مختار به روی سپر

بعد ز چندی سر آن خیره سر

دستکش او سر مختار شد

بعد که مصعب سر و سردار شد

این سر مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دیگر روزگار

لقمان حکیم: در پرتو اندیشه تابناکش از جزئیات و کلیات عالم طبیعی و حیات بنی آدم برای دریافت رشد و کمال پند و عبرت می آموخت تا جایی که می گویند از او پرسیدند:

ادب از که آموختی؟

گفت: از بی ادبان.

لقمان حکیم، ص: 189

گفتند: چگونه؟

گفت: از کارهایی که آنان را پیش مردم خوار می کرد من دوری جستم.

قضاء و قاضی

من در فصل معرفی لقمان و صفات روحی او خوانندگان محترم این جمله را خواندند که: لقمان بیشتر اوقات خود را در مجالست با فقها و حکما و قضات و ...

می گذاشت و بر حال قضات و مسؤولیت خطیری که بر عهده داشتند نوحه سر می داد، از این رو شاید بی تناسب نباشد در این بخش مسائلی مهم در این زمینه نوشته شود.

ما بدون توضیح در اطراف مسئله سعی می کنیم متون اسلام را تا آنجا که میسر است در اختیار عزیزان گذاشته و از آنان بخواهیم تا آن جا که لازم است در این برنامه دقت کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قضاء و مسؤولیت مهم قضاوت در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر خطاب می کند:

ای فرماندار مصر! به هنگامی که امور ملت را تمشیت می‌دهی، و اختلافات توده را حل می‌کنی ممکن است در بعضی از موارد معلومات شما حکام و قضات به منظور داوری و رسیدگی کفایت نکند و در نتیجه به حیرت و سرگردانی افتید، اینجاست که قرآن مجید وظیفه حیرت‌زدگان را روشن می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

ای مسلمانان! خدا و رسول و ائمه خود را اطاعت کنید و اختلاف امور زندگی را به خدا و پیامبر بازگردانید.

شما هم فرمان ببرید، مسائل دینی و دنیایی خود را به وسیله قرآن و روشن پسندیده پیامبرتان بگشایید، یعنی آیات قرآن را مطالعه کنید، و از یادگارهای اخلاقی پیغمبر عزیز استفاده نمایید و در نتیجه نواقص کار را جبران و نقایص امور را

لقمان حکیم، ص: 190

رفع نماید.

در کشور مصر برای تکمیل سازمان دولت از ایجاد دادگاه‌ها و مراکز عدالت ناچار خواهی بود.

آری، ای مالک تو را به قضات کامل و پرهیزکاری نیاز شدید است ولی با چه زبان سفارش کنم که داوران قضایا را باید از نخبه دانشمندان اسلام که به زینت اخلاق تا حد نهای آراسته باشند انتخاب کنی در جامعه مصر بنگر، آنکه از همه پرهیزکارتر او دانایتر است به نام قاضی برگزین، قاضی باید دانشمند و آن چنان آگاه به تمام مسائل فقه و آیات قرآن باشد که با اندک توجه آنچه را از منابع اسلامی بخواهد به خاطر آورده و از همه مهمتر با تقوا و پرهیزکار باشد.

راستی روزی که محل داوری به اشخاص بی‌تقوا داده شود چه خواهد شد؟

امام ششم علیه السلام از امیرالمؤمنین نقل می‌کند: که یکی از ملوک بنی‌اسرائیل داوری مرکز دادگستری را به دو نفر قاضی واگذار کرده بود، این دو قاضی دارای دوستی بودند که از هر جهت به صفات انسانی آراسته و مردی بود پرهیزکار و شایسته، و به خاطر حسن اخلاق گاهی از اوقات به حضور سلطان بار یافته و با او از هر دری سخن گفته می‌شد.

پیش‌آمدی برای سلطان رخ داد که نیاز به مرد نیکوکار و صالحی شد، چون در مرکز قضاوت دو قاضی برای شهادت از مردان با فضیلت استمداد می‌جستند، سلطان از آن دو قاضی مردی را خواست که به زیور صلاح و تقوا آراسته باشد آن دو همان شخص را معرفی کرده و سلطان هم مأموریت کار خود را به او واگذار کرد.

آن مرد زنی داشت زیبا و آراسته، آن دو قاضی را طلبید و برای همسری خود به آن دو قاضی به نیکی و خیر وصیت کرد و به دنبال مأموریت شتافت.

روزی دو قاضی برای امور خانه آن مرد به در سرایش آمدند، انگیزه حیوانی آن دو آنان را به خیانت در امانت دعوت کرد، به آن زن پیشنهاد داده و در صورت

لقمان حکیم، ص: 191

مخالفت گفتند: نزد سلطان به زناى تو شهادت خواهیم داد، آن گاه تو را به حد شرعی خواهیم کشت.

زن گفت: آنچه از دست شما برآید در انجام آن کوتاهی نکنید که من هرگز دامن عفت خود را به معصیت نیالوده و نخواهم آلود.

دو قاضی چون از این جریان خود را محروم دیدند به نزد سلطان رفته و به گناه زن پاکدامن به دروغ شهادت دادند، سلطان بنی اسرائیل از این امر در شگفت شد و حزنی شدید بر او چیره گشت، قول دو قاضی را پذیرفت و به آنان وعده داد پس از سه روز آن زن را سنگباران خواهم کرد، در شهر ندا کردند و مردم را بنا به گفته دو قاضی به سنگباران زن دعوت نمودند.

در طول این سه روز سلطان به وزیر خود گفت: آیا در این مسئله راه حلی به نظر تو می‌رسد؟

وزیر سکوت کرد، روز سوم برای انجام کاری خارج شد، میان کوچه کودکانی را دید به بازی مشغولند در میان آنان کودکی خوش سیما و با فضیلت به نام دانیال بود.

دانیال کودکان را به بازی دعوت کرد، خود سلطان و دیگری را وزیر و دو نفر از کودکان را به نام قاضی و يك نفر را به عنوان زن انتخاب کرد.

از چوب شمشیری تمهید دید، آن گاه دستور داد یکی از آن دو قاضی را به مکان دور دستی بردند و دیگری را به مکان دیگر، سپس قاضی اول را خواست و گفت:

متن شهادت خود را برای زناى این زن بازگو کن که در کجا زنا کرده و در چه تاریخ مرتکب این خلاف شده؟

قاضی حالات زن را گفت: سپس دومی را طلبید و از او همان صورت شهادت خواست او هم شهادت داد اما در تمام موارد شهادت با قاضی اول اختلاف داشت.

لقمان حکیم، ص: 192

بی گناهی زن ثابت شد، دانیال دستور داد با شمشیر چوبی آن دو قاضی خائن را به کیفر رساندند.

وزیر این برنامه را دید و خوشحال شد، نزد سلطان شتافت و جریان بازی کودکان را برای سلطان گفت، سلطان دو قاضی را به همان صورت شهادت طلبید، قول خائنه هر دو آشکار شد، سلطان دستور داد هر دو را به قتل رساندند و از آن زن عذرخواست و او را آزاد کرد.

آری، پرهیزکاری اقتضا می کند که قاضی دادگستری حق را در تمام زوایای پرونده درباره مدعی و مدعی علیه اجرا کند.

سفینه البحار نقل می کند که: دو نفر برای اقامه دعوی به محضر یکی از قضات زمان بنی اسرائیل رفتند، او نسبت به آنان به حق حکم کرد، پس از مرگ در خوابش دیدند که کرمی خطرناک دائماً مشغول خوردن دماغ او است، سبب پرسیدند، گفت: روزی در دادگاه دو نفر به من وارد شدند یکی از آنان برادر عیال من بود، از خداوند خواستم که حق به جانب او باشد تا شرمنده او نشوم، پس از بررسی اتفاقاً حکم به نفع او خاتمه پیدا کرد، من از این جهت خوشحال شدم، اکنون برای آن اشتباه معذم که چرا درخواست کردم حق به جانب یکی از آن دو شود، و هر دو را با یک چشم ندیدم.

زمان خلافت عمر مردی بر امیرالمؤمنین علیه السلام دعوایی کرد، هر دو به مجلس عمر حاضر شدند، عمر گفت:

یا ابالحسن برخیز و دوشادوش مدعی بنشین.

امام علی علیه السلام کنار مدعی نشست و پس از پایان دعوی به کناری قرار گرفت، در این موقع عمر آثار خشم در چهره علی علیه السلام دید، از آن حضرت پرسید آیا این برنامه بر تو گوارا آمد؟

فرمود: آری، عمر علت ناگواری را پرسید، فرمود: تو مرا در حضور مدعی با

لقمان حکیم، ص: 193

کنیه ابوالحسن خواندی در صورتی که حق آن بود که مرا با نام می خواندی تا امتیازی بین من و او قائل نمی شدی.

عمر چون این سخن را شنید برخاسته و صورت حضرت را بوسید، گفت: پدرم فدایت که خدا ما مسلمانان را در پرتو وجودت هدایت کرد و از تاریکی برهاند.

در هر صورت بنا به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمان مالك اشتر قاضی باید آنقدر پرهیزکار باشد که زر را با خاکستر برابر بداند.

در یکی از جملات فرمان به مالك خطاب می‌کند:

ای مالك، قاضی نباید از ارباب رجوع هدیه بپذیرد، زیرا هدیه به قاضی جز رشوه چیزی نیست، و رشوه از نظر اسلام چنان نکوهیده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره دهنده و گیرنده آن لعنت کرد و آن حضرت فرمود: خدا لعنت کند رشوه دهنده و گیرنده را.

و در روایتی حضرت صادق علیه السلام رشوه را در معصیت با کفر برابر خوانده است.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردی به نام ابن اللتیه را از طایفه ازد به جمع‌آوری زکات فرستاد، چون از مأموریت خود بازگشت مبلغی از اموال را که همراه آورده بود تسلیم کرد و مبلغی را برای خود برداشت و گفت:

آن قسمت شما، و این هدیه‌ایست که مردم به من داده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

چرا در خانه پدر و مادرت ننشستی تا ببینی هدیه برای می‌آورند یا نه، سپس پیامبر به خطبه برخاست و در طی بیان مؤثری فرمود:

چگونه است که ما مردمانی را مأمور به جمع‌آوری زکات می‌نماییم، پس می‌گویند این قسمت شما و آن قسمت را به ما هیبه داده‌اند، چرا چنین مأمور در خانه پدر و مادرش نمی‌نشست تا ببیند هدیه برای او می‌آورند یا نه.

گاهی نفس انسانی در اثر جنبش و هیجان حرص، و طمع دستخوش نوع خاصی و سوسه می‌شود که تحت تأثیر آن می‌خواند میان گرفتن رشوه و رعایت جانب حق

جمع کند، در صورتیکه چنین امری هیچ گاه میسر نیست زیرا شخصی وقتی گیرنده رشوه شد دیگر عقل او در اثر مداخله هوای نفس قدرت حکومت را از دست خواهد داد، و قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود، چنانچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مقام اشاره به همین حقیقت فرمود:

خدایا! برای فاجری حقی و منعی بر ذمه من احراز مکن که اگر چنین شود ناچار و بی اختیار دل من او را دوست خواهد داشت.

در اسلام قضات پرهیزکاری بودند که زر را با خاکستر یکی می دانستند و از این طریق به قاضیان پس از خود عالیترین درس تقوا و پاکی را داده اند.

عاقبه بن یزید کهخ در عصر مهدی عباسی عهده دار قضاء بغداد بود يك روز ظهر هنگام نماز نزد خلیفه آمد و تقاضا کرد که دیگری را به جای او در منصب قضا بگمارد تا بی درنگ صندوق اسناد و محفظه مربوط به ارباب دعوی و دفاع را به او تسلیم کند.

مهدی چون این سخن را شنید پنداشت که یکی از رجال دولت با وی به معارضه برخاسته و او را آزرده خاطر و خشمگین ساخته، از این جهت علت استعفایش را خواست و گفت: اگر علت آزرده گیت این است که کسی با تو معارضه کرده باز گوی تا هم اکنون با تأدیش ف رمان دهم قاضی گفت: چنین اتفاقی نیفتاده، مهدی گفت: در این صورت علت استعفایت چیست؟

قاضی گفت: یکی ماه پیش از این دو تن از مراجعین در خصوص قضیه ای دشوار به محضر قضاء حاضر شدند و هر يك ادله و شهودی بر صدق اظهارات خود در مورد نزاع اقامه کرد و حجت ها آورد که در خور مطالعه بود و در برابر این قضیه سخت فرو ماندم و چندین بار برای این جهت تجدید جلسه کردم و امید داشتم این قضیه را به امید اصلاح میان طرفین پایان بخشم یا به وسیله تحقیق بیشتری حقیقت امر را دریابم، قضا را در این میان یکی از طرفین دعوی خیر یافته بود که من رطب

لقمان حکیم، ص: 195

دوست دارم، از این رو برای جلب عواطف من در چنین موسم که فصل نوبر رطب است مقداری از بهترین قسم آن را من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتی برای خلیفه نیز در چنین فصلی میسور و مهیا نیست، فراهم ساخت و با پرداختن چند

درهم رشوه دربان سرای را بر آن داشت که ظرف رطب را نزد من بیاورد، در این هنگام دربان طبق را در برابر من زمین نهاد و گفت:

این هدیه فلان است، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده و خشمگین شدم، جندان که دربان را از خدمت برداشتم و ظرف رطب را به آورنده آن بازگرداندم، ولی روز دیگر چون متداعیان به محضر قضا درآمدند نتوانستم آن دو را به يك چشم بنگرم و در دل خود به يك منزلت قرار دهم زیرا طبق رطب را هر چند برگردانده بودم ولی اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود، اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خود را به آن شیرین ساخته بودم حال من بر چه منوال بود؟

سپس قاضی با لحنی حاکی از خشم و تأثر گفت: در چنین روزگار که خلق بر این گونه دستخوش فساد شده‌اند من بر دین خویش هراسانم و بیم آن دارم که از سر غفلت به دام حيله اينان درافتم، و نقد ایمان و سرمایه تقوای خو را بر سر کار قضا نهم، آن گاه قاضی از سر تضرع گفت: ای خلیفه مرا از بند این امر عظیم برهان، که خداوند تو را از هر بند برهاند و مرا از ادامه این خدمت معذور دار تا خداوند عذرهای تو را بپذیرد.

باز در فرمان امام علی علیه السلام به مالک می‌خوانیم:

ای مالک قاضی لازم است مردی پر حوصله و خونسرد باشد، زیرا اشخاص عصبانی و پر حرارت کمتر می‌توانند دقت و احتیاط کنند، بدیهی است که در دادرسی احتیاط و کنجکاوی رکن اعظم است.

باید گفت: تمدن جدید بدون توجه به سرشت طبیعی انسان بالا رفته و بیماری دنیای امرز با کمک اختراعات و صنایع جنگی قوی‌تر و کامل‌تر شده و خطر هر نوع

لقمان حکیم، ص: 196

استعمار را صر برابر زیاده‌تر ساخته.

تمام مفساد اخلاقی قرون جاهلیت و بربریت به موازات تمدن مادی توسعه و گسترش پیدا کرده، مزایای اخلاقی و نیروی دینی را بسیار ضعیف ساخته، و اولویت ماده و نفع جوی، اصول آیین پاکی و درستی را بر هم زده، جامعه انسانی را از لحاظ روشنائی درونی و عقلی و قوت مشاعر بی‌بهره ساخته، هوش و استنباط فکری بی‌نهایت تنزل یافته و انواع شرور در هر کشور و میان هر جامعه را رایج و ممدوح شده است، از این جهت باید گفت که جامعه امرز فقط از لحاظ يك رنگی و

هم آهنگی در مسائل شهوت رانی و غرایز جنسی يك رنگ و همداستانند، و از یکدیگر الهام می گیرند، زیرا مشاهده می شود بزرگان حل و عقد و سیاست و کسانی که در مقر دانشمندان جای گرفته در تجلیل هوسرانان شهر یا کشور بر یکدیگر سبقت می گیرند، و برای آنکه لحظاتی چشم چرانی کنند و برای مدتی محدود و کم به هوس های شیطانی برسند نام هنر و علم بر نفسانیات اطلاق نموده زنی شهوتران و شهوت پرست که از عهده انجام برنامه های ضد اخلاق برمی آید و تحريك شهوت می کند صدای کف زدن به افتخار او لرزه در تالار بزرگ می افکند، تصویر نجس او ماهها زینت بخش برخی مجلات و مطبوعات می شود و هرگاه بنام مسافرت یا سیاحت به کشوری رود مانند سردار فاتحی از او استقبال می کنند و تحف و هدایای فراوان به او می دهند اما اگر کسی از راه معنویت طی طریق نمود و با تزکیه نفس پیشرفت کرد و خدماتی به جامعه و ملت و مملکت نمود هیچ کس به او نظری ندارد.

انتشار بی حد مجلات شهوت پرور و سینماها و تئاترها سطح فکری اجتماعات را به پایین ترین مرحله خود رسانده، ارزش علوم عقلی و فکری و حکمت و دانش و بینش و توجه به معانی از میان رفته و اصطلاحات و کلمات علمی به قول اینان نامفهوم گشته و بدین وسیله عملاً از رشد فکری جلوگیری می شود، و دانشجویان

لقمان حکیم، ص: 197

افکرا خود را در قالب برنامه هایی که سود طلبان می خواهند در می آورند و در نتیجه مغز آنها تحمل ورزش و تعلم مطالب و مسائل عالی را از دستا می دهد و به قضاوت سریع و سطحی درباره همه چیز عادت پیدا می کنند، مادران در پرورش فرزندان وظیفه خود را فراموش کرده اند، زیرا از يك طرف سرگرم امور معاشی و اقتصادی و سیاسی شده، و از جانب دیگر معاشرت و دفسازی و اختلاط در مجامع خوشگذرانی برنامه اساسی آنان گشته، و کودکان آنها که اجتماع فردا هستند خودرو بار آمده و از میان همین خودروها انواع افراد در جهات متعدده کارها قرار داده می شوند که یکی از ان کارها قضاوت است، و شما ببیند که با اینگونه قضات چه بلاهای بسر مردم خواهد آمد؟

خودرو بودن در تربیت معلوم است چه نتایجی بار می آورد فرزندان از موضوع های یدرك و لایوصف روی احساسات باطنی مسائلی را استفهام می کنند که مسلماً وقوف آن برای يك پدر خوشگذران و مادر هوسران به هر اندازه که به عفت و ناموس بی علاقه باشد دردآور و تحمل ناپذیر است.

افراد درستکار و هنرمند واقعی که وجود آنان مایه خرمی علم و فضیلت و عامل رفاه و سلامتی جامعه است با فقر و مذلت به سر می برند، و در تنگدستی جان می سپارند، زیرا عمل حیات شخص در این زمان کاغذ پاره ای به نام مدرک است، از هر کجا که بدست آمده، و به هر وسیله که بوده و اینان آن کاغذ پاره را ندارند.

دزدان اجتماع که در تمام طبقات رخنه کرده از همه چیز می‌زنند خیانت می‌کنند و با دسیسه تبلیغات پوچ هر نوع کالای تقلبی و ساختگی خود را به قوه آگهی دروغ بخورد يك مشت ناتون می‌دهند، و با ثروت گران در انواع لدايد حيواني غرق می‌شوند، دنیای غرب بخود می‌بالد که رسم غلامی و ب‌ردگی را برانداخته و زنان را همدوش مردان ساخته در صورتی که خود اسیر ماشین و شهوت و دیگران اسیر آنانند.

لقمان حکیم، ص: 198

در همین زمان و عصری که دعوی دلفریب بیگانگان قند را در دهان عده‌ای از بی‌خبران مشرق آب می‌کند، و در غالب کشورهای اروپایی رسم برده فروشی و دزدیدن دختران و زنان و کودکان به وسیله دلالان فحشاء امری معمولی است، و روزی نیست که در شهرهای بزرگ و کوچک این نوع سرقت‌ها وجود پیدا نکند و خانواده‌هایی را عزادار نسازد.

اروپا و مغرب زمین ادعا می‌کنند که تمام قواعد زندگی خصوصاً قاعده زناشویی او محکم‌ترین اساس بقاء خانواده است، و مردان از تعدد زوجات محرومند و به همین دلیل میان زن و شوهر محبت دائمی و الفت همیشگی برقرار است، ولی این ادعا فقط در قالب الفاظ دلریاست، اما در عمل روابط نامشروع از شماره و عدد بیرون است، بچه‌های غیر قانونی در ممالک متمدن گاهی سر از عدد میلیون درآورده و طلاق‌های بی‌جهت و بی‌اساس گاهی سرگیجه می‌آورد.

دادگستری‌های جهان از کثرت پرونده‌های طلاق و اطفال نامشروع به جان آمده‌اند، ساختمان‌های عریض و طویل دادگستری‌ها برای رسیدگی به جرائم، مخصوصاً خانوادگی در برابر دریای خلافکاری‌ها نقطه‌ای بیش نیست.

کثرت فحشاء بعد از دو جنگ جهانی مبانی زندگی را متزلزل ساخته و هر فردی را در هوسرانی آزاد کرده، دایره عیش و نوش و فحشاء علنی وسعت یافته، عفت جنسی زائل گشته و کارشناسان محقق مردان و زنان را در مناسبات جنسی به صورتی آزاد راهنمایی می‌کنند.

در دنیای امروز معیار شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها از دست رفته، هر کس حتی کودکان خردسال دست به هر ناپاکی آلوده می‌کنند.

معبود واقعی همه پول و زن و موسیقی و شراب است، قمار و ربا منبع درآمدها است، دزدان در تمام بنگاه‌های دولتی و ملتی رخنه کرده و حتی گانگسترها به وسیله افراد با نفوذ حمایت می‌شوند، زیرا در همه جا عامل دارند و از هر جریان

لقمان حکیم، ص: 199

آگاهند و بدون واهمه در هنگام خطر دست به آدمکشی و ترر می‌زنند.

آری، وقتی معابد و مساجد تهی بماند، واعظ و خطابه ارتجاع و عوام فریبی بشمار آید، دیانت آلت مقاصد مغرضین گردد، رذایل جای خصائل را می‌گیرد و همه چیز در معرض سوء استفاده می‌آید، در این هنگام عجیب و غریب احتیاط یعنی چه؟

خونسردی چه مفهومی دارد؟

کدام گوش خصم ناله مظلوم را می‌شنود، و کدام داور می‌تواند حقایق را آشکار و پرونده‌ای را خدا پسندانه بررسی کند؟

زمانی که مقررات قضاء اسلامی حکومت و نفوذ داشت، هیچ قدرت و مقامی جز قدرت الهی که به صورت ایمان در قلب قاضی جلوه داشت بر دستگاه قضاوت مسلط نبود، قاضی از آزادی بی‌سابقه و بی‌نظیری برخوردار بود، تنها محدودیت قاضی از این جهت بود که می‌بایستی احکامش از حدود و قواعد مقرر و اصول مسلمة فقه اسلامی تجاوز نکند، و با قطع نظر از این جهت آزادی کامل داشت که بر حسب اجتهاد و به مقتضای استنباط خود به حق فرمان براند، و بدون هیچگونه مانع و رادعی تا آخرین مرز عدالت گام بسپرد، و به همین خاطر یکی از غریبان می‌گوید:

جهان بشریت در تاریخ طولانی خود قضایی عادل‌تر از قضاء اسلام و حکامی مهربانتر از حکام مسلمین ندیده است.

قاضی مسلمان، و مؤمن به آیات حق هیچگاه اسیر نصوص خشک و گرفتار مواد غیر قابل انعطاف قانون نبوده، و در هیچ مرحله از مساعدت وجدان و فیض الهام ضمیر محبوب نمی‌مانده و مانند بسیاری از قضات دنیای امروز در تنگنای تضاد بین مواد قانون و مقتضای اجتهاد وجدان سرگشته و حیران نمی‌گشته، و ضمیر خود را در برابر نصوص جامد قانون قربانی نمی‌کرده است.

لقمان حکیم، ص: 200

در دوایر قضایی عصر حاضر بارها اتفاق می‌افتد که قاضی از نظر اجبار و به حکم اضطرار و تبعیت از مواد قانون با پریشانی خاطر و تألم وجدان احکامی صادر می‌کند و قدرت رهایی از قید و بند نصوص خشک قانون را در خود نمی‌بیند ولی قاضی مسلمان همیشه از آزادی و حق اجتهاد برخوردار بوده و در مقام اصرار حکم نسبت به هر قضیه ظروف و

مناسبات وقوع جرم و شرایط اوضاع مرتکب، موجبات تشدید و تخفیف مجازات را منظور می‌داشته و برای احقاق حقوق ستم زدگان از شم قضایی و نیروی اجتهاد و استنباط تا آخرین مرحله استفاده می‌نموده است.

حوصله قاضی اسلامی و خونسردی او و دقت و احتیاطش در صادر کردن حکم از مزایای مشخص آیین اسلام است.

قاضی مؤمن هرگز تحت حکومت تعصب‌های بیجا و رشوه و تضاد قانون قرار نگرفته و وضع تربیت جامعه اسلامی قبلاً طوری بوده که قضات آن روزگار نام نیکویشان در تاریخ ثبت است.

زود قضاوت کردن، یا از ترس ناشی می‌شود، یا از حوصله کم، یا از دقت نکردن در قیافه دعوی آن کس که توانایی رعایت برنامه‌های مثبت را ندارد قبول منصب قضا برای او کاری نامشروع و از نظر اسلام در صورت قبول مجرم است. ایمان به حق و تربیت اسلامی برای قاضی حوصله و دقت و احتیاط لازم را ایجاد می‌کند تا بتواند به نحو احسن کار پر خطر قضاء را انجام داده، آه مظلوم را از ظالم بگیرد.

ابو یوسف قاضی القضاة کشور اسلام در عصر هارون الرشید شهادت فضل بن ربیع نخست وزیر خلیفه را در دادگاه نپذیرفت، و چون خلیفه به دنبال شکایت فضل علتش را خواست، ابو یوسف گفت: من شنیده‌ام فضل خود را بنده خلیفه می‌خواند و این از دو صورت خارج نیست یا فضل در این اظهار صادق است، یا دروغگو، اگر راست بگوید به مذهب من شهادت بندگان مسموع نیست، اگر دروغ

لقمان حکیم، ص: 201

بگوید فاسق و شهادت فاسق قبول نیست.

در اینجا باز سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را خطاب به مالک دنبال کرده و چیزی نورانی برنامه‌های قضایی اسلام را نشان می‌دهیم.

ای مالک کسی که بر مسند داوری نشسته باید به قوت قلب و قدرت بیان آراسته باشد، نیکو سخن گوید و آشکارا بیان کند، غالباً يك تن از متداعیین و گاهی هر دو نطق و زبان آور افتد در صورتی که قاضی نتواند با آنان به گفتگو بپردازد و مخصوصاً در هنگام احقاق حق بر حریف سخن‌ران خویش پیروز شود مسلماً عمل قضاوت را درست انجام نتواند داد.

ای مالک قاضی فراموشکار خوب نیست، دادرسی عملی سخت دقیق و باریک است، دادرسی اگر به آرامش خاطر و جمعیت حواس مجهز نباشد چگونه از اشتباه در امان می ماند، به قضات سفارش کن که در محاکم عدالت ارباب رجوع را نیکو بشناسند و دلایل طرفین را کاملاً به یاد داشته باشند.

پناه بر خدا اگر قاضی طمع کار افتد، در این موقع دزدان جامعه خوب می توانند انگشت بر نقطه حساس کشور گذاشته، دست غارت از آستین بیرون آرند، زیرا تطمیع قاضی آسان است، و اموال دیگران را بردن راحت اگر قاضی دستخوش احساسات و عواطف گردد و به گاه مرافعه سر در قدم دل گذارد، و تسلیم هوس های ناهنجار و عفریت شهوت گردد، روزگار بر امت اسلام تیره خواهد شد و احکام الهی معطل خواهد ماند.

قاضی نمی تواند در اولین لحظه که حقانیت يك تن از طرفین را احساس کرد بی درنگ حکم صادر کند، زیرا ممکن است نظر بدوی به خطا رود، و آن کس که در خون و مال و ناموس و حیات جامعه دست فرو می برد با يك سخن یکی را حاکم و دیگری را محکوم معرفی نماید، باید در منتهای دقت و دور اندیشی پایان کار را تا هر کجا منتهی شود در نظر آورد، و خوب است که قضات از جسارت متداعیین

لقمان حکیم، ص: 202

دلنگ نشوند و آن چنان که اسیر شهوت نیستند گرفتار غضب هم نباشند، با ملامت و بردباری به حل و عقد امور اقدام نمایند.

از من به قاضی بگویند که در کشف مطالب چندان تعجیل مکن بگذار به آهستگی حقیقت مطلب آشکار شود، زیرا مطمئن نیستم کاری که با شتاب انجام گیرد به حقیقت مقرون باشد، در آن موقع که محکمه عدالت به صدور حکم تصمیم می گیرد باید همچون کوهی محکم نظیر شمشیر هندی برنده و قاطع باشد، و هرگز جایز نیست که محکمه در فتوای خویش دستخوش حیرت و تردید گردد.

ای مالک، اگر قضات مردمی خودپسند و خویشتن خواه باشند کافی است که غارتگری به هنگام داورى به مدح و ثنای قاضی زبان بگشاید و آن تیره بخت را با مشتی الفاظ و شطری تملق و چاپلوسی به دام خویش در بند کشد.

مالک اگر قضات ساده دل و زودباور انتخاب شوند زود فریب می خورند و بی تأمل باور می کنند، آن گاه حقوق بیچارگان بیهوده و ناچیز گردد، آن چنان قاضی که گفتم سخت کمیاب و گمنام باشد و دیر به دست آید، اما تو ای والی مصر، ای مسؤول بندگان خدا، ناگزیری که تمام این شرایط را در انتخاب قاضی رعایت کنی.

ای مالک! تو را وصیت می‌کنم که همواره کارمندان دولت را سیر نگاه داری به ویژه قضات را، هرگز مگذار که عمال مصر محتاج باشند، زیرا در این وقت دست به خیانت برآورند و به هر عنوان که باشد از مال مردم بخورند.

قاضی را به بذل مال و افزایش حقوق توانگر ساز که در دادرسی مردم دهان به رشوه نیالاید و محکمه عدالت را قلعه دزدی قرار ندهد.

قاضی را از دیگر عمال دولت محترم‌تر بشمار و در محضر خویش از او احترام کن تا با پشت گرمی به مقام حکومت خود را از تهدید بزرگان مصر ایمن داند و در داوری دادگر و عادل باشد، زیرا ممکن است جهال قوم که مردمی بی‌شرم

لقمان حکیم، ص: 203

و کم‌آبرویند دادگاه را به افسار گسیختگی و بی‌پروایی خویش تهدید نمایند و از انصاف و عدالت منحرف نمایند.

قضات شجاع و حق پرست اسلام نه تنها در مورد احقاق حقوق افراد از حریت در استقلال خود استفاده می‌کردند بلکه مسائل عمومی و مصالح مملکتی را نیز مورد توجه و اهتمام قرار می‌دادند، در این موارد نیز از قدرت استقلال خود به حداکثر استفاده می‌نمودند، از جمله این موارد داستان شگفت انگیزی است که میان ملک صالح سلطان شام و قاضی عزالدین بن عبدالسلام اتفاق افتاده است:

ایام جنگ صلیبی بود، سرزمین شام در مقابل هجوم وحشیانه نیروهای متحد و دولت‌های مسیحی عرب وضع متشنج و غیر عادی داشت و ملک صالح سلطان آن ناحیه شهر صیدا و قلعه شقیف را به دشمن تسلیم کرده بود.

انتشار این خبر در سراسر بلاد شام عکس العمل شدید و سوء اثر عمیق بیار آورده بود چون این خبر به گوش عزالدین قاضی آن سرزمین رسید سخت برآشفته و غیرت دینیش بجوش آمد، بر ملک خشم گرفت و در خطبه نماز جمعه نامی از ملک صالح نبرد و درباره او دعا نکرد و به عنوان اعتراض رخت از شام برداشت و آهنگ دیار مصر کرد.

ملک صالح چون این داستان را شنید نماینده‌ای نزد قاضی فرستاد تا به وسیله بیان آرام و منطق درستی او را به شام باز گرداند، فرستاده ملک چون به حضور قاضی رسید سخن ملائم آغاز کرد و گفت ما از مقام قاضی جز آن نمی‌خواهیم که در برابر سلطان تواضع کند و دست او را به رسم تقدیم معذرت ببوسد، قاضی چون این سخن را شنید بانگ برآورد و گفت:

ای مسکین بینوا من رضا نمی دهم که دست من به بوسه او آلوده گردد تا چه رسد به آنکه من به چنین ذلت تن در دهم و دست او را بوسه زم.

این بخش را به نامه‌ای که در میان دو صحابی پیامبر سلمان و ابودردا در این مقام

لقمان حکیم، ص: 204

رد و بدل شد خاتمه می دهیم:

ابودردا که با سلمان عقد برادری داشت در زمان حکومت یکی از امرای ثلاث به منصب قضاوت در اورشلیم فرستاده شد، در زمان قضاوت نامه‌ای به سلمان نوشت و او را به بیت المقدس دعوت کرد:

برادرم سلمان! خدا را شکر، اکنون در بیت المقدس به سر می‌برم، سرزمینی است پر برکت و دارای آب و هوایی مناسب، از همه بالاتر سرزمین مقدس است، سرزمین انبیاء، سرزمینی که روزگاری پیامبرانی بزرگ چون ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و یعقوب و یوسف علیهم السلام را در خود جای داده، و هم اینک بدان که این سرزمین امرز نیز بدن پاك آنان را در برگرفته چه می‌شد اگر چند صباحی در این شهر به یاد زمانی که در مدینه در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم با هم بسر بریم.

سلمان پاك در جواب نوشت:

برادر دینی! نامه تو رسید، مرا به سرزمین مقدس دعوت کرده بودی نمی‌دانم هیچ می‌دانی که زمین را کسی شایسته تقدیس نمی‌کند، هیچ می‌دانی که افتخار انسان نمی‌تواند به مسکن و مأوای او باشد، هیچ می‌دانی که تنها عمل انسان است که او را بزرگ نموده سزاوار احترام می‌کند.

آری! پاکی انسان به عمل اوست نه به سرزمینی که در آن منزل دارد، در مکه بودن یا در مدینه منزل گزیدن یا در بیت المقدس مأوای داشتن نمی‌تواند شرفی برای انسان باشد، شنیده‌ام کاری شبیه طبابت به عهده تو گذاشته شده، اگر طبیب مسیحا دمی و مریضان را درمان می‌کنی خوشا به حالت، ولی اگر طبیب نیستی و منصب قضاوت را بی‌جا اشغال کرده‌ای بترس از اینکه جان انسانی را به خطر اندازی و خود را مستحق آتش گردانی.

منصب قضاوت کار بزرگی است، هر کس را شایسته نیست این پست را اشغال کند، اگر تو در خود لیاقت می‌بینی و از عهده قضاوت برحق بر می‌آیی چه بهتر،

لقمان حکیم، ص: 205

ولی هرگاه این پست را بناحق اشغال کرده‌ای وای بر تو از این می‌ترسم که خود را وارد آتش سازی، هان ای ابودردا بیدار باش!

لقمان حکیم: آن یگانه آزادمرد، آن حکیم ربانی، آن چهره واقعی انسانی و آن مرد یکتای ملکوتی بر قضات و مسؤولیت خطیر آنان می‌ترسید که مبادا حقی را ناحق کنند در این صورت زحمات خود را بر باد داده، راه ورود به جهنم را بر خود هموار سازند، به این خاطر با آنان همنشین بود تا به انوار حکمتش از آنان دستگیری کرده و دلشان را به نور هدایت روشن کند.

البته خصال و صفات روحی آن مرد بزرگ بیش از این مراحل است که در این مختصر بگنجد می‌توان گفت او در پرتو تربیت الهی جامع فضایل و دارنده خصایل بود.

ما در بخش بعد پس از تعریف حکمت، به برنامه‌های او از طریق قرآن مجید و روایات اشاره کرده و تا آنجا که میسر باشد به توضیح حکمت‌هایی که از او در قرآن آمده مبادرت می‌کنیم، و به خاطر این که کتاب زیادتر از اندازه نشود بقیه حکمت‌هایش را که کتب روایی نقل کرده‌اند بدون شرح درج می‌نماییم.

لقمان حکیم، ص: 207

بخش هفتم

* حکمت * توحید * معاد * نماز

* امر به معروف و نهی از منکر

* تکبر

* دنیا

* روزه

* عفو و عذاب

* علم - عمل - ایمان

* حسن خلق

* اندرزا

لقمان حکیم، ص: 209

حکمت

حکماء در تعریف حکمت گفته‌اند:

حکمت علم به احوال اعیان موجودات است به قدر طاقت بشر، البته موجوداتی که وجودشان در قدرت و اختیار ماست که علم به این قبیل اعیان ما را به صلاح معاش و معاد برساند و این نوع حکمت را عملیّه گویند و حکمت عملیه را نیز به سه قسمت تقسیم نموده‌اند:

تهدیب اخلاق - تدبیر منزل - سیاست مدن.

و نیز حکمت در لغت معنای وسیع و جامعی دارد که بر هر سخن و نظریه محکم و پابرجایی که مطابق با واقع است اطلاق می‌شود، بنابر این هر نظریه سودمندی که ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد از مصادیق حکمت است و هر عقیده‌ای در باب معرف و خداشناسی و صفات و سایر مسائل عقیده‌ای که مطابق و عین حق و صواب باشد حکمت است، و خلاصه تمام صفات پابرجا و اصولی که مطابق با واقعیات آفرینش است حکمت است.

حکمت‌های لقمان از جمله مراتبی است که بر حکمت مطلق تطبیق می‌شود و هر انسانی به اندازه وسعت تکلیف خود می‌تواند از آن بهره‌مند شود، اما چون حکمت عملی به عنوان اخلاق از نظر رتبه مورد اهمیت است به ترجمه مختصر آن می‌پردازیم.

عمل اخلاق معاملات را که مردم سزاوار است با یکدیگر بنمایند بیان و انسان‌ها

لقمان حکیم، ص: 210

را به راهی که شایسته آند راهنمایی می‌نماید. موضوع این عمل رفتار انسان است، آن رفتاری که از روی اختیار باشد و معلوم است که از ما سر می‌زند و مسبوق به عمل و اراده ماست منحصر در خیر و شر است.

با تصور تعریف و موضوع اخلاق بر ما شایسته است که اعمال خود را تهذیب و روح را از آلودگی‌ها پاک گردانیم.

برای روشن شدن راه بهره‌برداری از علم اخلاق و تبدیل صفات رذیله به اخلاق حمیده این پرسش را پاسخ می‌گوییم که آیا عمل اخلاق توانایی دارد صفات ناستوده انسان را به ستوده تبدیل نماید؟

پاسخ این پرسش منفی است، زیرا عمل اخلاق نمی‌تواند مردم را به جبر وادار به کردارهای پسندیده کند، بلکه اخلاق چون طبیبی است که بیماری مریض را تشخیص می‌دهد و برای رفع آن دارو معین می‌کند بیمار در رفع مرض به وسیله داروی اخلاق آزاد است همانطوری که پزشک زیان‌های استعمال مسکرات را بیان می‌کند علم اخلاق اعمال و کردار نیک و بد را شرح می‌دهد ولی تزکیه عمل مربوط به بیمار است اگر دستورات اخلاقی را به کار بندد نجات و گرنه در گمراهی باقی می‌ماند.

خلاصه: عمل اخلاق مسائل حیاتی ما را تشکیل می‌دهد تا ما را مستعد نماید برای مثل اعلای انسان واقعی.

ارسطو می‌فرماید: دانستن فضیلت کافی نیست، بلکه لازم است پس از دانستن فضیلت را به کوشش به دست آورد، کتاب‌ها و خطبه‌ها بدون عمل ما را دارای فضیلت نخواهند نمود.

هر عمل ارادی که از انسان سر می‌زند سلوک نامیده می‌شود مثل راستگویی و دروغ‌پردازی، سخاوت و بخل برای سلوک و اعمال ارادی اساس‌های نفسانی

لقمان حکیم، ص: 211

وجود دارد که منشأ اعمال و سلوک ماست، و جمیع کردارهای ما از آن اساس‌های نفسانی صادر می‌شود، مانند: غریزه و عادت.

ما متوجه اساس‌های نفسانی نمی‌شویم ولی آثار اساس‌ها را حس می‌کنیم، علم اخلاق فقط از ظواهر اعمال بحث نمی‌کند بلکه در اساس و منشأ عمل توجه دارد همانطوری که علمای طبیعی به نظر ظاهر جو قانع نمی‌شوند مگر علل و اسباب آنرا بشناسند همین قسم علماء اخلاق استطاعت دارند در اساس سلوک توجه نموده و اساس را اگر بد است معالجه و اگر

خوب است تشجیع نمایید، مثلاً دروغ را با نگی تنها معالجه نمی کنند بلکه در علل و حالات نفسانی که انسان را وادار به دروغ گفتن نموده توجه و منشأرا معالجه می نمایند.

سرآمد تمام حکمای الهی لقمان حکیم این مطلب را منظور داشته، از این جهت در برنامه‌های حکمت توجه دقیق و عمیق خود را برای تهذیب بشر ابتدا متوجه این موضوع نموده که باید اساس توجه به خداوند را ابتدا در روح بشر محکم کرد که بواسطه این قدرت بتوان انسان را از هر آلودگی پاک و به طرف خوبی‌ها راهنمایی کرد، و بعد از توجه به حق او را به سوی اخلاق خواند تا به راحتی دعوت به سوی خیر را اجابت کند، یعنی ابتدا باید اساس فطرت را در وجود بشر بیدار کرده آن گاه برای سوق به خوبی از آن عامل مؤثر که در ذات انسان پرتو افکن است استفاده کرد.

آن بزرگ‌مرد در میان ارباب استعداد فرزندی برومند داشت که همت خود را بیشتر مصروف تربیت او می کرد، نظر به همین جهت بود که لقمان اکثر نصایح و حکمت‌های خود را اگر چه جنبه عمومی داشت به عنوان آن فرزند لایق مخصوص نمود.

مسائل مربوط به تعلیم و تربیت کودک یکی از امور مهم اجتماع بشری است، عقلای عالم به خوبی دریافته‌اند که زیربنای زندگی در دوران کودکی پی‌ریزی

لقمان حکیم، ص: 212

می‌شود، و سعادت و شقاوت ادواتر مختلف زندگی یعنی دوران‌های جوانی و پیری در گرو تربیت دوران کودکی است.

با اینکه شخصیت انسان بستگی به عوامل گوناگونی دارد که هر کدام از آنها تأثیر مهم در سرنوشت انسان دارد، و دوران کودکی یکی از آنهاست مع‌الوصف این قسمت در نظر دانشمندان اهمیت بسزایی دارد.

قلب و روان کودک بسان صفحه کاغذی است که در دست نقاش چیره دست قرار گیرد، هر نقشی که روی آن ترسیم شود تا آخر عمر آن صفحه باقی است یا مانند ماده خامی از عناصر طبیعت است که می‌توان آن را به هر شکل و قیافه ساخت.

روح و روان کودک در آغاز زندگی از جهات بسیاری مانند همین ماده خامی است که برای هر گونه فعالیت‌ها و صورت‌ها و برای همه رقم تربیت‌ها و پرورش‌ها آمادگی دارد، و اگر اولیاء کودک حسن ابتکار به خرج دادند و فطرت پاک و احساسات ارزنده او را با شیوه‌های پسندیده رهبری نمودند سرنوشت او را از این طریق روشن کرده‌اند، و اگر در این راه

سهل انگاری نمایند و با روش های غلط و پرورش های ناستوده فطرت او را آلوده سازند باید بدانند که مقدمات بدبختی کودک را فراهم ساخته اند.

مربیان کودک باید متوجه باشند که کودک يك انسان به تمام معنی واقعی است و چیزی از انسانیت کم ندارد، چیزی که هست در حال رشد و تکامل، و در حال پیشرفت و پرورش است و مری باید از ذخایر و سرمایه های معنوی و فطری او بتدریج بهره برداری کند. اندرزهایی که لقمان حکیم به فرزند خود گفته و قرآن مجید به عنوان برنامه های تربیتی آنها را ذکر کرده همگی بر اساس ایجاد شخصیت در فرزند استوار است، او مانند بیشتر پدران فعلی از تربیت انسانی اولاد غفلت نورزیده و اهمیت شایانی به

لقمان حکیم، ص: 213

آن می داده است.

اکنون باید دید چه مسئله ای را در آغاز زندگی مطرح می سازد و از کجا شروع می کند، و چگونه اساس تربیت را پی ریزی می نماید.

او برنامه تربیتی خود را با فطری ترین مسائل که همان مسئله توحید و یکتاپرستی و بت شکنی است آغاز می نماید و هیچ مسئله ای ساده تر و روشن تر و مستعدتر از مسئله توحید نیست که هر فردی به اتکاء سرشت می تواند آن را بفهمد و درک آن نیازی به دلایل پیچیده عقلی ندارد.

توحید

فرزند عزیزم! برای خداوند شریکی قائل مشو، زیرا مخلوقی ضعیف را با خالق عظیم و بی نیاز برابر کردن ظلمی عظیم است «1».

اعتقاد به وجد سازنده و گرداننده دنیا شاید قدیمی ترین و از اصیل ترین پذیرفته هر انسان و بدیهی ترین عقیده ای باشد که هرگز احتیاج به بحث و اثبات نداشته است، زیرا تجربی و فطری اسنان است که هیچ جا و هیچ وقت مصنوعی بدون صانع و عملی بدون عمل ندیده است.

بیابانی وحشی و حتی کودک دنیا ندیده هر وقت صدایی می شنود یا حرکتی می بیند طبعاً و بالبداهة به طرف منبع صدا و منشأ حرکت متوجه می شود هرگاه ساده ترین کلبه گلی یا چرخ ریسندگی را نتوان قبول کرد که بدون کارگر ساخته شده یا به

گردش درآمدی باشد، کدام عقل سلیم می‌تواند کره زمین را با کوه و دریا و درخت و جنگل‌ها و تمام عالم را بی‌نیاز از سازنده بداند و بدن خویش را با چنین اعضا مفصل و دستگاه‌های دقیق که با نظم عجیب کار می‌کند معلول تصادف بشناسد.

(1) سوره‌ی لقمان: آیه‌ی 13.

لقمان حکیم، ص: 214

اساس زندگی عملی و مبانی علم و فکر بشری روی قبول علت برای هر معلول قرار دارد هرگز به خاطر شما خطور نخواهد کرد که به بازار نرفته و جنس نخزیده و اجاق نیفروخته و غذا نپخته و وسایل سفره فراهم نیاورده خوراک گرم و مطبوع فراوانی بدون مواد و مقدمات برای غذای شما چیده شود.

همچنین سراسر علوم: فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و اقتصاد و جامعه‌شناسی، و غیره و تحقیق در پدیده‌ها، به منظور تعیین عوامل و علل آنها و تشخیص روابط فیما بین می‌باشد، ریاضیات نیز که آن را در رأس علوم دقیق و یقینی قرار می‌دهند جز آنکه فرض‌هایی بی‌بافت و نتایجی از آنها دریاورد و سپس رابطه ما بین فرض‌ها و حکم‌ها یا متغیرها و تابع‌ها را به صورت قضایا و معادلاتی بیان نماید کار و کلام دیگری ندارد.

اگر دانشمندی در یک معادله ریاضی علامت مثبتی را بی‌جهت منفی کند و رقمی را ندیده بگیرد یا ادعا کند که آب دریا و حتی مختصر آب استکان ممکن است بدون دریافت حرارت و تبادل انرژی خشک شود، او را دیوانه یا بیهوش خواهند گفت.

هر کسی سیر مقدس عالم یعنی خداوند را در نهاد خود می‌یابد و در باطن امر به خداوند جهان اقرار و اعتراف دارد و اگر چه صورتاً و به حسب ظاهر به آن اقرار نکند اما خالی بودن از عقیده ممکن نیست، زیرا نمی‌توان احدی را یافت که در باطن خود احساس خداپرستی نکند، اختلاف عقاید فقط و فقط در تطبیق مفهوم است که بعضی این راه آسان را به غلط پیموده و جمعی خیال می‌کنند که عده‌ای در عالم به نام منکر اصل خداپرستی زیست می‌کنند انبیاء گرام حق برای به یک سو زدن این وهم‌های غلط و پندارهای بیجا مبعوث به رسالت شدند.

اگر کسی در صدد انکار برآید چنانچه از او سؤال شود این دستگاه نظام آفرینش و پیدایش ماده اصلی یعنی اتم از چیست و این قوه‌های الکترون مثبت و منفی که

لقمان حکیم، ص: 215

اساس اتم را تشکیل می دهد از کجا سرچشمه می گیرد جوابی جز این نخواهد داشت که عامل از مبدئی سرچشمه دارد که تمام شدنی نیست، فنا و زوال در آن راه ندارد و او است خدای جهان که تمام عالم را خلق فرموده و نظم عالم را برپا داشته است.

پس هر کسی اعتراف دارد و در باطن امر عقیده مند است به این که این جهان و موجودات آن را پروردگاری است که خلقت و اداره کردن این صحنه پهناور به دست اوست و در این عقیده در عالم مخالفی نیست اگر چه به صورت منکر باشد، اما فطرت خدا پرستی مرحله ای غیر قابل انکار است.

خلاصه تمام افراد بشر به این عقیده فطرتاً پای بندند و گاهی این عقیده چنان در انسان قوی می شود که اثرات آن در اعضاء و جوارح ظاهر و آشکار گشته و در مقام عمل هم متوجه او شده و دست تضرع و زاری به طرف او دراز می کند و به زبان خود جاری کرده او را می خواند و این مطلب هم در مواقعی صورت می گیرد که بشر تحت فشار و شکنجه سخت روزگار واقع گشته و دستش از همه جا کوتاه و تمام وسایل ظاهری نجات خود را قطع ببیند آن وقت است که صدای ناله فطرت بلند شده و شراره آتش و حرارت آن به اعضاء و جوارح سرایت و از سوزش درد آن انسان می سوزد. اما متأسفانه برای عده ای این توجه موقتی است زیرا وقتی انسان از آن گرفتاری نجات پیدا کرد و به زندگی دنیا سرگرم شد خدا را فراموش کرده و جای او را مراتب دیگر می گیرد، در قرآن مجید می فرماید:

همین که آنها را از گرداب دریا نجاتشان داده و به خشکی رساندیم آن وقت مشرک می شوند، این توجه عجیب و بدیهی در آن مواقع بهترین دلیل بر فطرت پاک خداشناسی است و اگر نبود پس از این واقعیت عجیب چیست؟

برای اینکه توجه به خداوند یکتا در بشر همیشگی باشد یعنی انسان جز ذات او

لقمان حکیم، ص: 216

چیز دیگری را اراده نکند و نیت خود را از تمام آلودگی ها پاک گرداند، کسانی از طرف حق برانگیخته شده اند که بشر را به یاد حق آورده و همان چیزی که فطرت بشر خواهان اوست، در مقام عمل هم انسان را متوجه او گرداند و حق را مراد و مقصود زندگی خود دانسته و تمام اعمال مختلفه و گوناگونی که سبب بدبختی و بیچارگی بشر را فراهم ساخته در یک کانون و مرکزی جمع کرده و متوجه حق گرداند و همه چیز را به خاطر او بخواند.

ای پیغمبر! بگو که نماز و دعا و قربانی و زندگانی و مردنم همه برای خدایی است که پروردگار عالمیان است و شریکی برای او نیست و من به این دستور مأمور شدم و اول مسلمانم «1».

پس دعوت برگزیدگان الهی یعنی انبیاء همان دعوت فطرت بوده و اگر چنین امری در بشر نبود کسی دعوت انبیاء را قبول نمی کرد، و اگر چنانچه فطرت دروغ بود و بی حقیقت مرحله دروغ و غیر حقیقت که این مقدار نباید دوام آورد مگر امروز سراسر گیتی را فساد نگرفته با این حال این همه معابد و مساجد و کلیساها و مراکز دعوت به حق چیست؟ دروغ که تا این حد استقرار و ثبات ندارد.

عده‌ای بی خرد در جهان کوشیدند که نام خدا را محو و برنامه‌های انبیاء را که به وسیله او فرستاده شده بود بردارند، اما در هر زمان و مکان دوران کوتاه عمر به آنان مهلت غلبه در این مبارزه را نداد و این آرزوی آنان در مغز پوشالیشان در میان قبر تبدیل به خاک شد، یا حیوانات خاکی مغزها را خورد و کاسه سر آنان را برای چند روزی جایگاه زندگی قرار داد.

در هر دوره‌ای عده‌ای منکر از هر گوشه‌ای سر بدر آورده، و داد لامذهبی داده‌اند، اما اجل به آنان مهلت پیروزی و غلبه در این مبارزه ننگین را نداد مگر نه این است که در هر ثانیه خود جهان با نظم عجیب آن دلیل بر وجود خالق است

(1) سوره‌ی انعام: 162.

لقمان حکیم، ص: 217

برای انکار خالق باید تمام بساط آفرینش را محو کرد و گرنه بدون این راه انکار خالق ممکن نیست، و اگر مرام واقعی خداپرستی در میان جامعه عملی نشود و حق را مدار زندگی و محور حیات قرار ندهند محال است جامعه روی سعادت ببیند تا چه رسد سعادتمند شود.

از این جهت روی اصل فطرت بشر از اول خداشناس بوده و خود را عاجز و محتاج می‌دیده است.

لکن چون عده‌ای قبلاً خبر از ارتباط کامل ما بین آثار طبیعت و پدیده‌های مختلف نداشته‌اند و هنوز در تجربه و دانش به آنجا نرسیده بودند که کلیت قوانین و وحدت نظامات جهان را درک کنند، به ذهنشان نمی‌آمده است که همه این عالم زیر نگین صانع و صاحب واحدی باشد و آن صاحب واحد شبیه بخود او یا موجودات مأنوس نباشد برای هر قسمتی از دنیای شناخته شده و هر نوع از انواعی که بر خورد کرده بودند سازنده‌ای جداگانه می‌طلبیدند و به بیان دیگر برای هر

معلول علت مستقل و مخصوصی تصور می نمودند، مثلاً برای دریا يك خدا، و برای كوه يك خدا، و همچنین خداهای متناسب برای عقل - زیبایی - خوشگذرانی - برکت - نور، و ظلمت قائل بوده اند.

الته معرفت‌های غلط ممکن است کم‌کم کار عده‌ای را به جایی رسانده باشد که از حوزه خداپرستی خارج و خود را از این علاقه رسته‌اند ولی ناشی بودن معمار یا بی‌دقتی او در کج چیدن بنا و ریختن سقف نه تقصیر فن ساختمان است، و نه اساس خانه‌سازی و خانه‌داری را محکوم می‌کند، اتفاقاً دشمنان سرسخت و کارشکن انبیاء از میان کاهن‌ها و روحانیون ظاهرالصلاح یهود و کشیش‌های عیسوی برمی‌خواستند و روش غلط آنان کم‌کم منشأ پیدایش مادّیون و منکرین شد، و عاقبت کار به جایی رسید که که بهانه بسیار رایج و راحتی که از زمان‌های کهن در زبان کسانی که مصمم یا مایل به انکار خدا و اعراض از دین بوده‌اند، بسیار تکرار

لقمان حکیم، ص: 218

می‌شد و می‌شود و می‌گویند:

اگر خدا هست چرا نمی‌بینیم؟

در قرون اخیر نیز که اساس علوم بر مشاهده و تجربه استوار گردید مادّیون به این کلام آب و تاب بیشتری دادند، يك دانشمند جراح طعنه می‌زند که هر وقت من خدا را زیر چاقوی جراحی دیدم به او ایمان می‌آورم و

در حالی که خدای یگانه که انبیاء به ما معرفی کرده‌اند نه تنها دیده نمی‌شود بلکه به هیچ يك از حواس ظاهری ما در نمی‌آید نه صدای او را ما می‌شنویم، و نه می‌توانیم او را لمس کنیم، خدا همه جا هست، از ازل بوده تا ابد خواهد بود، ابتدا و انتهای ندارد کسی او را نساخته و نزاییده است بینا و توانا عالم و قادر است، پیروان فلسفه مادی هستند که وجود حقایق نامحسوس که از جمله آنها خدا و فرشتگان و قیامت و برزخ است انکار می‌کنند.

خلاصه فلسفه آنان این است که:

موجودات عبارتند از: محسوسات و آنچه با حواس بشر درك نمی‌شود موجود نیست، خالی می‌کنند، میزان شناخت حقایق ترازوی سنجش عوالم فقط و فقط بشر است و هر چه با عقل او وفق داد درست، و گرنه از حوزه موجود بودن خارج است، اگر چه موجود باشد.

زهی پندار غلط، و زهی عجب و خودبینی و غرور.

مسلم است که انکار غیب يك ادعای بدون دلیل است، مادیون با سرسختی و لجاج عجیبی عالم غیب و موجودات غیر محسوس و غیر مادی را انکار می کنند، ولی جالب این است که خود آنان در مبحث انتقال نور از کرات تابناك فلکی به زمین این عقیده قطعی خود را نقض کرده و به وجود اتر که يك موجود غیر عادی و غیر محسوس است اعتراف کرده اند.

این حقیقت مسلم است که اجرام تابناك و ستاره های درخشان پیوسته کاروانی

لقمان حکیم، ص: 219

عظیم از نور و حرارت را از اوج فلك به زمین و سایر اطراف فضا می فرستند و چون رسیدن امواج نور از آن کرات به زمین و اطراف محمل و مرکبی لازم دارد و بدون وجود این واسطه ممکن نیست، و از طرفی ثابت شده که واسطه رسیدن نور به زمین نمی تواند يك موجود مادی باشد، از این جهت علماء طبیعی ناچار اعتراف می کنند که وسیله رسیدن نور به زمین موجودی غیر مرئی و غیر مادی به نام اتر است ولی مادیون از ترس آن که مبدا به موجودات روحی و غیبی، معتقد شوند اتر را غیر مادی نامیدند نه موجود روحی و غیبی، در صورتی که تغییر لفظ مسلماً اثری در معنای متصوّر ندارد، مادیون خواه ناخواه با اثبات این مطلب و اعتراف به وجود اثر مبنای عقیده خود را که بر اساس انکار موجودات غیر محسوس و غیر مادی بود در هم شکسته اند و محتاج به توضیح نیست که این اعتراف آنان را دچار يك تناقض صریح ساخته است.

دانشمندان مادی می گویند اتر موجودیست که سراسر عالم وجود را فرا گرفته و در عرصه زمین و صحنه آسمان هیچ نقطه ای وجود ندارد که از این موجود و آثار قدرت خالی باشد.

قدر مسلم این است که خواصی که ایشان برای اتر قائلند ندارد زیرا مادیون می گویند اتر وجود مطلق است که نه آغاز دارد نه انجام ازلی و ابدی و مصدر و منشأ همه کائنات است و همگی قوا و موجودات عالم از آن صادر شده و می شوند و به سوی آن باز می گردند و کلیه تجلیات حیرت انگیز خلقت مربوط به اتر است.

اینها اعترافات مادیان است ولی آنان فراموش کرده اند که حمله های آنان به جبهه خداپرستان بر این بود که این جمعیت معتقد به اموری شده اند که از حد تجربه و حس بیرون است.

اکنون از ایشان می پرسیم آیا چنین موجودی را که اتر نام نهاده اند و این همه

لقمان حکیم، ص: 220

صفات برای آن فائند با حواس خود درك کرده‌اید ایا برای اثبات آن دلیلی دارید در صورتی که به تصدیق خودتان چنین موجودی را هرگز ندیده‌اید و درك نکرده‌اید چگونه وجود و صفات آن را ثابت می‌کنید اینجاست که آنان عاجز شده و در جواب الهیون ساکت و خاموشند.

مادیون زیر تازیانه این سؤالات چاره‌ای جز شرمندگی و سرافکنندگی و سکوت ندارند، اینجا فرصت سکوت را مغتنم شمرده از ایشان می‌پرسیم در صورتی که خود شما ایمان به غیب یعنی اتر دارید کدام انسا به شما چنین حقی داده که مؤمنین به غیب و خداوند را نکوهش کنید؟

حال باید دید آیا نامحسوس بودن و نامأنوس بودن صفات خداوند دلیل بر عدم اوست، آیا در دنیا مخصوصاً با منطق علوم امرزی چیزهایی که ما قبول داریم و اعتقاد می‌کنیم دیده و حس کرده می‌شوند و مشخصات آنها مثل خود ما یا مشهودات خارجی ماست؟

معروف است شخصی ده‌ری نزد خلیفه آمد و مدعی شد: اگر راست می‌گویی خدایی هست آن را به من نشان ده، به اشاره خلیفه سنگی محکم بر سر او زدند، مرد سخت برآشفته، خلیفه علت پرسید، جواب داد:

نمی‌بینی دارم از درد می‌میرم، خلیفه گفت: من درد تو را قبول ندارم اگر راست می‌گویی درد را به من نشان ده.

امروز دیگر احتیاج به چنین صحنه سازی‌ها نداریم استدلال بر توحید محتاج به عرض طول علم کلام دیروز نیست، اگر بگذارند نسل جدید با فطرت اولیه تربیت شود، و اگر اماکن و مراکز فساد و فحشاء به جوانان امروز و فرزندان سرگردان صحنه گیتی اجازه و فرصت دهد به آسانترین راه می‌توان آنان را به سوی حق دعوت کرد و خداوند را با پیمودن کوتاه‌ترین راه به آنان معرفی نمود، و تمام حرکات آنان را در پرتو نور حق گرفت، اما افسوس که این مطلب با وضع جهان امروز خیالی بیش

لقمان حکیم، ص: 221

نیست، تربیت کنندگان واقعی به گوشه انزوا آرمیده و خود را از هر گونه مسؤولیتی برکنار دانسته رشته اجتماع از نظر تربیت گسسته و احساس مسؤولت‌ها در دفتر فراموشی سپرده شده است.

خلاصه: امروز معلومات مسلم و کلاسیک ما پر از قضایا و حقایقی است که تماماً نامحسوس و نامأنوس اند معذالك درباره آنها هیچ ماتریالیستی شك و ایراد ندارد، مثلاً قوه عمومی جاذبه که بعد از نیوتن به صورت ظاهر اما بعد از قرآن به

صورت واقع جزو پایه‌های اصلی علم و صنعت جدید و حتی زندگی عادی قرار گرفته است نه دیده می‌شود و نه صدایی دارد، و نه به هیچ یک از حواس ما در می‌آید، نیوتن هم آنرا ندید فقط از افتادن سیبی از درخت بر وجودش حکم کرد، بعد از نیوتن علمای علم هیئت و فیزیک با فرض وجود جاذبه و قبول فرمودل مربوط به حرکات و سیارات و غیره را حساب می‌کنند و چون حساب‌ها درست درمی‌آید حکم بر صحت آن می‌نمایند.

خلاصه: آنکه از مشاهده آثار و مطالعه کیفیات است که حکم به وجود منشأ و مبدأ می‌شود و از این قبیل شاهد مثالها فراوان است می‌توانیم قوه الکتریسته را که مانند رگ و ریشه در پیکره علم و تمدن جریان دارد در نظر بگیریم نه کلفت خانه اطو را به برق می‌زند و نه فیزیسین تحقیق کننده در آزمایشگاه خود الکتریسته را دیده هرگز ندیده‌اند و کلامش را نشنیده و وزن و زبری و نرمی از او احساس و لمس نکرده‌اند هرگز کسی نمی‌تواند وجود و عبور برق را در یک سیم مستقیماً تشخیص دهد مگر آنکه کلید چراغ را بزند و یا ولت‌متر را و اسباب آزمایش دیگری را بکار اندازد و از روشن شدن چراغ و تکان خوردن عقربه یعنی حکم به آثار ناشیه بگوید جریان برق وجود دارد.

برنامه‌های اتم و انرژی‌های دیگر نیز مانند الکتریسته و جاذبه است و نتیجتاً عجیب است و بالاتر از آن که وقتی کلیه محسوسات و تجربیات

لقمان حکیم، ص: 222

و استنباطهای ما ناگزیر به آنجا منتهی می‌شود که معلول‌ها را علتی و هر اثری را مؤثری و این دستگاه را گرداننده و سازنده‌ای هست بعضی کوتاه فکراں پشت پا به تمام آنچه در زندگی روزمره و در تشخیص‌ها و قضاوت‌های اولیه و در کاوش‌ها و حکم‌های علمی و نظری متداول و معقول می‌باشد می‌زنند و می‌گویند خدایی نیست اگر قدری اصرار بورزیم، این دیوانگان اصلاً منکر وجود خودشان هم می‌شوند در صورتی که اگر قدری تحقیق کنیم ندیده‌های ما در زندگی از دیده‌های ما بیشتر است آیا به صرف ندیدن می‌توان هر چیزی را انکار کرد؟

برای مردم عاقل جهت اثبات خداشناسی و معرفت به پروردگار قرآن و کلمات انبیاء و پیشوایان دین مبین اسلام کافی است و با بودن این معارف و حقایق ما احتیاجی به استدلال‌ات خارج از منطق وحی نداریم اما برای غرب‌زدگان دیوانه که به داعی تقلید بسیاری از بدیهیات را منکر شده‌اند ناچاریم نام چندین نفر از عقلائی اروپا و دانشمندان معتقد به حق و پروردگار را با مطالبی مختصر از هر یک از آنان در مسئله خداپرستی نقل کنیم که استدلال ما برای دو طرف کامل و جامع باشد هم برای دسته‌ای که در معارف خود را گدای مغربیان نمی‌بینند و برای هم دسته غرب زده که مانند دیوانگان هوش و حواس خود را به آن سرزمین باخته‌اند.

1- پرفسور ادوین کونکلین، تعبیر لطیف و استادانه‌ای در باب خداشناسی از راه اندیشه در جهان آفرینش دارد که شایسته است آن را با دقت مطالعه کرد، او می‌گوید:

احتمال پیدایش جهان خلقت و این همه موجودات بدیع و گوناگون بر اثر تصادف و اتفاق به همان اندازه است که مثلاً در نتیجه وقوع حادثه انفجاری در يك مطبوعه يك كتاب دایرةالمعارف قطور و دقیق و محققانه‌ای به وجود آید.

2- آلبرت ماک کومب، جانورشناس آمریکا می‌گوید:

هر کشف تازه‌ای که در دنیای علم به وقوع می‌پیوندد صدها درجه بر استورای

لقمان حکیم، ص: 223

ایمان می‌افزاید ایمان و اعتراف بشر به خداوند با معرفت به این کشفیات و علوم نه تنها چنانکه کوتاه نظران می‌پندارند کاسته نمی‌شود بلکه با شناختن این موجودات تازه و اسرار جدید و تماشای این خلقت منظم و قوانین شگفت‌آور آن صدها هزار درجه افزون‌تر سر تعظیم و تقدیس در برابر قدرت و عظمت آفریدگار فرود می‌آوریم و به عظمت و جلال و قیمومیت خداوندی وی واقف‌تر می‌شویم.

3- آدموند کارل، شیمی‌دان آمریکایی می‌گوید:

برای کسی که شگفتی‌ها و رموز و نظم و ترتیب شیمی آلی را مخصوصاً پیش اجسام زنده دیده است تصور به وجود آمدن جهان بر اثر تصادف محال است هر قدر ما ساختمان ذره را بیشتر زیر نظر قرار می‌دهیم به همان اندازه روشن‌تر درمی‌یابیم که يك نیروی جهانی و عقل کل نقشه‌های عالم را طرح و با اراده و مشیت قاهر و توانای خویش آن را خلق کرده است.

4- دونالد رابرت کار، متخصص ژئوشیمی می‌گوید:

نظم به ترتیب عالم که مورد نیاز دانشمندان است نه تنها از نظر اصل خلقت وجود خداوندی را ایجاب می‌کند بلکه برای ادامه نظم و ترتیب عالم وجود يك حکمت عالیه را محقق می‌سازد اگر جهان نظم و ترتیبی نداشت معجزات پیامبران که دلیل بعثت آنان از طرف خداوند است خارق العاده شمرده نمی‌شد، در جهانی که با نظم و ترتیب به سیر خود ادامه می‌دهد وقوع قیامت امر حتمی است.

آری، دنیا در دست قدرت حکیمی متعال و توانا و به مشیت او بسته است و به همین جهت است که دعا و عبادت ما می‌تواند مفهومی بسیار اساسی داشته باشد همه گونه قدرت خلق و ابداع و نظام دادن به دست اوست، بدون آن که برای استجاب دعا ما نظم جهان را بر هم زند با قدرت لایتناهی و رحمت بی‌اعتنای خود به حوائج ما عنایت می‌کند.

5- مریت استانلی، می‌نویسد:

لقمان حکیم، ص: 224

ممکن نیست، این همه اعمال معقول و منظم و سازمان‌های حیاتی شگفت‌انگیز و بهت‌آور موجودات و مثلاً گردش الکترون‌ها را در مدارات خاص و کیفیت شگفت‌انگیز تولید مثل را در زیست‌شناسی و عمل حیاتی نور را در ذخیره کردن انرژی خورشید در گیاهان برای ادامه حیات موجودات زنده به سطح زمین و نظایر آنها را بر اثر تصادف ابتدایی حمل کنیم و بگوئیم بدون وجود عامل ذی‌شعوری صورت گرفته است چگونه ممکن است این وحدت و کلیت و تمامیت و هدفداری و هم‌آهنگی سلسله‌های بیکران موجودات را نسبت به یکدیگر به شعور کاملی منتسب ندانست.

6- مرلین گرانٹ اسمیت می‌نویسد:

البته کشف قوانین نتیجه زحمات محققان است، ولی باید دید وضع این قوانین از کجاست، بدیهی است که این قوانین تازگی ندارد، و از بدو وجود عالم بوده‌اند منتهی بشر تازه به وجود آنها پی می‌برد، پس صحیح آن است که به جای آنکه گفته شود قانون جاذبه نیوتن گفته شود قانون جاذبه خدا. آیا ما می‌توانیم قبول کنیم این قوانین توسط ماده وضع شده‌اند؟

این تفنّن بزرگ خداست و خدا چنانچه بعضی کوتاه نظران می‌پندارند زاینده تخیل و وهم نیست، بلکه اصل الاصول و حقیقت مطلق است که تمام عالم وجود به وجود او دم‌بدم شهادت می‌دهند و در طی اعصار و قرون انبیاء و کتب از جانب او برای هدایت بشر به سوی او و معارف عالیه او مبعوث و نازل شده‌اند.

7- ادوارد لوترکیل جانورشناس می‌نویسد:

تحولاتی که در حیوانات و نباتات مشاهده می‌شوند نتیجه تصادف، و پیش آمدهای غیر مترقبه نیستند، مثلاً اگر تحولاتی را که برای کوچک نمودن اعضاء انجام می‌گیرند در نظر بگیریم اگر تحول تصادفی بود، لازم می‌آمد که روی عضو عمل بکند در صورتی که ما می‌بینیم روی خاصیت‌ها نیز تحول ایجاد می‌شود

لقمان حکیم، ص: 225

و انواع را به تکامل سوق می دهد باید قبول کرد که در پشت این تحولات و تغییرات قوه عاقله ای وجود دارد که آنها را ایجاد و قوانین آنها را برقرار نموده است، طرح این تحولات در نتیجه مشیت مرید مدبر و طراح حکیمی است.

8- ویلیام هرشل فلکی می نویسد:

هر قدر دامنه علم وسیع تر می شود استدلالات دندان شکن و قویتری برای وجود خداوند ازلی و ابدی به دست می آید.

9- رنینگ آلمانی که مخالف خداپرستی بود عاقبت کتابی تألیف کرد که دنیا مخلوق است و با این یقین و خضوع اعتراف کرد که جهان را آفریدگار است.

10- رومین انگلیسی که مخالف حق بود عاقبت گفت تمامی مبانی علمی و فلسفی من در باب پدیدار شدن جهان از ماده لاشعور باطل و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم مقتدر که احساس درونم به تحقیق او گواه و حکمت های آفرینش او را تصدیق می کند آن مبانی من محال است و آفریدگار جهان حق است.

11- میکائیل فارای که جهان را اتفاقی می دانست در یکی از روزها که در بستر بیماری افتاده بود در پاسخ یکی از دوستانش که به او گفت به چه می اندیشی؟

چنین گفت:

خدا را شکر که به هیچ نظریه ای فکر نمی کنم، من به پیشگاه خداوند پیشانی مسکنت می سایم و زانوی اعتراف به زمین می ززم تنها به او که فطرت من و احساس و شعور باطنم و همه نظامات علوم وجود او را شهادت می دهند می اندیشم، من خدای خود را می شناسم و اطمینان دارم که تقصیرات - و لاطائلات مرا به انکسار و عجز و توبه ام خواهد بخشید.

اینها نمونه کمی از بسیاری از اعترافات عقلای جهان و دانشمندان برگ عالم نسبت به وجود حق است، و با این برنامه رنجیدن از عده ای بی خرد کوتاه فکر به نام مادّیگر و منکرین حق کاری است بیهوده و عملی است بی قدر و ارج ما علی

الرَّسُول

لقمان حکیم، ص: 226

إِلَّا الْبَلَاغُ «1»، شب پره قدر آفتاب نکاهد.

عملاً هم در طول تاریخ ثابت شده که خداپرستان در برابر منکرین پیروز بودند حتی در مبارزات جنگی اگر خداپرست غالب می شد پیروز و اگر هم به صورت ظاهر مغلوب می شد باز هم پیروز بود این داستان با عظمت که در بشر اولیه به صورت نزاع در خلوص عمل بین هابیل و قابیل به وقوع پیوست، این صدای با فُرو جاه خداپرستی نوح و ذلت اُمّت منکرش، آن تاریخ جاوید و زنده ابراهیم و نمرودیان، و آن داستان حیرت‌انگیز موسی و فرعونیان، و جریان بخت‌آور عیسی و فریسیان و آن برنامه منظم و دقیق نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مشرکین قریش، این حادثه زندگی امام علی علیه السلام و مردم لابلای زمان معاویه، آن برنامه جاوید و اثر حماسه‌ای با عظمت کربلا و یزیدیان هیچ‌گونه راه انکاری برای توحید بر احدی باز نمی‌گذارد و خلاصه بشر در هر زمان و مکان فطرتاً به وجود حق معترف است اگر چه به صورت ظاهر منکر باشد.

در کشور پهنای آمریکا پرچمدار جاهلیت نوین که انبوه‌ترین قوای خود را برای مبارزه با اسلام و توحید در قاره آفریقا و آسیا تجهیز نموده است و خطرناک‌ترین سلاح‌ها را برای این مبارزه آماده کرده و نیروهای مشترک صلیبی و صهیونی را برای افناء اسلام خداپرستی متحد ساخته.

آری، در همین آمریکا و از میان مردم خود این قاره که اطراف آنان را شرک و انکار به حق فرا گرفته، نهضت اسلامی جوان و نیرومندی بر اساس خداپرستی برخاسته است که مردم را به اقامه حکومت اسلامی در همین سرزمین دعوت می‌کند، و شک نیست که برای خدا این بد اندیشان و دشمنان دین و خدا ریشخندی و استهزایی از طرف خدا بزرگتر و مؤثرتر از این متصور نیست زیرا پیروان صلیبی و صهیونی در مبارزه با اسلام در داخل عالم اسلامی و فرو نشانیدن هر

(1) - سوره‌ی مائده: آیه‌ی 99.

لقمان حکیم، ص: 227

نهضت و خاموش ساختن هر دعوتی به دین خدا کوشش بسزا بکار بردند، و پنداشتند با کوبیدن این دین در مرکز اسلامی و وطن اصلی آن از چنین دشمن سهمگین و خطرناک که از بیداری آن در آینده‌ای نزدیک یا دور نگران بودند نجات یافته‌اند و بر لب از این جهت در حالی که دین خدا را به باد استهزاء گرفته و تبسم شادی و رضا بر لب داشتند بر کرسی‌های امن و استقرار تکیه زده‌اند ولی در همین گیرودار بود که واقعه هولناک و حادثه‌ای وحشت‌انگیز در قلب کشور و درون خاه خودشان رخ داد و ایشان را به مصیبتی چنان عظیمین و روزافزون گرفتار ساخت که راه بیرون شدن از آن را نمی‌دانند.

این حادثه سهمگین که در نظر مردم آن سرزمین بزرگ‌ترین مصیبت تلقی می‌شود همان اسلام است که در رأس تعلیمات آن خداپرستی است که اروپا و آمریکا در برابر نفوذ آن سراسیمه و سرگردان شده‌اند، و با تمام بلاها که بر سر مسلمانان آن مرز و بوم می‌آوردند و با قتل و شکنجه، و زندان و تبعیدی که درباره ایشان روا می‌دارند و با تعلیمات سوپی که برای ایجاد تنفر و انزجار از عقیده ایشان برمی‌انگیزند این مصیبت عظیم روز بروز بر گسترش خود می‌افزاید و قسمت بیشتری از این سرزمین را زیر دامن خود می‌کشد.

این نمونه‌ای از مکر خداست که به این وسیله نیرنگ و مکرپردازان و تھی مغزان صهیونیسم و صلیبی را تهدید می‌کند (وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ «1» بحث توحید بحثی است مفصل و دامنه دار که تا همین مقدار برای آشنایی به آن اکتفا کرده و در خاتمه این بحث به ترجمه خطبه توحیدی امیرالمؤمنین علیه السلام از نهج البلاغه فاضل می‌پردازیم.

آن کس را که می‌ستایم که ستایش گویندگان تا آخرین حد مبالغه وصف کمالش را کفایت نکند و روزی خوران از شمردن نعمت بی‌پایانش عاجز باشند و هر چه

(1) - سوره آل عمران: آیه 54.

لقمان حکیم، ص: 228

بکوشند يك از هزاران را سپاس نتوانند.

و چه پایگاه بلندی که افکار دوران‌دیش در پیرامون آن نگردد، چه اقیانوس ژرفی که غواص خرد بازیچه کوچکترین موجش گردد همی شنا کنند و در جزر و مد آن دریای بیکران بی‌اختیار بدین سوی و آن سوی رود ولی سرانجام همچون دسته‌ای خاشاک تسلیم تلاطم امواج شود، دستی تھی به ساحل آورد و اندامی سخت خسته و فرسوده به کنار بکشد.

صفت کمالش را حدی نیست که بتوان به میزان آن پی برد و نامهای دلاویزش آن چنان بزرگ و پاك باشد که از سطح عالی لغات فراتر نگاهشته شده است، پروپی که تاب مستوری ندارد ناگزیر خود را بیاراید و چهره زیبایش را به صاحب‌دلان و احساسات آشفته عرضه کند تا دلها ببرد و خاطر خاطرها شیدا سازد.

جمال ابدیت در پس پرده غیبت پنهانی مصلحت ندانست و ناگزیر پرده از رخسار دلارا بردشت و بر صحرای خاموش عدم کهخ کشور خراب آباد ماهیات بود فروغ وجود بدرخشید و آن اشباح افسرده را که همچون خیال سبک و همچون سایه بیرنگ بودند صفای هستی و استقامت حیات بخشید، چرخ آفرینش به حرکت افتاد و نسیم عشق وزیدن گرفت.

گهواره لرزان زمین با کوههای گران سنگ که چون میخ بر او کوفته شدند استوار گردید و صلاهی دلکش زندگی و غوغای آشنایی در فضای خاموش دنیا منعکس شد ارواح آشفته به اهتزاز درآمدند و افسردگان بی حس و حال به تکاپو و حرکت گرم شدند، باری جهان پدید آمد و زندگی سر و صورت گرفت.

آغاز دین معرفت کردگار است و کمال معرفت ایمان به ذات پروردگار، ایمان را به توحید خداوند یعنی: شهادت بر یگانگی او تکمیل کنند و توحید را با صمیمیت و اخلاص تمام نمایند.

صاحب‌دلان چون صمیمانه بر وحدت خدای اعتراف کردند آن چنانش بی

لقمان حکیم، ص: 229

آلایش و پاک بینند که از هر نام و صفت ذات مقدسش را منزه و پاک دانند.

حاشا که او به صفتی موصوف باشد، زیرا که به هنگام توصیف چنان نماید که نام از صفت جدا و بیگانه است، پس آنکه ایزد متعال را وصف کند چنان است که برای بی همتا همتایی آورده و چنین کس از سرمنزل حقیقت سخت به دور و گمراه باشد، وجودی است که با عدم سابقه ندارد و هستی او را آغازی نیست.

با همه چیزست و دور از همه چیز آن چنان که جرم خورشید با پرتو نافذ خود کائنات را نوازش می کند ولی خویش فرسنگ‌ها از آن به دور باشد چرخ فلک می گردد ولی گرداننده آن از آلات و اسباب تهیدست بی نیاز است.

کارخانه حیات گرم است اما جز از اراده و نیروی ابدیت نور نمی گیرد تنهاست ولای از تنهایی وحشتناک و ترسان نیست، بی کس است، زیرا کسی نیست که تواند همسایه و همخانه او گردد.

گیتی را از طبایع متضاد آفرید و آن چنان بین اضداد آشنایی و صفا برقرار کرد که آب را در آغوش خاک انداخت و آتش را بر دوش باد سوار کرد، غرایز سرکش و ماجراجویی که در نهاد بشر به هم مأنوس و رفیقند اسرار ناگفتنی خلقت را با صریحترین بیان می گویند و عظمت پروردگار را به فریاد گوشزد می کنند.

بنابراین سر سلسله کلیه تحولات توحید است این است که در ابتدا لقمان بزرگوار فرزند خود را نسبت به این اصل مهم آشنا ساخته و او را به دین راه استوار و اصل بزرگ و مرحله‌ای که ریشه آن به نام فطرت در قلب هر انسانی موجود است دعوت کرده و نقص در این اصل را برای انسان و هر فردی بزرگترین ظلم شمرده است.

فرزندم! هر عمل از نیک و بد که از آدمی سر زند هر چند از کوچکی برابر با

لقمان حکیم، ص: 230

خردل یا ارزنی باشد و در پوشیده‌ترین و محکم‌ترین جای مانند دل سنگ یا در مرتفع‌ترین کمال مانند آسمان‌ها یا در پست‌ترین نقطه مانند اعماق زمین باشد خدای توانا در روز رستاخیز آن را به کنار میزان عدالت حاضر خواهد کرد و در حساب اعمال منظور خواهد ساخت و به آیین حق و عدل پاداش و کیفر خواهد داد، زیرا ههگی اشیاء و اعمال از خرد و کلان زیر پرتو نیرومند علم خدا در یک سطح هویدا و نمایانند. «1» در قلم و در نظر معتقدین به خداوند فرضیه آخرت یک امر طبیعی و بدیهی بوده و آن را لازمه عدالت الهی می‌دانسته‌اند ولی منکرین ادیان و کسانی که نمی‌خواهند زیر بار مسئولیت دینی و حکومت بر تمایلات نفس بروند و ضمناً ادعای پیروی از مکاتب تجرّبی می‌نمایند می‌گویند آن دنیا را چه کسی دیده است یا هنوز کسی خبر از آنجا برای ما نیاورده است تا باور کنیم.

علاوه بر این که فرق عاقل با مردم غافل و تنبل در این است که اولی پیش از رسیدن حادثه احتیاطاً هم که شده در فکر چاره می‌افتد و منتظر رسیدن خبر مصیبت و از دست رفتن فرصت نمی‌شود، آیا نرسیدن خبر از چیزی دلیل بر نبود آنست؟ که منکرین قیامت بدون مطالعه و دقت به صرف سخن منکرند با اینکه خبرهایی که درباره روز بازپسین رسیده از حد بیرون است.

اگر ما از واقعه‌ای خبردار نشده باشیم هیچگاه حکم بر عدم وقوع یا بر دروغ مطلق آن خبر نمی‌توانیم بکنیم و تا دلیل در محال بودن چیزی و شاهد بر نفی نداشته باشیم حق نداریم انکار کنیم، مثلاً چون ثابت شده است که آب در حرارت صفر درجه و در فشار یک جو یخ می‌بندد اگر کسی گفت در فلان محل در دیگ آبجوش قطعات یخ شناور بود آیا گفته او را تکذیب خواهیم کرد؟

اما قیامت چون خبر از یک حادثه و پدیده‌ای است که هنوز حاصل نشده

(1) - سوره‌ی لقمان: آیه‌ی 16.

و علم و اطلاع بشر همیشه بعد از حصول و حدوث اشیاء است پس نباید انتظار شهود و توقع اثبات قیامت را از کسی داشت، توضیح مطلب آنکه معلومات بشری هیچ يك در حقیقت اکتشاف و ابتکار و مخلوق ذهن او نیست بلکه بعد از آن که انسان مرغی را در خارج دید و صدایش را شنید تصویر او را می کشد یا صحبت از حالات آن می کند بنابراین قیامت چون يك دوران و پدید ترکیبی است که به قول انبیاء بعداً برپا می شود پیش بینی و علم کامل آن برای بشر غیر ممکن است.

بشر با بینش و دانش خود نمی توانسته است پس پی به پیدایش کیفیت دورانی که معلوم نیست کی و چگونه خواهد بود ببرد.

حواس انسان همیشه متوجه و متمرکز در گرفتاریها و احتیاجات روزمره و محدود به زمان و مکان کوچک شخصی بوده و حتی آینده نزدیک عمر خود و افرادش را کمتر می تواند در نظر بگیرد یا نمی تواند.

قیامت و آخرت راست است و واقع خواهد شد به دلیل آنکه انبیاء خبر داده اند و می دانیم که پیغمبران نه مردمان حقه باز و سودجوی فریبکار بودند، و نه ساده لوح نفهم خیالباف که از روی غرض یا جهل حرفی زده باشند، بلکه از لحاظ عقل و فهم و هوش و سلامت و شعور و رشد و شهامت سرآمد تمام افراد بشرند و بی مدرك و بی جهت خبری نمی دهند و به وحی و علم و اطلاع خدا صحبت می کنند آنها صالح و راستگو بوده اند و از جایی خبر می آوردند که احتمال اشتباه و خطا در آن داده نمی شد.

عقیده به قیامت و دنیای دیگر از عقاید قدیمی و ریشه در تاریخی بسیار کهن دارد یعنی همزمان با پیدایش انسان عقیده به قیامت در سرشت او عجین و با فطرت او همراه بوده زیرا هر چه به تاریخ قبل برگردیم نشانه هایی به تناسب زمان و مکان از زندگی گذشتگان نسبت به عقیده به روز جزا می بینیم.

ملل و اقوام جهان از قدیمی ترین دوران و تاریک ترین اعصار زندگی در هر گوشه

لقمان حکیم، ص: 232

و کنار جهان که می زیسته اند به قیامت معتقد بودند و از همین جا معلوم می شود که این عقیده با غرایز انسان پیوند دارد.

اعتقاد به معاد از چند جهت با غریزه و وجدان انسان ارتباط و اتصال دارد یکی از این جهت که انسان وقتی به حد رشد رسید و در اجتماع وارد شد می بیند که قهرمانان خیر و شر با یکدیگر در مبارزه اند، و در جنگ فضیلت با رذیلت ادامه

دارد و غالباً شر و فساد بر خیر غلبه دارد و برای وجدن بیدار هر انسان عاقل قابل قبول نیست که فهردمان خیر مغلوب شر بماند اعتقاد به وجود خدای دانا و عادل که آثار عدلش همه جا آشکار است ایجاب می کند که خیر و شر پاداش و کیفری داشته باشند که چون این جهان و عمر کوتاه و محدود انسان گنجایش آن را ندارد ناچار باید در جهان دیگر انجام گیرد و رسیدگی شود، البته خیر و شر قائم به عمل است و عمل قائم به وجود انسان، از این رو قیامت روزی است که ذات اقدس حق مردگان را مبعوث و به حساب اعمال آنان رسیدگی نموده و به جزای خود بهشت یا جهنم می رساند، قرآن می فرماید این يك وعده حتمی است و بدون تخلف که خدای توانا آنرا انجام خواهد داد و تنها خدا می داند که این روز کی بر پا می شود.

گروهی واقعاً تعجب می کنند که چگونه ممکن است استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده پس از گذشتن روزگارها بار دیگر زنده شود و در محکمه حساب حاضر گردد.

اینان فکر نمی کنند خدایی که آسمانها و زمینها را آفریده انسان را در دنیا از خاک سپس از نطفه خلق کرده، بر زمین سرد و مرده نسیم حیات بخش می وزاند از ابرهای آسمان باران بر این خاک تیره می پاشد و او را به جنب و جوش درمی آورد و از این خاک تیره انواع گل و ریحان و میوه می رویاند وی توانست که مردهها را بار دیگر زنده کند و تمام اعضا و جوارح و حتی انگشتانش را آن طوری که بود منظم نماید چه گمان باطلی است که جمعی فکر می کنند زندگی منحصر به همین

لقمان حکیم، ص: 233

دنیاست و این روزگار است که کار حیات و مرگ به دست اوست.

مگر ذات اقدس حق انسان را عبث آفرید که چندی در این دنیا هر چه خواست انجام دهد و سپس از بین رفته طومار زندگی او برای ابد هنگام مرگ برچیده شود و کسی به نتیجه خوبیها و خدمات یا جرائم و ستمهای خود نرسد.

مگر خداوند از آفرینش اوئی انسان خسته شده که نتواند بار دیگر وی را زنده کند آنان که منکرند و از قدرت خداوند غافلند یا می خواهند با انکار رستاخیز به زشتکاری پردازند و خود را از مجازات ایمن دانند اینان تنها آنروز باور می کنند که خود را در پای میزان عدل حق حاضر ببینند، در آن هنگام است که می گویند خدایا دیدیم و شنیدیم و باور کردیم اکنون ما را باز گردان تا کردار نیک انجام دهیم و دعوت تو را اجابت کرده و انبیاء را پیروی کنیم ما پشیمان و شرمساریم. جواب می شنوند خاموش باشید دیگر بازگشتی در کار نیست در دنیا به شما گفتند ولی فراموش کردید، گروهی از بندگان من می گفتند خدایا ما به تو ایمان آوردیم ما را بیامرز و به ما رحم کن شما می خندیدید و استهزاء می کردید اکنون به جبران آن

بی‌اعتنایی گرفتار عذاب جاویدان باشید تمام این مطالب متن آیات قرآن مجید است که ارتباط عقیده به قیامت را به خوبی با وجدان و عقل سالم اثبات می‌کند.

پیوند دومی که عقیده به رستاخیز را به رشته‌های دل و جان بشر اتصال می‌دهد آمال و اندیشه‌های بی‌پایان اوست که به قول سقراط این بذرها را بی‌شمار برای روییدن خود مزرعه‌ای غیر متناهی لازم دارند و باغبان خلقت که برای بذر گل‌ها و گیاهان طبیعی زمین وسایل روییدن را از هر جهت فراهم ساخته به حکم فطرت و احساس قلب انسان که نماینده خداست برای روییدن بذرها بی‌پایان آن نیز سرزمینی فراهم خواهد ساخت و چون مزرعه زندگانی این جهان گنجایش آن را ندارد ناچار آن زمین در جهان بی‌پایان دیگر خواهد بود و ناچار این بذرها مانده و خشک شده در دل و روح انسان روزی به دمیدن هوای قیامت در سرزمین پنهانور

لقمان حکیم، ص: 234

و بی‌پایان او به حرکت آمده و انسان تمام برنامه‌ها و مزد اعمال و رفتارهای خود را از نظر نتیجه خواهد دید.

خداوند می‌فرماید: زمین را خشک و خالی و بی‌جان می‌بینی وقتی آب باران بر او فرو فرستادیم همین زمین پاییزی به جنب و جوش درمی‌آید و انواع واقسام گل‌ها و گیاهان را زنده و سرسبز می‌سازد.

آری، همان آفریدگار بزرگ و زنده‌کننده مردگان بر همه چیز قادر و تواناست زمین مرده پاییزی را به صورت بهار زنده می‌کند، قیامت و رستاخیز موعود نیز همچون فصل بهار فرا خواهد رسید و پروردگار متعال کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند زنده خواهد ساخت، قرآن در بسیاری از آیات تجدید حیات جسمانی را با تمام مراحل آن به احیای زمین تشبیه نموده است و در عین حال این خود بهترین دلیل نیز بر اثبات معاد جسمانی است.

اگر در فصل زمستان به باغ و بوستان قدم بگذاریم می‌بینیم که زمین‌ها مانند قبرستان به خشکی و خاموشی گراییده و اثری از گل‌های رنگارنگ و از نغمه‌های بلبل دیده و شنیده نمی‌شود، چنین خیال می‌کنیم که این درختان بی‌برگ مرده و زمین اثر حیاتی خود را از دست داده است.

ولی پس از چندی که از فصل زمستان گذشت و بهار جای او را گرفت و محیط برای زنده شدن نبات آماده شده می‌نگریم که چگونه زمین به جنب و جوش درآید و درختان و گیاهان زنده و سرسبز شده غرق در شکوفه می‌شوند، درمی‌یابیم که نباتات گرچه در زمستان تغییر شکل می‌دهند ولی هرگز معدوم نمی‌شوند، بلکه در عین خشکی و خاموشی درون آنها ریشه‌ها و دانه‌های فراوانی کهخ یادگار دوران زندگی تابستانی است وجود دارد که به خاطر نامساعد بودن شرایط زندگی به

طور موقت از فعالیت باز مانده‌اند و همین که بهار می‌آید و محیط برای حیات آماده می‌گردد همان درختان بی‌جان می‌گیرند و رو به تکامل می‌گذارند.

لقمان حکیم، ص: 235

آری، زنده شدن مردگان نیز به فراهم شدن محیط نیازمند است، و هنگامی که قیامت یعنی بهار زندگی دوم انسان فرا رسد روح انسانی در کالبد وی تجلی کرده حیات خود را از سر می‌گیرد.

این نکته پوشیده نماند که در هر دورانی از دوران‌های حیات کره خاکی، ملت‌ها از نظر حساب جمعیت محدود بوده‌اند زیرا با تجدید هر قرن نسل تجدید می‌شود و نسل گذشته می‌میرند چون اگر مردن نبود زمین محدود به گنجایش پذیرش آن همه انسان را نداشت، اما روز قیامت تمام مردگان قرون و اعصار در یک زمان زنده می‌شوند، پس لازمه این زنده شدن زمین بی‌انتهایی است که بتواند انسان‌ها را با تمام آرزو و آمال برای پیاده کردن نقشه‌های آنان در خود جای دهد، از این جهت نیز قرآن مجید این ارتباط را با آیات کریمه خود ثابت می‌کند و برای برپا شدن قیامت طی بیان آیاتی در کتاب خود این طور اشاره می‌کند:

آسمان‌ها به حرکت می‌آید آن‌گاه شکافته می‌شود و در هم می‌پیچد و همچون فلز گراخته می‌شود خورشید تاریک می‌گردد ماه می‌گیرد هر دو یکجا جمع می‌شوند. ستارگان تاریک و پراکنده می‌شوند در زمین زلزله عظیمی روی می‌دهد کوه‌ها خرد و پراکنده می‌شوند، دریاها شکافته شده و شعله‌ور می‌گردند، زمین دگرگون می‌شود شکافته شده و گسترده می‌گردد تمام اشیاء از دل خاک بیرون می‌آید انسان‌ها سر از لحد و خاک بدر می‌آورند و همچون ملخ پراکنده می‌شوند، داستان قیامت به چشم بهم زدنی برپا می‌شود، اوضاع و شرایط عوض می‌گردد این زندگی جدید به نام قیامت عکس‌العمل همان حیات دیروز است مردم فکر می‌کنند چیزی نگذشته و چند روزی بیش با دنیا فاصله ندارند مقامات و برنامه‌های مادی از دست رفته‌اند، اموال و فرزندان دردی دوا نمی‌کند، همه به خود مشغولند شفاعت جز در مواردی که ذات الهی اذن دهد اثری ندارد، حکومت مطلقه آن روز به دست خداست، حق و حقیقت آشکار می‌شود، پرده‌ها بالا می‌رود و اسرار فاش می‌شود،

لقمان حکیم، ص: 236

وعده خدا و انبیاء به انبیاء به وقوع می‌پیوندد، مجرمین و گناهکاران سر خجالت به زیر انداخته به این طرف و آن طرف نگاه می‌کنند، و راه فراری ندارند، نور و روشنایی برای آنها نیست آنها که در دنیا از دیدن حق چشم بستند و به سخن

حق گویان گوش ندادند امروز کر و کورند، تمام صحنه‌های گذشته در نظر آنان مجسم شده است، زشت و زیبای عمل خود را می‌بینند مغبونند و پشیمانند، حسرت و تأسف می‌خورند که ای کاش عمل نیکو انجام داده بودیم، می‌گویند ای کاش این اعمال ناشایست که به صورت هیولای مخوفی در جلوی ما جلوه‌گر شده است از ما دور می‌شد امروز دیگر دهانشان بسته و چشم و گوش و حتی پوست بدنشان بر اعمالشان گواهی می‌دهد سیمای آنان شاهد جرم‌های آنان است علاوه بر همه این مراحل، از میان هر امت گواهی انتخاب می‌شود کسانی از ملائکه که شاهد رفتار شخص بوده‌اند شهادت می‌دهند، دفتر اعمال نشان می‌دهد خود انسان نیز از خویشتن بی‌خبر نیست.

میزان اعمال به پا می‌شود به جزئیات اعمال هر انسانی رسیدگی می‌گردد در آن حساب هیچ گونه اشتباهی نیست در آن محاکمه اجحاف و تعدی راه ندارد، دروغ و شهادت ناحق نیست، آثار جرم در آنجا در جلو مجرم پیداست، ناگهان صفوف از هم جدا می‌شود صاحبان هر مذهب و مسلک در صف جداگانه‌ای می‌روند، درجات و مراتبی دارند نامه عمل هر کس به دست وی داده می‌شود، با تعجب می‌گوید:

آه! چه کتابی است که هیچ عمل بزرگ و کوچکی را فراموش نکرده يك ذره عمل خوب نیست مگر آن که آن را می‌یابد، يك ذره عمل بد نیست، مگر آنکه آن را می‌بیند این مطلب متن آیات قرآن مجید است که در يك آیه به طور خلاصه و کلی لقمان بزرگوار با فرزند خود در میان می‌گذارد.

خلاصه این که: اعمال انسان قسمتی از موجودات طبیعی این جهان است به

لقمان حکیم، ص: 237

طوری که نبات و حیوان نمود دارد، می‌روید و بزرگ می‌شود، عمل انسان هم می‌روید و بزرگ می‌شود و همانطور که دانه گیاه را می‌کارند، پس از مدتی از زمین بیرون می‌آید و نمو می‌کند اعمال انسان نیز مانند دانه‌ها مدتی در میان موجودات دنیا در حال نمان است، آن‌گاه که روز موعود فرا رسد آشکار می‌شود و در شکل نعمت‌های بهشتی یا عذاب جهنم به انسان می‌رسد چنانچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

دنیا کشتزار آخرت است.

اگر دنیا و آخرت را جهان واحد و ممتدی بدانیم و آن را به زندگی جهان فعلی تشبیه نماییم، خواهیم دید آن جهان بزرگ مانند این جهان کوچک دارای چهار فصل است، نخست همین زندگی ناپایدار کنونی که به جای فصل پاییز است، زیرا کهخ وقت شخم کردن و بذر افشاندن و آبیاری کردن به وسیله اعمال است.

قسمت دوم: آن عالم برزخ است که انسان‌ها با کفن‌های سپید به خواب سنگین می‌روند، چون فصل زمستان. قسمت سوم زمان محشور شدن و سر از خاک بدر آوردن است چون فصل بهار مانند گل‌های رنگارنگ یا خارهای خوفناک، قسمت چهارم دریافت زندگی نوین یا در بهشت برین یا در آتش جحیم، ما به چشم خود می‌بینیم و با وجدان خود درک می‌کنیم که زندگی این جهان برای ما مانند کتابی ناقص است که چند فصل آن در این دنیا نوشته شده و نتیجه فصول حساس آن باقی است، از این جهت ضمیر ما حکم می‌کند که زندگی ما با مرگ و رخت برستن از این جهان پایان نمی‌پذیرد، باید جهان دیگری باشد که این کتاب در آن کامل شود و فصل‌های دیگرش در آنجا پرداخته گردد. آثار حفاری و سنگ‌نبشته‌های مصر که از دو هزار و ششصد سال قبل از مسیح باقی مانده نشان می‌دهد که مردم مصر هزاران سال پیش از باقی گذاشتن این آثار به بقاء بعد از مرگ و به رستاخیز و حساب معتقد بوده همچنین این عقیده در آثار

لقمان حکیم، ص: 238

کلدانیان و آشوری‌ها کاملاً مشهود است، و در عقاید ایرانیان قدیم در رأس مسائل حساس اعتقادی بوده و در کتب دینی هند و چین دوام و بقاء را نوعی از عقیده به معاد نشان می‌دهد.

اما در طول تاریخ بشریت در میان اکثریت ملت جهان که معتقد به معاد بوده‌اند دسته و اقلیت‌های کمی هم بوده‌اند که در اثر انحراف از فطرت و روگرداندن به مادیت و میل به شهوات و لذات کوشیده‌اند که این ندای وجدان را فر نشانده و این شعله خاموش نشدنی الهی را که از میان جان برخاسته فرو نشانند.

اما چون فرو گشتن این شعله تابناک محیط روح را تیره می‌سازد و فرصتی برای جولان به دست خفاش‌ها و جغدهای بیداد و جنایات می‌دهد خداوند پیغمبرانی را فرستاد تا با فروغ وحی و هدایت این چراغ را برافروزند و تاریکی کفر و فسق و فجور را در پرتو نور معرفت بر طرف سازند و بدون شك و تردید اسلام مهم‌ترین دینی است که در دعوت خود بر اثبات رستاخیز قوی‌ترین حجت‌ها را اقامه کرده و عقیده به معاد را بر پایه‌های نیرومندی از استدلال و برهان برپا داشته و برای رفع شبهه در اثبات قیامت به بحث قبل یعنی خداشناسی می‌توانید مراجعه کنید.

فرزندانم، نماز را که رابطه میان حق و بنده و سدی در برابر ارتکاب گناه و معاصی است به پای دار.

از بارزترین و روشن‌ترین خصوصیات روش اسلامی و انسانی روش عبادت است ولی عبادت در اسلام احتیاج به توضیح دارد، این مطلب را باید دانست که عبادت منحصر به آداب و رسوم تبعیدی معروف مانند نماز تنها و روزه و زکوة و حج نیست، بلکه شدیداً داری معنای عمیق‌تر و شامل‌تری است و آن عبارت است از پیوند همیشگی با خدا.

لقمان حکیم، ص: 239

سراسر روش تربیتی اسلام در حقیقت همان پیوند است همه فروغ و شعبه‌های تربیت از آن سرچشمه گرفته و بازگشت همه آنها در پایان کار نیز به سوی آن است چون در همه احوال این حقیقت در نظر باشد معانی سایر آداب و تشریفات و مناسک روشن خواهد شد.

در رأس تمام عبادات که رمز پیوند بنده با پروردگار است و بسیاری از رعایت‌های اصول اجتماعی نیز در آن لحاظ شده نماز است.

ابراهیم خلیل وقتی کعبه را به فرمان خدا ساخت در پایان عمل رو به درگاه خداوند کرد و چنین گفت بار الهی من فرزندانم را از آن سرزمین‌های سرسبز به این نقطه خشک و بد آب و هوا آورده‌ام تا در این محیط آزاد دور از حکومت‌های بت پرست تو را پرستش کنند و در کنار تو نماز بگذارند این مطلب را خداوند در قرآن مجید نقل کرده است و این آیه نشان می‌دهد که نماز در دوران ابراهیم جزء وظایف بوده و غرض از ساختن کعبه همین پیوند و رابطه با خدا بوده است.

قرآن درباره حضرت عیسی می‌فرماید:

عیسی در گهواره لب به سخن گشود و یادآور چند چیز شد.

از طرف پروردگار به من سفارش شده است از آن جمله یکی نماز است قرآن می‌فرماید:

حضرت اسماعیل به فرزندان خود نماز و زکوة را توصیه می‌نمود.

قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می‌داند و مسلم است یاد خدای متعال بسیاری از فضایل را در انسان زنده می‌کند ریشه واقعی خیلی از روش‌های اخلاقی و تربیتی یاد خداست، بلکه می‌توان گفت ضامن اجراء واقعی برای بسط عدالت و گسترش دادن حق و حقیقت و اجتناب از هرگونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع همان ایمان به خدا و یاد خداست.

یاد پروردگار زنجیری است که انسان را از بسیاری از کارهای ناشایست که

لقمان حکیم، ص: 240

موجب خشم اوست باز می‌دارد، جوانی که به انواع وسایل هوسرانی مجهز است پایه‌های حکومت غرایز شهوانی در کانون وجود او مستحکم و پای برجاست و برای امیال جنسی و هوس‌های خود مرزی نمی‌شناسد یگانه وسیله برای کنترل کردن او همان یاد خدا و پیوند با آفریدگار جهان است.

نماز يك نوع دعاء و تضرع و خشوع و فرمانبرداری است که رابطه بنده را با پروردگارش محکم می‌کند و خیر و رحمت خدا را بر او می‌رساند، دل آدمی را از حرص و علاقه به امور دنیوی پاک می‌کند و به وی اخلاص و بی‌ریایی می‌آموزد، تن انسان را نیز به حرکت وامی‌دارد، و او را به رعایت انتظام در امور وقت‌شناسی عادت می‌دهد.

مسلمان در نماز با دل خاشع و ذهن حاضر قرآن می‌خواند، معارف قرآن را می‌آموزد و به نور قرآن هدایت می‌شود و دلش با صفا و عقلش روشن می‌گردد.

رکن یا پایه اول از ارکان اسلام نماز است، در حقیقت نماز جز این نیست که در شبانه روز پنج مرتبه ذکر آنچه را که قبلاً به آن ایمان آورده‌اید به وسیله زبان و اعمالی که به جای می‌آورید تکرار کنید، و به خاطر بیاورید که چه وظایفی را به عهده گرفته‌اید.

هر روز اول وقت که بیدار می‌شوید قبل از آنکه به کرای پردازید باید با بدنی پاک و پاکیزه نزد پروردگارتان حاضر شوید و سپس چه ایستاده چه نشسته چه در حال رکوع چه در سجود نزد خدای متعال به بندگی خود اقرار کنید و از او یاری طلبید و هدایت و راهنمایی خواهید و عهد و پیمان و طاعت و بندگی خود را با او تجدید کنید.

در نماز هر بار آرزوی خودتان را در رسیدن به رضای او و دوری از خشم و غضب او تکرار می‌کنید و درس کتاب او را اعاده می‌نمایید و به راستی رسالت پیغمبر او شهادت می‌دهید و آن روزی کهخ در محکمه او حاضر خواهید شد تا از

لقمان حکیم، ص: 241

کارهایی که کرده‌اید از شما بپرسند و پاداشی که در خور آن هستید به شما بدهند یاد می‌آورید.

با این عمل روزتان را شروع می‌کنید سپس همین که مشغول کار شدید و طی چند ساعت کارتان را انجام دادید مؤذن به شما اعلام می‌کند که بیاید و باز خدا را به یاد آورید و یک بار دیگر درستان را تکرار کنید که مبادا آن را فراموش کرده غافل بمانید، آن‌گاه از جایی که هستید برمی‌خیزید و پس از آنکه ایمانتان را تجدید کردید دوباره به کارهای دنیا مشغول می‌شوید سپس برای مرتبه سوم پس از چند ساعت مؤذن شما را به نماز مغرب و عشا می‌خواند و در حقیقت تمام عمر شما را با مبدأ حقیقی اتصال پیدا می‌کند و معنای واقعی پیوند همیشگی اگر توجه داشته باشید برای شما تحقق پیدا می‌کند.

امام صادق علیه السلام هنگام ارتحال از جهان به سوی عالم دیگر فرمود:

افراد نزدیک مرا جمع کنید، سپس به آنان فرمود که به دیگران تا قیامت برسانند که هر کس این عبادت عظیم را سبک بشمارد دست او به رشته اتصال ما در روز قیامت نخواهد رسید.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از دنیای شما سه چیز را انتخاب کردم:

1- بوی خوش.

2- عیال صالحه.

3- نور چشم من در نماز است، این مسئله بدیهی است که وسیله ارتباط انسان با جهان آفرینش روشنایی چشم است، جایی که نماز را او روشنی چشم بداند حساب آن از دیگر عبادات روشن و به اهمیت آن بیشتر واقف می‌شویم.

در حدیث دیگر فرمود: کسی که روز قیامت در پیرونده اعمال او نماز نباشد اعمال دیگرش پذیرفته نخواهند شد زیرا اعمال دیگر به منزله اجناس الکتریکی و نماز هم چون برق است و روشن کننده اعمال، بدون الکتریسیته اجناس

لقمان حکیم، ص: 242

الکتریکی چه ارزش دارد؟

نماز تنها عاملی است که پیوسته اساس اسلام شما را روزی پنج بار تقویت می‌کند و شما را برای عبادت حقیقی پیرامنه‌ای که بیان شد آماده می‌سازد و باز همان عامل است که شما همیشه به عقایدی که طهارت نفس و ارتقاء روح و صلاح اخلاق و اعمالتان منحصر در آن است متذکر می‌سازد.

پس نماز داری آن معنای عمیق‌تر و شامل‌تر یعنی پیوند همیشگی با خداست اهل نماز در مقابل عبادات دیگر سر فرود می‌آورد، در صورتی که نماز را به صورت واقعی بپا دارد و گرنه خواندن نماز تنها کفایت نمی‌کند.

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: از بهترین اعمال آن حضرت فرمود: چیزی بعد از معرفت به خداوند بالاتر از نماز نیست مگر نمی‌بینید که خداوند در کتابش از قول عیسی نقل فرموده که عیسی وصیت به نماز شده بود.

نبی اسلام فرمود: نماز مانند عمود خیمه است هنگامی که عمود برجا باشد طناب و پیچ و پرده بر جاست و زمانی که عمود نباشد آنها برای قیافه خیمه فایده‌ای ندارد و فرمود مثل نماز مانند نهری است که در منزل شما جاری باشد که شما شبانه روز در آن پنج مرتبه شستشو کنید همان طوری که بعد از پنج مرتبه نظافت کثافتی در بدن شما نمی‌ماند آن طور هم نماز خواندن شما را گناهان محفوظ می‌دارد.

علاوه بر همه این مراتب تأکید شده نماز را مسلمانان با جماعت انجام دهند و نیز مقرر فرموده که نماز جمعه را مخصوصاً هر هفته با صورت معین و شکل خاصی بخوانند.

نماز جماعت در میان مسلمانان ایجاد یگانگی و محبت و برادری می‌کند و از همه افراد توده‌ای متراکم و فشرده به وجود می‌آورد زیرا وقتی که به صورت جمع در مقابل خدا قنوت و سجود و رکوع می‌کنند دلهاشان به یکدیگر نزدیک می‌شود

لقمان حکیم، ص: 243

و این احساس در آنها بیدار می‌گردد که همه برادرند سپید و سیاه، ترک و دیلم، عجم و عرب و فقیر و غنی ندارند دهاتی و شهری در این دین مطرح نیست در نماز جماعت ملاحظه می‌کنید همه افراد چه غنی و فقیر و چه صغیر و کبیر و ... پهلوی به پهلوی یکدیگر می‌ایستند آن‌گاه نه اشرافی وجود دارد نه غیر اشرافی نه رفیعی و نه وضعی علاوه بر این‌ها نماز دارای اسرار اجتماعی بسیار مهمی است که برای دریافتن آن باید به کتاب‌هایی که مخصوص این مسئله نوشته شده مراجعه شود.

امر به معروف و نهی از منکر

فرزندم! خلق را به پیروی از خوبی‌ها و تہذیب نفس رهبری کن و از سقوط در ورطه عصیان باز دار، و در این جهاد مقدس که امر به معروف و نهی از منکر است آزار مردم را با استمداد از نیروی صبر خویش هموار ساز.

استعدادی در روان آدمی است که تحت تأثیر سخن قرار می‌گیرد البته این استعداد موقتی است از این جهت سخن باید تکرار شود.

پند و اندرزی که مستقیماً از راه ضمیر باطن و وجدان راه خود را به جان انسان باز می‌کند آن را سخت به جنبش درآورده نرفته‌هایش را برمی‌انگیزد این کار برای لحظه موقتی است مانند سیلی که ته‌نشین‌هایش را درآوردند واقعیت و ماهیت آن سیل گیر نمایان می‌شود ولی چون به حال خود گذاشته شود دوباره رسوبی روی رسوب‌هایش اضافه می‌گردد و هیچ حرکتی در عمق آن ایجاد نمی‌گردد جان انسان هم در هر لحظه به لایروبی احتیاج دارد.

از این لحاظ اگر سرمشقی در کنار موعظه نباشد که شخص اثر پند و اندرز را در وجود او آسان و ارجا شده ببیند تا از او پیروی کند، موعظه به تنهایی کافی نیست.

سرمشق مشاعر و افکار را به خود وابسته می‌کند که به نظر عام و برای همه قابل لمس باشد و نگذارد کسی که می‌خواهد از او پیروی کند در بیابانی بی‌انتها سرگردان

لقمان حکیم، ص: 244

بماند و بی‌حرکت در جای خود مقیم شود، اگر ابتدا سرمشق شایسته‌ای وجود داشته باشد، موعظه یعنی امر به معروف و نهی از منکر اثر به جایی در نفس می‌گذارد و از طرف دیگر موعظه برای نفس ضرورت دارد در نفس انسانی پاره‌ای انگیزه‌های فطری هست که همیشه احتیاج به ارشاد و تہذیب دارند و اینکار میسر نمی‌شود جز با موعظه و پند و اندرز، در این صورت انسان تنها به سرمشق یا نما به موعظه اکتفاء نکرده بلکه هر دو را دریافت داشته، قرآن می‌فرماید ابتدا خود را بترسانید، سپس اهل خود را.

به عقیده شیعه امر به معروف یا دعوت به سوی نیکی‌ها و نهی از منکر یا مبارزه با بدی‌ها جزو مهم‌ترین و گرانبهارترین دستورات اسلامی است که عقل و شرع در لزوم آن هم‌آهنگند این وظیفه بزرگ از اساسی‌ترین پایه‌های اسلام محسوب می‌شود و در ردیف بهترین عبادات و یکی از اقسام جهاد است.

موضوع امر به معروف و نهی از منکر و به اصطلاح نظارت ملّی يك موضوع دامنه داری است که در تمام شئون زندگی ما دخالت دارد.

در جهان امروز علاوه بر نظارت و مراقبت‌هایی که خصوصی بر عهده بعضی از مؤسسه‌ها و دوائر است مانند شهرداری که حق نظارت بر عمران و آبادی شهر دارد يك نظارت ملی و عمومی به تمام مردم واگذار شده که حق نظارت و راهنمایی و انتقاد در کلیه امور داشته باشند تا با بیان و منطق لغزش‌ها را تذکر دهند.

بنابراین در دنیای متمدن ملت می‌تواند در تمام شؤون کشور نظارت بنماید زیرا سرچشمه قدرت و علت پیدایش و تشکیل سازمان‌ها ملت است او می‌تواند هر گونه انحرافی در سازمان‌های اداری و تشکیلات کشوری دید فوراً انتقاد کند و نظر بدهد و به میزان انحراف لحن انتقاد خود را شدیدتر سازد، زیرا مبدأ نیرو اوست، این همان نظارت ملی است که جهان امرز آن را به صورت عالی‌ترین اصل پذیرفته و اسلام چهارده قرن پیش پایه گذار آن بوده است.

لقمان حکیم، ص: 245

ملت‌هایی که این دو اصل بزرگ را فراموش کنند به صور حتم خداوند آنها را در چنگال ذلت و خواری گرفتار خواهد نمود و لباس بدبختی به اندام آنان خواهد پوشید، چنین ملتی طعمه آماده‌ای برای درندگان انسان‌نما و ستمگران خواهند بود، و لذا از شخص نبی اسلام و ائمه طاهرین عبارات تکان دهنده‌ای در لزوم انجام این دو وظیفه بزرگ و مفاسد زیان‌هایی که از ترك آن دامگیر اجتماعات انسانی می‌شود نقل شده.

نبی اسلام فرمود: کسی که درباره امور مسلمانان نیندیشد از آنان نیست، حضرت فرمود: کسی که شر سیلاب یا آتش سوزنده‌ای را از مردمان مسلمان کوتاه سازد بهشت بر او واجب می‌شود چه شری و کدام آتشی بدتر از شر و آتش معصیت است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: بر تو باد که برای خدا در میان خلق به نصیحت پردازی، زیرا عملی بالاتر از آن نمی‌یابی.

نبی اکرم فرمود: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، و گرنه ظالم بر شما مسلط می‌شود و دعای خوبانتان مستجاب نمی‌شود، قبل از این که در استجاب دعا به روی شما بسته شود امر به معروف و نهی از منکر کنید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام فرمود: از نشستن میان راه بپرهیزید، گفتند: عادت ماست برای مجالست و گفتگو.

فرمود: پس حق راه را اداء کنید گفتند: حق راه چیست؟

فرمود: چشم پوشی از نامحرم، آزار نرساندن، جواب سلام، امر به معروف، و نهی از منکر.

قرآن مجید امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمانان واجب کرده و این وجوب، امتیاز اسلام را بر ملل متمدن که انتقاد را مباح می‌دانند روشن می‌سازد، و نیز از فرمایشات نبی مکرم اسلام و پیشوایان شیعه وجود آن استفاده می‌شود.

لقمان حکیم، ص: 246

امام باقر علیه السلام فرمود: در سایه نظارت مردم فرائض و تکالیف انجام می‌گیرد و مردم ملزم می‌شوند از حرام بپرهیزند و از طرق مشروع و کسب حلال ارتزاق کنند در سایه دستگاه‌های مبارزه با فساد تمام راههای کشور امن می‌گردد و امنیت بر اثر اجرای حدود و کیفر دادن جنایتکاران در سراسر کشور سایه می‌اندازد.

اگر این دو قدرت با تمام مراحل گوناگونی که دارد از راهنمایی زبانی گرفته تا برسد به اجراء حدود و قوانین جزایی از اجتماع گرفته شود هرج و مرج و بی‌نظمی، وحشت و اضطراب در تمام شوون مردم رخنه کرده و لذت زندگی را از بین می‌برد.

آنان که تصور می‌کنند امر به معروف و نهی از منکر مانع از آزادی مردم است نبی اسلام پاسخ این پرسش را در ضمن يك سؤال بیان فرموده.

اجتماع ما بسان يك كشتی است، سرنشینان كشتی تا آنجا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند هر گاه مسافری از این آزادی سوء استفاده نماید و بخواهد با میخ یا تیشه دیوار كشتی را سوراخ کند، کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند به شدت هر چه تمام‌تر با او مبارزه می‌نمایند و عمل او را يك نحو سوء استفاده از آزادی تلقی می‌کنند، جامعه نیز بسان كشتی است افراد این جامعه سرنشینان كشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی‌توان حساب ضرر زدن يك فرد را از اجتماع جدا نمود.

قرآن کریم در لزوم این دو وظیفه بزرگ آیاتی دارد از این قبیل:

باید در میان شما طایفه‌ای باشد دعوت به خیر کند امر به نیکویی نماید و نهی از منکر کند، مساوی نیستند در میان امت کسانی که شب و روز در تلاوت آیات حقند و سجده به سر می‌برند، ایمان به خدا و آخرت دارند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در خیرات و خوبی‌ها سرعت می‌گیرند و از صالحینند و با دیگران یعنی مؤمنین و مؤمنات دوستان یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و بر پا دارنده نمازند.

لقمان حکیم، ص: 247

لعنت شدند قومی از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی به گناهانشان و نھی نکردنشان، شما بهترین امتی هستید که از میان ملت‌ها انتخاب شدید که امر به معروف و نھی از منکر کنید، کمک کنید به خوبی‌ها و کمک نکنید به بدی‌ها و پستی‌ها.

بی‌خردان تھی مغزی که چشم خود را از ابتدا به عرصه اروپا گشوده‌اند و جز برنامه مغرب زمین طریقه دیگری را قبول ندارند، خیال نکنند روش انتقاد صحیح را اروپائیان یا ملت آمریکا پایه‌گذاری کرده، و این کار بزرگ یادگار آن ملت است، اینها نمونه‌هایی از دستورات اسلام در چهارده قرن قبل است.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند خودبان را عذاب نمی‌کند مگر بدی‌ها بین بدکاران آنان ظاهر شود، و آنان قدرت بر نھی داشته باشند.

از نبی اسلام رویت شده که فرمود: چه می‌کنید روزی که زن‌های شما طغیان کنند، و جوانان شما فاسق شوند، و کوشش در راه خدا ترك شود؟

گفتند: چنین برنامه‌ای می‌شود؟

فرمود: به کسی که جان من در دست اوست بدتر هم می‌شود.

گفتند: چیست؟ فرمود: چه می‌کنید زمانی که امر به معروف و نھی از منکر ترك شود؟

گفتند: می‌شود؟

فرمود: بدتر هم می‌شود.

گفتند: چگونه؟

فرمود: ببینید معروف منکر و منکر معروف است.

گفتند: می‌شود؟

فرمود: بدتر هم می‌گردد، روزی که امر شود به منکر و نھی شود از معروف، آیا با این آیات و احادیث این دو وظیفه بزرگ اسلامی و اجتماعی بر شما واجب

لقمان حکیم، ص: 248

نیست؟

بدبختانه ما امروز مفسد و زیان‌هایی را که از سستی و انجام این دو وظیفه سرچشمه می‌گیرد با چشم خود آشکارا می‌بینیم، ولی ای کاش مطلب به همین جا ختم می‌شد و تنها به ترك این دو وظیفه قناعت کرده بودیم و کادر به اینجا نمی‌رسید که منکر در نظرها معروف و معروف در نظرها منکر گردد.

آمرین به معروف و دعوت‌کنندگان به حق و فضیلت خودشان پشت پا به حق و فضیلت بزنند و نمی‌کنندگان از منکر خودشان آلوده انواع منکرات شوند، این بلای کمرشکن و غیر قابل تحمل بر اثر کارهای بد مردم عاقبت فساد را در زمین و روی اقیانوس‌ها و در جو آشکار کرد با اینکه معصوم علیه السلام فرمود:

لعنت بر کسانی که دعوت به نیکی می‌کنند و خودشان ترك می‌نمایند و آنها که نمی‌کنند و خود آن را انجام می‌دهند.

راستی آفرین بر این مذهب و بر این وسعت احکام و جامعیت آن زیرا آنچه برای دین و دنیای انسان لازم بوده و آنچه موجب ترقی و پیشرفت و سعادت او می‌شده اسلام پیش‌بینی نموده است، از طرفی دستورات جامع و قوانین زنده‌ای برای مردم جهان وضع کرده که در واقع و در حقیقت به منزله قوه مقننه است، بدیهی است این قوه قانون‌گذاری بدون يك نیروی اجرایی کافی اثری نخواهد بخشید، لذا در درجه اول ضمانت اجرایی آن را به عهده عموم مسلمانان گذارده و امر به معروف و نمی از منکر را وظیفه فرد فرد آنها قرار داده تا هر کس يك قوه مجریه برای آن احکام و مقررات بوده باشد و همه بر وضع یکدیگر نظارت کنند و همه در برابر یکدیگر مسؤول باشند کسی که بخواهد به عمق این وظیفه بزرگ اسلامی پی برد باید به صحنه تشریح دقیق سرور آزادگان امام سوم حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام نظر کند، امام علیه السلام این مسئله را با توجه به تمام جهات و نکات اینطور بیان می‌کند:

خداوند به اولیاء خود پند داده است که مانند علماء یهود از امر به معروف

لقمان حکیم، ص: 249

و نمی از منکر سرباز نزنند، زیرا پیشوایان یهود جور و ظلم و ستمکاران را می نگرند و آنان را از این کار زشت نمی ترسانند و بر حذر نمی دارند به امید آن که از پرتو مرحمت ستم پیشگان به نوایی برسند و از دست آنان گزند نبینند و برای آن که دو روز خودش زندگی کنند و غبار ناراحتی بر دلشان ننشیند از گفتن حرف حق هراسناک اند.

در حالی که پروردگار بزرگ می گوید: فقط از من بیمناک باشید، و از مردم عاجز و زبون نهراسید و باز خداوند می فرماید:

مردم با ایمان کسانی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند زیرا اگر در میان مسلمانان این دو امر رواج بیابد کارها به صلاح می پیوندد و بنیان ملک و ملت استحکام می پذیرد.

اگر مردم به کارهای نیک بگرایند و از دشواری آن باک نداشته باشند طومار ظلم در هم می پیچد اندیشه های مردم پاک می شود نور صلاح و فلاح در دلها می تابد، حق به حق دار می رسد، و زورمندان بد سگال مانند گرگ به ناتوانان حمله ور نمی شوند، و محترکین خون ضعیفان را نمی مکند و رحم و انصاف از خانه مردم رخت بر نمی بندد.

ای مردمی که در دانش شهره شهر هستید و در نیک نامی زبان زد خاص و عام می باشید، خداوند آن چنان اهمیت و احترامی از شما در دل مردم به وجود آورده است که قوی از شما حساب می برد و ناتوان از شما احترام می کند حتی در کسانی که بر آنها فضیلتی ندارید از عنایت خداوندی نفوذ دارید و چنان آبرویی کسب کرده اید که توانگران به امر شما حاجت نیازمندان را برمی آورند و هنگامی که از کوچه و خیابان می گذرید مانند پادشاهان شکوه و عظمت دارید، و مقام و مرتبه شما با پیشوایان و بزرگان قوم برابری می کند.

خداوند این شوکت و قدرت را به شما ارزانی داشت که از حقوق خداوند دفاع

لقمان حکیم، ص: 250

کنید، ولی شما آسوده خاطر نشسته اید و جنبشی نمی کنید حق ضعیفان و بینوایان تضییع می شود و شما تماشاگر هستید و دم بر نمی آورید ولی تا حق خودتان به مخاطره می افتد به دست و پا می افتید و به هر سو می دوید حاضر نیستید در راه خدا جزئی مخاطره شما را تهدید کند فقط در فکر جلب نفع برای خود و فامیل خود هستید و با این حال آرزو دارید در قیامت شعله عذاب الهی دامان شما را نگیرد و بهشت را مالک شوید و همنشین انبیاء باشید؟

ای راحت طلبانی که بهشت را آرزو می کنید من می ترسم که در روز جزا به جای نعمت زهر عذاب و درد به شما چشاندند شود و این آرزوهای بی جای شما سرابی بیش نباشد، می ترسم که با این بی اعتنائی به احکام خدا عاقبت در خشک زار معاصی بمانید و در آرزوی زلال نجات با لب تشنه به هر سو بدوید و عاقبت در کویر بدنامی و ناکامی جان بسپرید.

لطف خداوندی شما را به همه چیز رسانده است و در پرتو عنایت خداوند به کرامت و بزرگواری رسیده اید ولی خداشناسان را اکرام نمی کنید شما با چشمان خود به خوبی می بینید که حقوق خداوندی اداء نمی شود و پیمان او را می شکنید و دم بر نمی آورید ولی برای پیشیزی حقوق از دست رفته پدرانتان فریاد می کشید و ضجه می زنید.

حقوق رسول خدا را پایمال می کنند و به غارت می برند هزاران کور و کر و بینوا در شهرستانها از بینوایی ناله می زنند و شما به این مناظر رقت انگیز می نگرید؟

ستمکاران مردم ضعیف را زیر لگد می کوبند و شما به جای امر به معروف و نهی از منکر کار را با چاپلوسی و تملق می گذرانید فقط برای این که دو روز زندگی کنید.

مسبب تمام این بدبختیها شما مسامحه کاران هستید که از امر به معروف و نهی از منکر دست برداشته اید.

بزرگترین مصیبت و رنج از آن شماست که دست از وظایف خود کشیدید و در

لقمان حکیم، ص: 251

اجرای حلال و حرام خدا کوتاهی کردید و مرتبه عظیمی را از خود سلب نموده اید.

مقام عالی شما به پستی نگرایید مگر اینکه از خدا جدا شدید و او را فراموش کردید و با داشتن دلایل بی شمار در احکام خدا بین شما اختلاف به وجود آمد و به واسطه همین اختلافها رشته کار از دست شما در رفت و به دست زورگویان ستم پیشه افتاد و شما نشستید و به فجایع آنان نگاه می کنید و احکام و امور خداوند را تسلیمشان کرده اید و این ستمگران خیره سر در پی شهوترانی و کاججوی خویشند.

شما برای آن که از مرگ نمی ترسید و برای آنکه به چند روزه عمر گذران علاقمندید خدا را فراموش کرده اید و با ستمکاران مماشات روا می دارید آنان به ستم خویش مشغولند و شما سرگرم زندگانی آسوده و بی حقیقت خود هستید.

از حقوق بدبختان دفاع نمی کنید و مشتی بیچاره از پا افتاده را زیر دست و پای جابرین و قلدرها رها کرده‌اید و این ستمکاران خداناشناس گروهی ضعیف و بینوا را به اطراف و اکناف پراکنده می کنند.

برنامه‌های کشور با آراء ناصوابشان زیر و رو می شود و گروهی بزرگوار در برابر خودرأیی و خیره‌سری آنان خوار می شوند این ستمکاران از خداوند قهار نمی هراسند و به پشت گرمی عده‌ای فتنه‌جو با ایزد جبار به ستیزه برمی خیزند.

تکبر

فرزندم! در هنگام سخن با مردم روی از ایشان مگردان، و هنگام راه رفتن چون متکبران قدم بر مدار که خدا مغروران را دوست نمی دارد. وقت عمل مطابق طبع خود عمل کن و از آیین تصنع بپرهیز، نه مانند متکبران قدم بردار و نه چون مردم زبون طی طریق کن.

آهسته سخن گوی و فریاد مزین، زیرا بیرون از حد تشبه به چهارپا پیدا کرده

لقمان حکیم، ص: 252

و کریه‌ترین صداها صدای خران است «1».

نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که در دل او ذره‌ای از کبر باشد، استفاده از بهشت برین نمی کند و آن کس که در دلش ذره‌ای از ایمان باشد، او از عذاب جهنم در ایمنی است.

و نقل شده که سه طایفه از بهشت و نعیم آن محرومند:

1- متکبر.

2- بخیل.

3- کسی که مداومت بر معصیت دارد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه فرد بدی است کسی که تکبر کند و عظمت حق را فراموش نماید.

به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض شد: تکبر فلان شخص زیاد است، فرمود آیا مرگ از پس او نیست؟

عمر بن یزید گفت: حضور امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از بهترین خوراکی‌ها استفاده می‌کنم و از بوی خوش استشمام می‌نمایم و بر مرکب نیکو سوار می‌شوم و در برنامه زندگی دارای نوکر هستم، آیا در این قسمت‌های از زندگی من از تکبر موجود است؟

امام علیه السلام ساکت شد، فرمود: علامت کبر دو چیز است:

1- کوچک شمردن مردم.

2- انکار حق.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کرم تقوی است، عظمت تواضع است، یقین ثروت است.

عیسی بن مریم فرمود: خوشا به حال متواضعین که در قیامت از همه مردم

(1) - لقمان: 17.

لقمان حکیم، ص: 253

بزرگوارترند.

شخصی سیاه چهره و آبله‌رو به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که بر سفره‌ای دعوت داشتند رسید، افراد مجلس از نشانیدن سیاه چهره نزدیک خود کراهت داشتند کسی به او توجه نکرد مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که او را پهلوی خود جای داد.

نبی اسلام به اصحاب خود فرمودند: چرا شیرینی عبادت را در شما مشاهده نمی‌کنم، گفتند شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع.

به موسی خطاب رسید می‌دانی چرا از میان تمام بندگان تو را برای تکلم خود انتخاب کردم؟

عرض کرد: پروردگار من برای چه؟

خطاب رسید: من تمام جهات بندگان خویش را نظر کردم، ظاهر و باطن آنان را دیدم نیافتم کسی را که ذلیل تر باشد به دربار من غیر از تو زیرا هر زمانی که تو به عبادت قیام می کنی صورت خود را روی خاک می گذاری.

امام چهارم در کوچهای از محله های مدینه سواره می گذشتند، و عده ای جذامی مشغول غذا خوردن بودند، حضرت را به شرکت در غذا دعوت کردند، امام فرمود: اگر روزه نبودم در غذای شما شرکت می کردم یعنی با شما نشسته و از رفاقت با شما عار نداشتم، زمانی که به منزل رفت دستور داد غذایی مطبوع تهیه کردند، مجذومین را دعوت نمودند و با آنان بر سر یک سفره نشستند و غذا تناول کردند.

به داود خطاب شد: همچنانکه اهل تواضع به من نزدیک اند، به همان مقدار اهل کب از من دورند.

امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع آن است که هنگام ورود به مجلسی مکانی که خالی بود بنشین، و توقع بالا نشستن خود را نداشته باشی و به هر کسی برخوردی سلام کنی، جدال را در مباحثه ترك کنی اگر چه حق به جانب توست واز

لقمان حکیم، ص: 254

اینکه تو را به زهد و تقوی تعریف کردند خوشحال نشوی.

بر امیرالمؤمنین علیه السلام دو مهمان وارد شد، یکی پدر و دیگر پسر امام به احترام هر دو برخاست و هر دو را احترام کرد و در صدر مجلس جای داد و خود روبروی آنان نشست، سپس امر به غذا کرد، پس از صرف غذا قنبر غلام امیرالمؤمنین طشت و حوله و ابریقی برای شستن دست مهمانان آورد، امیرالمؤمنین علیه السلام ابریق و حوله و طشت را گرفت و خویش را برای ریختن آب به دست پدر آماده کرد، مهمان از این برنامه تعجب نمود و خود را کنار کشید، عرض کرد:

سید من! من کجا و این برنامه شما؟ حضرت او را قسم داد، فرمود بنشین و دست خود را همانطور کنخه قنبر من می ریخت می شستی بشوی، زیرا من و تو از یک سریم و هر دو برادریم در قسمت انسانیت فرقی بین من و تو نیست، برای این عمل خدای توانا به من ده برابر مزد آنچه در دنیا می دادند عنایت می کند، خدا مرا به شرف این خدمت به برادر مسلمان نایل کرده بنشین واز این عمل سر میبچ.

مهمان حاضر شد دست خود را شست، آن گاه وسایل را به محمد حنفیه داد فرمود: دست پسر را بشوی اگر پسر به تنهایی حاضر بود من دست او را می شستم اما خداوند بین پدر و پسر از نظر پدری عظمت برقرار کرده زمانی که در يك جا جمع باشند. امام چهارم علیه السلام فرمود: هرکس پیروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کند حقا او شیعه است.

اگر چه نبی اکرم در زمان بعثت در راه نجات قوم عقب افتاده و متکبر عربستان کوشش خود را تا نهایت درجه به کار برد و در پرتو تعالیم حیات بخش خود بسیاری از رذایل اخلاقی آنان را سرکوب کرد، ولی خوی ناپسند تکبر و خودستایی در طول قرن‌های متمادی چنان در اعماق جان آنان ریشه دوانده بود که پس از گذشتن مدتی از قیام اسلام باز هم افرادی به صفت ناپسند تکبر مبتلا بودند و دیگران را با دیده پستی و حقارت می‌نگریستند. علقمه بن وائل برای ملاقات با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به

لقمان حکیم، ص: 255

مدینه آمد شرفیاب محضر رسول اسلام شد و پس از پایان جلسه خواست به منزل یکی از بزرگان انصار وارد شود. خانه مهماندار در یکی از محلات مدینه بود و علقمه نمی‌دانست معاویه در مجلس حاضر بود، حضرت او را برای راهنمایی علقمه فرستاد معاویه می‌گوید من به اتفاق علقمه از مجلس خارج شدم او بر مرکب خود سوار بود و من پیاده و پای برهنه در شدت گرما با وی حرکت می‌کردم بین راه به او گفتم از شدت گرما سوختم مرا به ترك خود سوار کن. در جواب گفت تو را آن لیاقت نیست که در ردیف بزرگان سوار شوی معاویه گفت: من فرزند ابو سفیانم، علقمه گفت: می‌دانم نبی اکرم به من گفته بود. معاویه گفت: اکنون که مرا سوار نمی‌کنی لافل کفش خود را به من ده، زیرا پیام می‌سوزد، گفت: کفش من برای پای تو بزرگ است، ولی همین قدر به تو اجازه می‌دهم در سایه شتر من راه بروی و این خود ارفاق بزرگی از طرف من نسبت به توست و برای تو نیز در میان مردم مایه شرف و افتخار است.

نبی اسلام روزی در کوچه‌های مدینه به مرد مصروعی برخورد که مردم برای تماشای او اطرافش را گرفته بودند، فرمود: برای چه اجتماع کرده‌اند؟

گفتند: دور دیوانه‌ای را گرفته‌اند.

فرمود: این شخص دیوانه نیست، آیا شما را خبر دهم دیوانه کیست؟

عرض کردند: خبر ده.

فرمود: دیوانه واقعی آن مرد متکبری است که با تکبر راه رود و از خودپسندی به دامن‌های خویش نگاه کند و پهلوهایی خوش را با حرکت‌های دوش خویش حرکت دهد، چنین شخص دیوانه واقعی است، این مرد که گردش را گرفته‌اند مبتلا به مرضی است.

مهلب بن ابی صفره از طرف عبدالملک مروان استاندار خراسان بود روزی جامه خز نیکویی بپوشید و در کمال خودپسندی و تکبر از راه عبور می‌کرد، بزرگ مردی

لقمان حکیم، ص: 256

او را دید نزدیک شد و گفت:

این گونه راه رفتن مورد دشمنی خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

گفت: مرا می‌شناسی؟

گفت: آری! اولت نطفه نجسی بودی و آخرت مردار خبیثی خواهد بود و بین این دو زمان حامل کثافتی.

گفتار حکیمانه آن مرد مهلب را از مرکب تکبر پیاده کرده تا اینجا متن نصیحتی بود که از قرآن مجید سوره لقمان نقل کردیم، و در دنباله کتاب فقط به نصایح مشهوری که قریب به یقین از آن حضرت نقل شده اکتفا می‌کنم.

دنیا

نور دیده‌ام دنیا دریایی است بی‌پایان که ملت‌های بسیاری در آن غرق شدند برای عبور از این ورطه خطرناک کشتی از ایمان بساز، و بادبانی از توکل بر فراز آن قرار بده، و برای پیمودن این سفر توشه‌ای از تقوی بگیر که اگر از این سفر پر خطر به سلامت برهی رحمت حق تو را نجات داده، و اگر دچار هلاکت شوی گرانی بار گناهت تو را بیچاره کرده است.

فرزند، از متاع دنیا چندان که تو را از خلق بی‌نیاز کند و به مقصد برساند بردار، و از دنیا چنان رو مگردان که یک‌باره تهیدست شوی، و چون جنازه بار گران بر دوش دگران گردی، اما چندان در اندیشه دنیا فرو مرو که از اصلاح نفس باز مانی.

بعضی دنیا را زشت می‌دانند و عده‌ای آن را زیبا می‌پندارند مردمی آن را پست می‌نگرند، و قومی آن را از عرش اعلی بالاتر می‌دانند، زمانی از وضع آن شکایت می‌کنند و مدتی به آن چشم دوخته از برنامه‌های آن خوشحالند اما همه این تطورات سطحی و محدود به مناسباتی است کهخ برای هر کس در ایام چند روزه پیش می‌آید.

لقمان حکیم، ص: 257

روزی که اقتصاد و ثروت عده‌ای از آنان را در بهترین خوشی‌ها و آرامش‌ها قرار داد دنیا را بهترین وسیله خوشبختی می‌دانند، ایامی که چرخ زندگی برگشت و وجهه مطلوب دنیا بنظرشان کریه آمد، آنجا را بدترین محل معرفی می‌کنند، آن روز که از باده غرور و نخوت، و تکبر مست هستند تمام مقدسات و معنویات در نظرشان پوچ است و آن ساعتی که تزلزل در ارکان زندگی پیش آید به معنویات و اخلاقیات متوسل شده دنیا را زندان حساب می‌کنند، این نظریات جز از دریچه دید کودکانه چیز دیگری نیست، دنیا خود بخود مقصر نیست و خود بخود مستقل نیست، بلکه این خانه بستگی به اعمال افراد دارد، قضاوت درباره دنیا فقط باید از دیدگاه اعمال بشر باشد، زیرا خشت و گل و سنگ و آهن و مرکب‌ها و گلستان‌ها و بیابان‌ها و ماه و خورشید و ستارگان فروزان هیچ یک تقصیر نداشته این بدبینی و خوش بینی را باید از زبان عقلای بشر آن هم در پرتو عملیات انسان دریافت و گرنه تمام آن نظریات جز مبانی شخصی و جهت مادیت و عدمش چیز دیگر نیست که آن را قابل مطالعه دانست.

این مطلب صحیح است که اسلام جنبه‌های دنیا را هدف عالی قرار نداده و زهد در آن را از علائم کمال و عوالم سعادت دانسته زیرا زندگی دنیا استقلالی ندارد، بلکه مقدمه‌ای است برای رسیدن به یک زندگی بهتر و مدرن‌تر و خصوصیات ابدی اما از دریچه دنیا و زندگی صحیح و عقلایی در آن.

و همچنین مذمت‌هایی فراوان که از دنیا شده و تشبیهاتی که در ناپایداری و سستی از آن شده جای تردید نیست، اما شیوع پاره‌ای از مکتب‌های غلط و نادرست مبنی بر بدبینی به جهان و سوء ظن بر گردش آن و پاره‌ای علل دیگر سبب شده که نظر اسلام درباره بسیاری از مطالب از جمله دنیا به طرز غلطی تفسیر گردد، در نتیجه موضوعی که با طرز فکر و نوع توجه مردم به مسائل زندگی و روابط اقتصادی و اجتماعی داشت در اثر همین سوء تعبیر از عوامل اساسی عقب ماندگی

لقمان حکیم، ص: 258

و بیچارگی و ذلت ملت مسلمانان بشمار آید.

جای بسیار تعجب و تأسف است که متداولترین موضوعی که به نام پند و اندرز از اسلام در ذهن مردم جای گرفته همین توصیه ترك دنیاست در حالی که اسلام به همه مبانی زندگی دنیایی انسانها توجه فرموده، و دربراه تمام جهات زندگی دنیایی قانون وضع کرده که در هر زمان و مکان با تمام شرایط صحیح وجودی انسان موافقت داشته و اتفاقی برای هیچ یا از برنامه‌های زندگی نخواهد افتاد مرگ این که از نظر کلی، اسلام درباره تجویز یا منع او با حفظ تمام جهات قانون وضع نموده است از این جهت ما باید دنیا را به دو جنبه تقسیم کنیم و آیات قرآن و احادیث ائمه طاهرین را با حفظ این دو جهت تفسیر و ترجمه نماییم یکی دنیای مادیگران که از کلیه حقایق چشم پوشیده و دیگر دنیای مؤمنان که به واقعیت زندگی پی برده‌اند.

قرآن درباره دسته مادیگر می‌فرماید:

از کسانی که به قرآن پشت کرده و به جز زندگی دنیا به اندازه سطح عملی کوتاه خود طالب نیستند روی بگردان.

آهایی که به دیدار ما امید ندارند و به زندگی دنیا راضی شده و آرام گرفته‌اند از نشانه‌های ما غافلند.

آیا بجای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید در حالی که دنیا نسبت به آخرت اندکی بیش نیست.

عده‌ای از مردم هستند که فقط از دنیا نصیب می‌خواهند و در آخرت بهره‌ای ندارند، البته مذمت از دنیا و روی گرداندن از آن گونه دنیا در آیات حق و روایات اسلامی مسئله‌ای است اصولی و قابل پیروی.

اما طایفه دوم که دنیا را وسیله تجارت برای آخرت قرار داده‌اند از انواع کمکه‌ها درباره مردم دریغ ندارند مال التجاره خود را برای رفاه مردم بکار می‌اندازند معاملاتی که مورد نظر حق و دارای استفاده‌های سرشاری است برای خدا از آن

لقمان حکیم، ص: 259

بهره‌برداری می‌کنند و دنیا را وسیله رسیدن به هدف عالی انسانی قرار داده‌اند. اینان را اسلام به دنیا ترغیب و تحریص و تشویق کرده و حتی در جمله‌ای امام امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش می‌فرماید:

برای زندگی دنیا آن چنان کن که خیال کنی برای همیشه خواهی ماند و برای آخرت کاری کن که خیال کنی فردا خواهی مرد.

و نیز مردی در حضور امام علی علیه السلام از دنیا شکایت کرد، فرمود 6 از کدام نعمت آن شکایت می‌کنی؟

آن مرد در جواب حضرت فرو ماند.

بنابراین مطالبی که درباره مذمت دنیا وارد شده برای مادی گران است اما برای دسته دوم دنیا بهترین جایگاه و مناسب ترین محل برای تجارت است.

علاوه بر این کناره گیری از دنیا و اجتماعات انسانی در اسلام گناهی نابخشودنی و روش غلطی است که از دین تحریف شده مسیحی گری به برنامه زندگی بعضی از مردم کوتاه نظر رسوخ کرده در حالی که قرآن می فرماید چه کسی زینت های دنیا و نعمت هایش را بر شما حرام کرده است؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من مبعوث شدم تا دنیا و آخرت شما را آباد کنم.

بنابراین اساس این مذهب جلوگیری از انحصار علایق و غرائز در زندگی محدود دنیا می باشد، زیرا دنیا لیاقت آن را ندارد که غایت آمال بشر گردد، و انسان به آن دلخوش و راضی شود تا جایی که به آخرت و جهان ابدی توجه نکند، پس دوستی و علاقه به دنیا و تحصیل مراتب آن در اسلام مذموم نیست، زیرا نصف وجود انسان گرفته شده از همین دنیا است بلکه مستقل دانستن آن و این که جز آن جایی نیست و تا سرحد اعلی جان کردن برای به دست آمدن دنیا مذموم است، قرآن می فرماید:

برای کسانی که کار نیک انجام دهند برای دنیا در همین دنیا خداوند پاداش معین

لقمان حکیم، ص: 260

فرموده است.

قرآن مال و فرزندان را زینت زندگی این عالم می داند، قرآن ابراهیم و اسماعیل و عیسی و موسی را همانطور که از صلحا و افراد خوشنام عالم می داند از برگزیدگان و آبرومندان این جهان معرفی می کند، و این مسئله خود بهترین گواه بر خوشی بینی قرآن نسبت به دنیا است.

روزه

فرزندم! شهوات نفس را به قدرت ریاضت روزه بشکن اما نه چندان که ضعیف شوی و از برپا داشتن نماز مانی، زیرا نماز از روزه نزد پروردگار پسندیده تر است.

روزه برای فرمانبرداری از خدا و یقین بر اینکه او داناست و ایمان به روز جزاء و حضور در محکمه حق و طاعت شدید قرآن و پیغمبر و احساس قوی وظیفه‌شناسی و ورزیدگی در صبر و استقامت و قدرت غلبه بر شهوت‌های نفسانی، و خلاصه در مسیر حق قدم زدن است.

سالی يك مرتبه ماه رمضان می‌آید که مردم را در این مدت سی روز با این صفات و اخلاق عالی تربیت کند برای که واقعاً مسلمان کاملی باشند و احراز چنان مقام در تربیت می‌تواند انسان را آماده برای عبادت حقیقی نماید.

موادی را که خدا در این جهان آفریده تا شکفته نگردد خیراتی که باید از آن ظاهر نمی‌شود مثلاً هسته درخت تا تنگ و بهم بسته است خیری از آن نمایان نیست نه برگی دارد، نه شاخه‌ای و نه میوه‌ای، اما همین که شکفته شد و از هم بازگشت درختی می‌شود با شاخ و برگ و سایه و میوه و انواع خیرات و برکات دیگر.

زمین تا از سرمای زمستان افسرده و در هم است مانند دست لئیمان خشک و هم چون روح جاهلان بی‌فروغ است، اما پس از باران و پس از تابش آفتاب که سینه‌اش باز می‌شود چون چهره عارف گشاده و چون خاطر دانا منور می‌گردد، در آن هنگام

لقمان حکیم، ص: 261

از هر سنگلاخش جویباری جاری می‌شود و از هر توده خاکش مرغزاری می‌روید و در هر قدمش نعمتی و سعادت‌ی جلوه می‌کند.

روح انسان نیز همین طور است تا تنگ و گرفته است نمی‌تواند خیری بدهد و نه بگیرد نه می‌تواند حقیقتی را بیان کند نه بفهمد نه دلالتی کند نه بپذیرد نه بشارتی دهد نه دریابد نه محبتی کند نه بچشد مگر آنکه باز و منشرح گردد تا هم حقایقی را که باعث سعادت او و دیگران است بتواند خوب بفهمد و بیان کند و هم از انواع خوبی‌ها بهره‌مند شود.

قرآن مجید مقدمه همه خوبی‌ها را شرح صدر می‌داند آن که باید به سعادت‌ی برسد نخست در جانش شرح صدر پیدا می‌شود، یعنی انبساطی و جنبشی و همتی در خود احساس می‌کند که مقدمه پرواز کردن و اوج گرفتن روح و پس از آن به مقصد رسیدن است.

ماه رمضان فرصتی است برای کسانی که طالب شرح صدر و روشنی جانند تا به وظایف این ماه رفتار کنند و جان خود را از شر شیطان باز کرده با فرشتگان انباز گردانند و خویش را برای پذیرفتن انواع رحمت‌ها آماده نمایند.

امتیاز دیگری که ماه رمضان دارد این است که خداوند روزه آن را بر همه واجب فرموده نه متفرق و جدای از یکدیگر، و این عمل دسته جمعی نیز منافع بسیاری در بر دارد، زیرا همین که ماه رمضان می آید سراسر محیط اسلامی را طهارت و نظافت و ایمان و ترس از خدا و اطاعت از احکامش و خوش اخلاقی فرا می گیرد و بازار منکرات کساد می گردد، و انتشار خیرات عمومیت پیدا می کند، و بندگان نیکوکار خدا به خوبی و احسان می پردازند و به یکدیگر کمک می کنند، بدکاران از ارتکاب منکرات خجل می شوند و در اغنیاء عاطفه مساعدت و کمک نسبت به برادران بینوا و درماندگان بیدار می گردد.

خلاصه این وضع يك نواخت در میان مسلمانان احساس مشترکی به وجود

لقمان حکیم، ص: 262

می آورد که همه اعتراف می کنند مسلمانان جمعیت واحدی هستند و این است بهترین معنای عام شکستن شهوات.

عفو و عذاب

فرزندم! چنان از خدا بترس که اگر روز قیامت با خوبی های تمام بندگان وارد شوی از عذاب او بیمناک باشی و جندان به او امیدوار که اگر با بار گناهان همه وارد شوی امید عفو از او داشته باشی.

قرآن مجید زندگی شخصی که پروردگار خود را فراموش کرده، و به دنبال غیر او رفته زندگی تنگی می داند هر چند زندگی او رد نظر ما وسعت داشته باشد چنانچه فرموده:

کسی که اعراض از یاد من کند، دارای معیشت تنگی است.

انسان سعادت و شقاوت خو را در هر چه گمان کرد و تشخیص داد به میزان همان خزن و شادی، رغبت و بی میلی، سرور و غم و بالاخره معذب بودن یا در ناز و نعمت بودنش ادراک می کند.

دیگر آنکه سعادت و شقاوت هر چیزی معنایی مخصوص به خود دارد که در مورد چیز دیگر صدق نمی کند مثلاً روح سعادت و شقاوتی مخصوص به خود دارد و جسم سعادت و شقاوتی مخصوص به 0 خود انسان يك نوع سعادت و شقاوت دارد حیوان يك نوع دیگر این دو مقدمه که معلوم شد.

باید گفت انسان مادی که در شهوات فرو رفته و از آداب انسانیت و اخلاق الهی بهره نبرده چون مادیگری را سعادت پنداشته به سعادت روح توجهی ندارد به دریای حرص می افتد و تنها همتش جمع مال می شود و فراهم کردن اولاد و پیدا کردن جاه و بدست آوردن قدرت. اگر چه انسان مادی بیچاره قصد اصل و ابتدایی خو را این قرار داده و در واقع به تصور خویش خواهان لذت کامل است، ولی

لقمان حکیم، ص: 263

متأسفانه چگون به مقصودش می رسد خود را سیراب ندیده لذت خالص نمی بیند.

چگونه لذت کامل ببیند با این که هر يك از رویدادهای مادی با هزاران درد و مصیبت همراه است هنگامی که به آرزوی خود نرسیده، جز حسرت بهره ای ندارد و زمانی که رسید غیر آنچه طالب بوده درك می کند آری او دل را به ذکر الهی مطمئن نکرد این است حالش در مقابل بدست آمده این نظر غلط انسان مادی در درك مستقل خودش.

اما انسان را قرآن موجود مرکب دانسته و او را ترکیب از روح جاویدان و بدن متحول می داند بنابراین آنچه را که مربوط به سعادت روح است، چون دانش و امثال آن از سعادت های انسانی می داند همین طور مطالبی که سعادت جسم و روح را با هم متضمن می باشد مانند نعمت مال و اولاد در صورتی که از ذکر الهی باز ندارد آنها را هم از سعادت های آدمی محسوب می دارد و باز قرآن قسمت هایی را که در ناحیه جسم از ناملازمات بوده ولی در ناحیه روح از سعادت است مانند کشته شدن در راه خدا و انفاق اضافه مال، آنها را نیز از سعادت های انسانی می داند این مربوط به بحث قرآن از سعادت بشر است.

اما قسمت هایی که از شقاوت و عذاب های انسانی تشخیص داده موضوعاتی است که اگر چه از نظر جسم سعادت است لیکن از نظر روح شقاوت خالص است و هیچگونه سعادتتی راه همراه ندارد مانند لذائذی که فقط جنبه دنیایی داشته موجب فراموشی ذکر خداست آن را متاع قلیل و زودگذر دنیا دانسته و عذاب می داند.

و دیگر چیزهایی است که شقاوت جسمی و روحی را با همه در بر دارد آنها را نیز قرآن عذاب شمرده است، بنابراین کسانی که اعمال آنان مطابق با روش قرآن از نظر هدایت نیست در روز قیامت عکس العمل اعمال دنیای آنان عذاب اخروی است و آنان که مطابق با هدایت است عکس العمل اعمال آنان جزای نیکوی

لقمان حکیم، ص: 264

اخروی اتس که يك شمه از مرحله به مزد رساندن اشخاص مؤمن عفو است.

عفو یعنی پوشش و بخشش، آیات بسیاری در قرآن مجید دلالت می‌کند بر اینکه قرب به حق و منزلت نزد خدا و متنعم شدن به نعمت‌های او متوقف بر مغفرت قبلی است و لازم است قبلاً پلیدی شرك و گناهان با توبه و امثال آن زدوده شده باشد تا انسان مؤمن وارد روز قیامت گردد و بتواند عفو حق را شامل حال خود کند.

خلاصه آن که عفو و مغفرت از قبیل برطرف نمودن مانع و از بین بردن منافی مضاد است، و خداوند ایمان و خانه آخرت را حیات و آثار ایمان و افعال اهل آخرت را نور شمرده است.

بنابراین مغفرت برطرف نمودن مرگ و تاریکی است و این مغفرت که از بین برنده مرگ و تاریکی است ناچار به وسیله حیات و نوری است که حیات آن از ایمان و نور آن عبارت از رحمت الهی است.

بنابراین باید گفت کافر نه دارای حیات است نه دارای نور اما مؤمن دارای حیات است و دارای نور این است که در مقابل خداوند بزرگ انسان باید خود را بمن از عذاب نداند و در مقابل عفو و رحمتش خو را ناامید نپندارد.

علم - عمل - ایمان

فرزندی برای هر چیز نشانه‌ایست که گواه آن باشد و به وسیله آن شناخته گردد دین را سه علامت است:

علم، ایمان، عمل کردن به مقتضای علم و لازمه ایمان.

نبی اسلام فرمود: خداوند به من وحی کرد کسی که هر راهی از راه‌های دانش را طی کند مسیر بهشت برا و آسان می‌شود و نیز فرمود: دانشمند و دانش‌آموز در اجر شریکند برای عالم دو اجر است و برای دانش‌آموز يك اجر و خیری بهتر از علم

لقمان حکیم، ص: 265

نیست.

از امام هفتم علیه السلام سؤال شد: آیا برای مردم رواست آنچه را نمی‌دانند و نیاز به آن دارند نپرسند؟

فرمود: ابداً روا نیست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده: هر که دانش آموزد و بکار بندد و آن را برای خدا یاد دهد در ملکوت آسمانها بزرگش خوانند و گویند برای خدا یاد گرفت و برا خدا عمل کرد و برای خدا تعلیم داد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ایمان حقیقتی عریان است لباس او تقوی، زینت او حیاء و میوه او علم است.

و باز فرمود: مرگ قبیله‌ای آسانتر است از مردن يك دانشمند.

دانشمند امین خدا روی زمین است و به ابراهیم وحی شد: من عالم و هر دانشمندی را دوست دارم.

خداوند در قرآن می‌فرماید: نیکو و خبیث، کور و بینا، ظلمت و نور، سایه و حرارت، حیات و مرگ، یکی نیست در تفسیر این ایه گفته شده رجوع تمام این مثالها به علم است، در قرآن مجید ابتدا ایمان سپس علم را ذکر می‌کند، و ایمان و علم جایی نفع دار که عمل در او باشد، پس دیندار واقعی کسی است که دارای ایمان و علم و عمل باشد ایمان برای آن که مصرف علم را تعیین کند و گرنه علم بدون ایمان چراغ بدون سوخت است، و جز تاریکی نتیجه نمی‌دهد.

علم از نظر اسلام دارای رتبه‌ای است که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای هر مسلمانی جزء برنامه واجب زندگی او شمرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بدانید که کمال دیانت طلب علم و عمل به آن است طلب علم از طلب مال بر شما واجب‌تر است، زیرا دارایی قسمت تضمین شده است که عادل میان شما قسمت بندی کرده است و محققاً به شما پرداخت خواهد

لقمان حکیم، ص: 266

شد، ولی علم نزد اهلش سپرده است شما دستور دارید آن را از اهلش بخواهید.

امام صادق علیه السلام فرمود: دوست دارم تازیانه بسر یارانم بزنند تا دین را بفهمند و احکامش را یاد بگیرند یعنی آنان را مجبور کنند تا بفهمند.

اسلام برای معلم و علم ارزشی بس عظیم قائل است ابو عبدالرحمن سلمی در مدینه معلّم قرآن بود به یکی از کودکان امام سوم علیه السلام سوره حمد را تعلیم کرد طفل چون آن سوره را برای پدر خواند، حضرت در مقابل این عمل جوایزی مرحمت فرمود که سه رقم بود:

1- دهان معلم را پر از زر کرد.

2- هزار دینار به او عنایت کرد.

3- هزار حله بافته شده بمن به او داد.

مردم مدینه براین سه جایزه در مقابل تعلیم يك سوره ایراد کردند، حضرت در مقابل سیل اعتراض مردم جوابی بدین مضمون بیان کردند این پیش کشی که من به او تقدیم کردم کجا و آنچه او به طفل من عنایت کرد کجا؟ در این جواب آن همه جایزه را پیش کشی حساب کرد و نام عمل او را عطا فرمود و این نیست مگر از عظمت مقام علم.

امام هشتم علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شد جمعی را دید گرد مردی نشسته اند، فرمود: این کیست؟

گفتند: علامه است، فرمود: یعنی چه؟

گفتند: عامل است به انساب عرب و نبردهای آنان، فرمود: علمی است که ندانستن آن زیانی ندارد و دانستنش سوری ندهد، علم بر سه قسم است:

اول: آیه محکمه، یعنی آنچه همیشه ثابت و پایرجا و جزء حقایق خلقت است.

دوم فریضه عادلانه.

سوم: روش زنده و برجاء، که به جز این سه مرحله بقیّه دانستن‌ها از برای

لقمان حکیم، ص: 267

اشخاص فضل و برتری بر دیگران است.

شخصی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: اگر جنازه کسی روی زمین است باید تشییع و سپس به خاک سپرده شود و در همان حال مجلسی است که در آن تعلیم علم می شود اگر در آن مجلس وارد شویم بهره مند می شویم اما فرصتی نیست که از هر دو استفاده شود، اگر در تشییع جنازه شرکت کنم از علم محروم، و اگر در مجلس علم از ثواب تشییع بی بهره ام؟

فرمود: اگر کسانی هستند که آن مرده را دفن کنند در مجلس علم برو زیرا حضور در مجلس علم از شرکت کردن در هزار تشییع جنازه و از هزار عیادت بیمار و از هزار شب عبادت و هزار روز روزه و هزار درهم صدقه و هزار حج غیر واجب بهتر است، اینجا کجا و حضور در مجلس علم. مگر نمی دانی که هب وسیله علم است خداوند اطاعت می شود و خیر دنیا و آخرت در پرتو علم و شر دنیا و آخرت محصول جهل است.

نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شد دو دسته تشکیل جلسه داده بودند، که دسته ای مشغول به عبادت و دسته دیگر سرگرم یادگرفتن و یاد دادن دانش هر دو را از نظر گذراند و از دیدن آنان اظهار خرسندی کرد و به کسانی که در حضورش بودند فرمود:

من برای دانا کردن بشر فرستاده شدم و به طرف آن دسته ای که مشغول تحصیل علم بودند روان شد و در میان آنان نشست.

عربی حضور امام حسین علیه السلام رسید، عرض کرد: پسر پیغمبر! دیه کامله ای را ضامن شدم و قدرت پرداخت آن را ندارم، با خود گفتم باید از کریم ترین مردم سؤال کنم و کریم تر از اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی را گمان ندارم.

فرمود: من سه مسئله از تو می پرسم اگر یکی را جواب گفتی يك سوم مال را و اگر دو مسئله را دو سوم و اگر سه مسئله را همه مال را به تو عنایت می کنم، عرض

لقمان حکیم، ص: 268

کرد: مانند تویی که از اهل شرف و علمی از عربی بدوی سؤال کنی؟

فرمود: از جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود در بخشش به روی مردم باید به اندازه معرفت گشاده داشت.

عرب عرض کرد: هر چه خواهی سؤال کن، اگر دایم جواب گویم، و گرنه از شما فرا خواهم گرفت.

حضرت فرمود: بهترین اعمال چیست؟

گفت: ایمان به خدا.

فرمود: چه چیز مردم را از مهالك نجات می دهد؟

عرض کرد: اعتماد به خدا.

فرمود: زینت آدمی در چیست؟

عرض کرد: علم توأم با حلم.

فرمود: اگر بدین شرف دست نیافت؟

عرض کرد: مال با سخاوت.

فرمود: اگر این مرتبه را نداشت؟

عرض کرد: فقر با صبر.

فرمود: اگر نداشت؟

گفت: صاعقه‌ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند، چون اهلیتی جز این ندارد.

حضرت خندید و کیسه‌ای که هزار درهم در آن بود به او عنایت کرد، فرمود: این زر را به دیه بپرداز، سپس انگشتی به او عطا فرمود که نگین آن دویست درهم ارزش داشت، فرمود: این انگشتی را در نفقه خود خرج کن، اعرابی گفت: خدا می داند نبوت را در چه خانه‌ای قرار دهد.

این مختصر از خصوصیات مرحله علم در اسلام بود، این مطلب را نباید از نظر دور داشت که همواره علم در اسلام با معنای کلی آن یعنی هر عملی که نافع به حال

لقمان حکیم، ص: 269

جامعه است مورد توجه است درباره نشانه دوم یعنی ایمان در قسمت تحت توحید شرح داده شد، اما قسمت سوم عمل به علم و لازمه ایمان محتاج به توضیح نیست در پیرو این سه علامت لقمان بزرگوار مسائل سه گانه دیگری برای فرزند بیان کرده که شرح آن مسائل تقریباً در مباحث گذشته داده شد فقط اکتفاء به اصل مسئله می شود.

فرزندم! ایمان دارای سه علامت است:

1- باور داشتن خدا.

2- قبول داشتن کتابهایی که از طرف او نازل شده است.

3- باور داشتن انبیاء حق.

پایه های دین دارای سه علامت است:

1- شناختن خدا.

2- شناختن آنچه را خدا دوست دارد.

3- شناختن آنچه را خدا دشمن دارد.

عاملین بدین را سه علامت است:

1- نماز.

2- روزه.

3- زکوة.

شخص نادان را سه علامت است:

1- با آنکه بالاتر از اوست نزاع کند.

2- در آنچه نمی‌داند بحث نماید.

3- در تحصیل آنچه از دسترس او بیرون است رنج ببرد.

لقمان حکیم، ص: 270

ظالم را سه نشانه است:

1- نسبت به خداوند به نافرمانی ستم کند.

2- نسبت به زیر دست ظلم روا دارد.

3- به ستمکار یاری کند.

منافق را سه علامت است:

زبانش با دلش و نیتش با عمل و برونش با درون مخالف باشد.

گنهکار دارای سه علامت است:

1- خیانت کند.

2- از دورغ نپرهیزد.

3- کردارش مخالف با گفتارش باشد.

حسود دارای سه علامت است:

1- در غیاب مردم بدگویی و عیب‌جویی نماید.

2- در حضورشان تملق گوید.

3- به کسی که مصیبت وارد شده شتمات کند.

ریاکاری دارای سه علامت است:

- 1- در خلوت کسالت ورزد.
- 2- در جمع خود را فعال نشان دهد.
- 3- در هر عمل به انتظار مدح و ثنای مردم باشد.

مصرف دارای سه علامت است:

- 1- چیزی که در خور او نیست بخرد.
- 2- جامه‌ای که در خور او نیست بپوشد.

لقمان حکیم، ص: 271

- 3- طعامی که در خور او نیست بخرد.

تنبلی را سه علامت است:

- 1- آنقدر سهل انگاری کند تا فرصت از دست برود.
- 2- موقع را از دست بدهد تا کار تباه شود.
- 3- نسبت به خوبی‌ها بی تفاوت باشد.

خلاصه اینکه اگر کسی دارای امان به حق و فضایل انسانی باشد به صفات حسنه‌ای که لقمان اشاره فرموده آراسته، و کسی که از لذت ایمان بی بهره باشد گرفتار صفات سوء است از این جهت باز به فرزندش نصیحت می کند که ای فرزند در دوران روز و شب ساعاتی را وقف کسب دانش کن، زیرا هیچ ضرری از ترك علم گران تر نیست، با دانشمندان معاشر باش، و در گفتگوی با آنان شرط ادب به جای آور از لجاج پرهیز که تو را از نور دانش خود بی بهره سازد و با مردم سرسخت و لجوج به بحث و مناظره مپیچ، و با ستمکاران همدم مشو، و با تبهکاران پیمان برادری میند و با تهمت زندگان معاشر مباش، و چنانچه در جمع مال سعی داری در اندوختن دانش نیز بکوش.

فرزندم! من بارها بارهای سنگین از سنگ و پولاد بر دوش کشیده‌ام اما برای گران‌تر از همسایه بد نیافته‌ام، همه تلخی‌های زندگی را چشیده‌ام، اما تلخ‌تر از فقر ندیدم، اگر روزی گرفتار فقر شوی این راز را میان خود و خدا نگهدار و با خلق در میان مگذار، زیرا اگر مردم از کار تو با خبر شوند تو را به دیده خواری خواهند نگریست، بهره‌ای را که خدا رای تو قرار داده بر آن خوشحال باش تا زندگی تو راحت باشد و هرگاه بخواهی حقیقت عزت به دست آری چشم طمع از مال مردم بپوش، زیرا انبیاء و صدیقین از همین راه به آن مقام نائل شدند.

با کسانی که سزاوار احسان باشند احسان کن، و در این کار خدا را منظور بدار، در بخشش شرط اعتدال به جای آور چنانچه بخل دست تو را از انفاق لازم نیندد

لقمان حکیم، ص: 272

و تبذیر مال تو را به باد فنا ندهد.

فرزندم، اگر دستت از مالی که با آن صله رحم بجا آوری و به یاران خود بخشش کنی تهی بود فکر کن که حسن خلق را از دست ندهی، زیرا هر که خود را به حسن خلق بیاراید خوبان او را دوست خواهند داشت و از اذیت او دوری خواهند جست، و در نیکوکاری خود به دیده اعجاب نظر مکن و از انجام عمل صالح فخر مفروش و مباحات مکن که خویش را به هلاکت افکنی مردم را ناسزا و دشنام مگوی که آنان را به ناسزا گفتن واداری و خود موجب هتک حرمت خویش و پدر و مادرت را فراهم آوری. فرزندم! هر که خشنودی خدا را طلب کند باید نفس اماره را خشمگین دارد، زیرا هر کس نفس را خشنود سازد خدا را نمی‌تواند خشنود کند، و هر کس خشم خود را فرو بخورد فرصت شتمات بدست دشمن نخواهد داد.

ای فرزند! از حسد پرهیز و از سوء خلق دوری کن، زیرا زیان او دو به خودت رسد و چون خود به زیان خودت بکوشی دشمن را از کار خویش فارغ و در مبارزه با خودت پیروز خواهی ساخت، زیرا دشمنی خودت نسبت به خود از دشمنی دشمنانت برای تو زیان‌بارتر است.

فرزندم! به مردم شتمات مکن که دشمنی تو را به دل خواهند گرفت و خود را در برابر آنان زبون نشان مده که در تحقیرت خواهند کوشید، و نه چندان شیرین باش که تو را بخورند، و نه چندان تلخ باش که تو را از نظر دور دارند.

فرزند! هر که را از درون خود واعظی باشد او را از جانب خداوند حافظی هست، و هر که داد خلق را از خویش دهد خدا بدین وسیله به عزتش بیفزاید خواری در راه اطاعت خدا از عزت به وسیله معصیت بخت است.

فرزند! هزار دوست به دست آر و بدان که هزار دوست کم است، و یک دشمن میندوز که یک دشمن بسیار است.

لقمان حکیم، ص: 273

فرزندم! با مردم جز به روش خودشان دوستی مکن، و بار توقع خود را گران تر از حد طاقتشان مساز، زیرا معاشرینت از تو گریزان شوند و تو در این میان تنها بمائی، نه دوستی داشته باشی که با تو همدم شود و نه برادری و یاری که تو را کمک کند و چون تنها بمائی خوار و ذلیل گردی.

فرزند! از کسی که به علت سخت گیری عذر تو را نپذیرد و برای تو حقی قائل نباشد عذر خواهی مکن، در مشکلات خود از کسی یاری طلب کن که از برآوردن حاجتت امید مزد داشته باشد، زیرا چنین کسی در انجام کار تو مانند کار خویش خواهد کوشید تا چون کار تو به سامان رسد یا از مزد مادی و نتیجه دنیوی کوشش خود برخوردار شود و یا از حاصل معنوی و ثواب اخروی آن بهره گیرد.

حسن خلق

از تنگ حوصلگی و کژ خلقی و بی صبری پرهیز، زیرا هیچ دوستی در مقابل این صفات نخواهد ماند در کارها خویشتن را به بردباری وادار، و در برابر زحمات یاران شکیبایی بیاموز، و خوی خویشتن را با همگی خلق خوش و سازگار ساز و هر زمان خواهی کسی را به رفاقت انتخاب کنی ابتدا از سر آزمایش او را از دست خود خمشگین ساز و بنگر در حال خشم آیا شرط انصاف را با تو به جای می آورد، او را بگیرین و گرنه از او برحذر باش، و از دوستی و معاشرت او پرهیز کن.

برقراری دوستی نتیجه حسن خلق و تفرقه بین مردم نتیجه سوء خلق است، اخلاق پسندیده است که موجب دوستی و الفت و توافق است و دشمنی و حسد و روگردای نتیجه بدخلقی است، حسن خلق است که مردم را به طرف انسان جلب می کند و راه دوستی را آسان می نماید و در معاشرت را به روی انسان بازمی کند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بیشتر چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است، فرمود: من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق شما را به اعلی درجه

لقمان حکیم، ص: 274

برسانم.

از نبی اسلام سؤال شد: حسن خلق چیست؟

فرمود: صله رحم با کسی که با تو قطع رحم کرده، و عفو از کسی که تو را آزار کرده و عطا به کسی که تو را منع کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای طایفه‌ای در روز قیامت کرسی‌هایی در اطراف عرش الهی برقرار می‌کنند صورت آنان مانند ماه شب چهارده می‌درخشد تمام مردم در ناله و حسرتند مگر آنان، و همه در وحشتند به جز آنان، این افراد دوستان خدایند، ترس و وحشت ندارند، پرسیدند: کیستند این اشخاص؟ فرمود: کسانی که برای خدا دوستی و معاشرت می‌کنند.

در خبر دیگر آمده است که فرمود: در اطراف عرش جایگاه‌های بلندی از نور قرار دارد قومی بر آن می‌نشینند که لباس آنها و صورتشان از نور است آنان رتبه پیغمبری و شهادت ندارند اما همه بر آنها غبطه می‌خورند، گفتند: کیستند؟

فرمود: کسانی که برای خدا دوستی کردند و برای خدا نشستند و برای خدا به دیدن یکدیگر رفتند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستی نمی‌کنند دو نفر برای خدا مگر این که نزد خدا آن کسی که در دوستی شدیدتر است محبوب‌تر است.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند می‌فرماید:

سزاوار است محبت من برای کسانی که یکدیگر را به خاطر من زیارت می‌کنند و یکدیگر را یاری می‌نمایند و برای من دوستی می‌کنند و رای من به یکدیگر می‌بخشند.

از امام چهارم علیه السلام روایت شده: زمانی که خلق اولین و آخرین در قیامت جمع شدند، نداکننده‌ای برمی‌خیزد و ندا می‌کند آن چنان که تمام مردم بشنوند کجایند کسانی که برای خدا دوستی کردند؟

لقمان حکیم، ص: 275

پس طایفه‌ای از مردم برمی‌خیزند، به آنان گفته می‌شود: به سوی بهشت حرکت کنند بدون حساب، ملائکه آنان را ملاقات می‌کنند، و سؤال می‌کنند از چه دسته‌ای هستید؟

می‌گویند: از کسانی که دوستی کردیم برای خدا.

می‌گویند: اعمال شما چیست؟

جواب می دهند: دوستی برای خدا، و دشمنی برای خدا، ملائکه می گویند همین است اجر عمل کنندگان.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای مسلمان سزاوار نیست با سه طایفه دوستی کند:

1- طائفه ماجن.

2- طائفه احمق.

3- طائفه دروغ گو.

ماجن کسی است که عمل خود را نزد تو نیک جلوه دهد و دوست دارد تو هم مثل او شوی، تو را در امر دین و معاد کمک نمی کند، دوستی او جفا و تاریکی است، آمد و رفتش با تو ننگ است.

احمق کسی است که تو را راهنمایی به خیر نمی کند و امید برگشت بدیها را از تو ندارد، چه بسا اراده می کند به تو نفع رساند ضرر می رساند پس مرگ او برای تو بهتر است از حیاتش و سکوت او بهتر است از گفتگویش، او دوری او سزاوارتر است از نزدیکیش.

دروغگو در دوستی او خیری نیست سخن تو را به دیگران و از دیگران به تو بازگو می کند، زمانی که مطلبی پایان یافت مطلب دیگر انشاء می کند چنانچه برای تو دارد راست می گوید اما دروغ است، در میان مردم ایجاد دشمنی می کند و کینه در دلها می افکند، از خدا بترسید و برنامه خود را بازدید کنید. لقمان حکیم فرمود: فرزندانم! آنقدر به مردم نزدیک مشو که عاقبت از آنان دور

لقمان حکیم، ص: 276

شوی و آنقدر دور مشو که سبک گردی، هر جنبنده ای مثل خودش را دوست دارد، فرزندان آدم امثال خود را دوست دارند متاع خود را باز مگر نزد کسی که طالب اوست، زیرا بین گرگ و گوسپند دوستی نخواهد شد، همچنان که بین خوب و بد دوستی نمی شود کسی که نزدیکی کند با افراد رنج دهنده خوی آنان را می گیرد و کسی که دوستی کند با بدکار روش او را عادت می کند و کسی که جدال را دوست داشته باشد مورد ملامت می شود و کسی که در بدکاری قدم بگذارد مورد تهمت قرار می گیرد، و کسی که با بدخلق آمیزش کند از سلامتی محروم می شود، و کسی که مالک زبان خود نبوده باشد پشیمان می شود.

اندرزها

پسرم! از روزی که به دنیا آمده‌ای پشت به دنیا کرده، و روی به آخرت آورده‌ای، بنابراین در مقام طی مراحل دنیای دیگری، و بی‌تردید جایی که به سوی آن می‌روی به تو نزدیک‌تر است از جایی که از آن دور می‌گردد.

فرزندم! اگر در خردسالی آراسته به ادب شوی، در بزرگی از آن بهره‌مند گردی، آن کس که ارزش آداب حسنه را بداند، در تحصیل آن بکوشد، و کوشای در تحصیل آن تحمل رنج کند، و آن کس که با رنج و زحمت این متاع گران را به دست آورد، سعی می‌کند خود را به آن بیاراید، و چون آراسته شد سود دنیا و آخرت نصیبش گردد.

بنابراین به آداب پسندیده عادت کن، تا یادگار مردمان نیک گذشته باشی، و آیندگان را نیز نفع برسد، در این صورت دوستانت به تو امیدوار، و دشمنانت از تو بیمناک خواهند بود.

زهار که در جستجوی آداب حسنه سستی مکن، و از توجه به غیر آن روی گردان، از دست رفتن دنیا چیزی نیست، ولی باختن آخرت سخت است، و آن

لقمان حکیم، ص: 277

کس که دانش را از غیر موضعش بگیرد آخرت را از دست خواهد داد.

ساعاتی از روز و شب را برای تحصیل دانش قرار بده، زیرا هیچ چیز مانند ترك علم آدمی را ضایع نمی‌کند، زیرا در ترك دانش ترس از دست رفتن آن مقدار از علم تحصیل شده هم هست، علم را برای مجادله و غلبه بر افراد مخواه، با دانا ستیزه مکن، با صاحب قدرت آن طور نباش که راه تسلط بر تو پیدا کند، با ستمکار دوستی و همراهی منما، با فاسق برادر مباش، با متهم رفت و آمد مکن، آنچه را می‌دانی مانند طلائی که پنهان می‌داری از دسترس نااهل پنهان بدار.

پسرم! تمام همت خود را متوجه دنیا مکن، که مخلوقی نزد حق تعالی بی‌اعتبارتر از دنیا نیست، مگر نمی‌بینی خداوند نعمت دنیا را اجر نیکان نکرده، و بلای دنیا را عذاب بدان.

فرزند! تیغی تیزتر از تیغ حلم نیست، چه بسیار دشمنانی که داری بتوانی آنان را با اخلاق حسنه مغلوب خود گردانی.

پسرم! آن کس که باورش نسبت به روزی دادن حق ضعیف است باید چند مرحله را برای قوت دادن به ایمانش به یاد آورد:

آن گاه که نبود به او لباس هستی پوشانند، سپس در رحم قرارش دادند به طوری که از آفات مصون باشد و او را روزی دادند، و آن گاه که متولد شد نیز به نحو کامل از روزی برخوردار بود تا رشد و تکامل یافت، و نیز پس از بریدن از شیر به وسیله کسب پدر و زحمت مادر روزی خورد، این چنین آدم که در آن سه مرحله بدون اینکه دارای تدبیر باشد روزی کامل گرفت، چرا در مرحله آخر نباید به رزاقیت حق ایمان داشته باشد؟

فرزندم! برای پیروزی بر دشمن او تقوا و کسب فضیلت و جوانمردی، و کرامت نفس، و اخلاق نیکو، و پنهان داشتن راز، و تصفیه باطن، یاری جوی، در چنین حال در سایه عنایت و پوشش حق خواهی بود، و از شر دشمن در امان، بیدار باش

لقمان حکیم، ص: 278

که دشمن بر عیب آگاه نشود، یا لغزشت را نیابد، زیرا اگر غافل بمانی دشمن بر تو چیره گردد، آن گاه عذرت پذیرفته نشود. در راه جستن نفع مشقت بسیار را اندک شمار، و اندک رنج را در طی و پیمودن راه ضرر بسیار دان.

پسرم! بهترین برنامه حکمت است و به دست آوردنش از هر چیز لازم تر و آن حکمت عبارت از دین خداست، و مثل دین همانند یک درخت است آب آن ایمان، ریشه اش نماز، ساقه اش زکات، شاخه هایش برادری با مؤمنان، برگش اخلاق پسندیده، و میوه اش ترک معصیت و درختی کامل نیست مگر به میوه اش پس کمال انسان به ترک گناه است.

بدترین پریشانی ها پریشانی عقل، بزرگترین مصیبت ها مصیبت دین و هولناکترین آفت ها آفت ایمان، و پرسودترین توانگریها توانگری دل بنا بر این دل را به دانش و یقین و اخلاق حمیده توانگر گردان و به آنچه از روزی به تو می رسد قانع باش، و به قسمت حق راضی.

آن کس که خیانت به مال می کند، و از راه دزدی طلب روزی خداوند به همان اندازه از حلال محروم می کند، در این بین جز گناه، و بار حق الناس برایش نمی ماند، در حالی که اگر به راه راست می رفت به همان اندازه که از حرام بدست آورده بدست می آورد و از عقوبت دنیا و آخرت نیز در امان می ماند.

عمل را خالص کن، طاعتت را به پیروی از اهل حق زینت ده و دانش را به بردباری بیاری و آن را از حماقت و بی خردی دور دار، علم را به دوراندیشی محکم کن، و جاهل را به رسالت به جایی مفرست، اگر عاقل نیابی خود به بردن پیغام اقدام کن، از بدی دوری کن تا بدی هم از تو دور بماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود از لقمان پرسیدند: برترین مردم کیست؟

گفت: مؤمن غنی، گفتند: غنی از مال؟ گفت: نه، از علم که اگر مردم به او

لقمان حکیم، ص: 279

نیازمند شوند بهره برند و اگر به او رجوع نکنند خود از خود نفع گیرد.

گفتند: بدترین مردم کیست؟

فرمود: کسی که پروا نداشته باشد او را گناهکار و بدکردار ببینند.

فرزندم! هرگاه با دوستانت به سفر رفتی در برنامه خود و آنان از مشورت با ایشان روی مگردان، تبسم داشته باش و در خرج کردن کریم باش، در سه برنامه بر آنان پیشی گیر:

خاموشی بسیار، نماز، سخاوت و جوامردی.

چون بر مسئله حقی تو را گواه گیرند گواه باش، و در هنگامی که از تو مشورت کردند سعی کن نظر و رأیت ب هخیر آنان باشد، قبل از تأمل در رأی و فکر بسیار اظهار حکم مکن، زیرا خداوند رأی و عقل کسی که در رأی خالص و دقیق نباشد سلب می کند.

در پیاده روی با دوستان همراهی کن، در کار با آنان شریک شو چون انفاق کنند و قرض دهند تو نیز آن کادر را انجام ده، سخن بزرگتر را بشنو، در خواسته های درستشان نه مگو، زیرا نه، گفتن از عجز و زبونی است، چون راه را گم کنی و به شك افتید پیاده شوید و با یکدیگر مشورت کنید، در بیابان از شخص غریب احوال راه پرسید و بر گفته اش اعتماد نکنید، زیرا ممکن است جاسوس دزدان باشد.

نماز را به خاطر کار تأخیر مینداز، از نماز اطمینان و امنیت طلب که نماز اصل دین است، نماز را با جماعت به جای آر اگر چه بر سر نیزه باشی چون نزدیک منزل رسی از چهارپا فرود آی و پیاده حرکت کن، چون به منزل رسی قبل از رسیدگی به طعام خود چهارپا را متوجه شو، از برای فرود آمدن زمینی که از نظر خاک و گیاه بهتر است انتخاب کن، و پس از پیاده شدن دو رکعت نماز بگذار، برای قضای حاجت از چشم بیننده دور شو، و به هنگام عزیمت باز دو رکعت نامز بگذار، و بر آن زمین و اهلیش درود فرست که در هر بقعه ای جمعی از ملائکه هستند.

لقمان حکیم، ص: 280

اگر بتوانی از طعام خوردن خود تصدق ده، در هنگام فراغت دعا کن اول شب راه مرو، ولی از نصف شب تا آخر را برای راه رفتن اختیار کن، در راه صدایت را بلند مکن.

با صد کس همنشین باش و با يك نفر دشمنی مکن، آنکه بکار تو آید اخلاق توست، پس اخلاق تو در حقیقت دین توست، در رد امانت بکوش تا دنیا و آخرتت سالم بماند، امین باش تا توانگر و بی نیاز گردی.

فرزندم! چرا مردم از عقوبت‌های اعمال بدشان که به آنان وعده داده‌اند نمی‌ترسند در حالی که روز بروز به پستی می‌گیرند؟

و چرا خود را برای رسیدن به وعده‌های خدا آماده نمی‌کنند، در حالی که عمر آنان به زودی تمام می‌شود؟

در مجالس دقت کن، اگر جمعی در آن به یاد حق گرد آمده‌اند به ایشان پیوند، زیرا اگر دانایی به علمت افزوده گردد، و نیز از دانش بهره‌مند شوی، و اگر نادای از ایشان کسب دانایی کنی، آن وقت است که به هنگام نزول رحمت بر ایشان تو نیز سود وافربری.

پسرم! اگر در مرگ شك داری خواب از خود برطرف کن، درحالی که نتوانی، و اگر در زنده شدن پس از مرگ تردید داری، بیداری بعد از خواب را از خود دور کن، در حالی که ممکن نیست، چون در این دو حالت فکر کنی به این نتیجه می‌رسی که جان در اختیار تو نیست، چنانچه اصل خواب و بیداری در اراده تو نمی‌باشد، پس مرگ و زنده شدن همانند خواب و بیدار شدن است.

چنانچه میان گرگ و گوسپند دوستی نیست، میان نیکوکار و بدکار هم پیوند نیست، همنشینی با فاجر انسان را به بد آموزی عادت می‌دهد مجادله با خلق سبب دشنام خوردن می‌گردد، و شکر در مجالس خلاف باعث اتمام به انسان است، همنشینی با بدان به انسان ضرر می‌رساند، و آن کس که زبانش رها باشد به پشیمانی می‌رسد.

لقمان حکیم، ص: 281

امین باش که خدا خائن را دشمن دارد، ظاهری نیک و باطنی بد نداشته باش، دنیای خود را به آخرت بفروش که خیر دنیا و آخرت یابی، و آخرت به دنیا مفروش که زیان این دنیا و آن دنیا بری.

پسرم! دروغ می گوید آن کس که عقیده دارد بدی را به بدی می توان دفع کرد، به او باید گفت: دو جا آتش افروزد، ببیند می توان آتش را به آتش خاموش کرد؟ آنچه شر را دفع می کند نیکی است، چنانچه آب آتش را خاموش می کند.

در دنیا چون گوسپند افتاده در علفزار مباح که می خورد تا چاق شود برای قربانی شدن، بلکه دنیا را همانند پلی برای عبور به آخرت قرار ده.

از چهار چیز در دادگاه قیامت سؤال شوی:

از جوانی که آن را چگونه گذراندی؟

از عمر که در چه مصرف کردی؟

از مال که کجا آوردی و در کدام راه خرج کردی؟

خود را برای جواب مهیا کن، اگر حکیم و دانا تو را آزار برساند بهتر است که نادان بر بدنت روغن خوشبو بمالد. توبه را تأخیر مینداز که مرگ ناگهان می رسد، شماتت بر مرگ مکن که برای تو هم هست، مردم را از احسان خود محروم مکن، مبتلای به بلا را مسخره منما، پرهیزکاری تجارتي است بی سرمایه که سودش عاید توست، با تصدق آتش گناه را خاموش کن، آنچه را نمی دانی یادگیر، و هر چه را می دانی یاد ده، سخن کم گوی، و همه جا خدا را به یاد داشته باش، زیرا خداوند تو را از عذاب ترسانده، و به تو بینایی داده است، از مردم پندگیر پیش از آنکه از تو پند گیرند، از بلای کوچک عبرت گیر، قبل از اینکه بلای بزرگ بر تو نازل شود، به هنگام خشم خویشتن دار باش، تا هیزم جهنم نگردي، فقر بهتر از اینکه مال دار شوی و یاغی گردی، مردم در گرو کرده های خویشند، پس وای بر آنان از دست و دلشان، تا شیطان زنده است از گناه ایمن مباح، دنیا را برای خود زندان گردان، تا آخرت بهشت تو باشد.

لقمان حکیم، ص: 282

از معاشرت با شاهان پرهیز که تو را می کشند و فرمان اینان مبر، که کافر به حق گردی، برای یتیمان پدری مهربان باش، و برای بیوه زنان شوهری مشفق 7 به اینکه کسی بگوید مرا بیمارز مورد عفو نمی شود، آمرزش گناهکار در سایه پیروی او از حق است.

پسرم! ابتدا رعیت همسایه کن، آن گاه به خود برس، اول رفیق پیدا کن سپس به سفر اقدام نما، نیکی را به نیکی مکافات کن، و بدکار را واگذار که بدتر از آنچه او در حق خود کرده تو نمی توانی بر او روا داری.

چه کس خدا را بندگی کرد که او رایاری نداد، و چه کس خداوند را طلبید و او را نیافت، کدام انسان یاد خدا کرد و خدایش یاد نکرد، کدام انسان برحق تکیه کرد خدا او را به دیگری وا گذاشت، و کدام بنده به درگاهش زاری برد و او رحم نکرد؟ در برخورد ابتدا سلام کن، آن گاه به گفتگو برخیز، بسیار شیرین مباش که خورده شوی، و زیاد تلخ مباش که تو را دور افکنند.

فرزند! هفت هزار کلمه حکمت آموختم تو از آن چهار نامه حفظ کن کشتی خود محکم بساز که دریا بسیار عمیق است، و بارت سبک کن که گردن گاهی سخت در پیش است، توشه بسیار بردار که راه دور است، عمل خالص گردان که نقاد عمل بسیار بینا و دانا است. «1»